

واریق

مجله ماهانه فرهنگی فارسی و ترکی
آیلیق تورکجه و فارسجا فرهنگی نشریه

یئدینجی ایل صایی ۳ و ۴ (آردیجیل صایی ۷۳ و ۷۴)
سال هفتم شماره ۳ و ۴ (شماره مسلسل ۷۳ و ۷۴)

خرداد و تیر ۱۳۶۴

(شماره امتیاز ۷۵۳۸)

این مجله بهیچ حزب و گروهی بستگی ندارد

VARLIQ

Monthly
PERSIAN AND TURKISH JOURNAL
17 Year No. 3,4 (Serial No. 73, 74)
JUN , JULY 1985

Address : Vejl-ASR Ave. Bidi Str.No. 17
Tehran, Iran

قیمت ۱۵۰ ریال

بسم الله الرحمن الرحيم

ایچینده کیلر

(فهرست)

- ۱- میثاق یزدانی: دکتر حمید نطقی ۳
- ۲- توفیق فکرت: آکادمی سیین: دوکتور جواد هیئت ۲۵
- ۳- دیوان بدرالدین قادری (بدری): پرفسور غلامحسین بیگدلی ۳۶
- ۴- چشم انداز شعر مبارز آذربایجان در دوران اختناق (۲) م. ع. فرزانه ۴۱
- ۵- آران ولایتی است از آذربایجان: ت. پیر هاشمی ۵۴
- ۶- منسین له میشم: سونمز ۶۲
- ۷- دونیانی گور: حامد ۶۳
- ۸- هارداسان: سیفالدین آلتایلی (آراز اوغلو) ۶۴
- ۹- افشاریم دا خراساندان: ح. م. ساوالان ۶۵
- ۱۰- بوگون: تقی فاضلی (زنجان) ۶۶
- ۱۱- حضرت محمد (ص) ین اوگود لری: ج - هیئت ۶۷
- ۱۲- نامه یك خواننده: دکتر سید محمد علی سجادیه ۶۸
- ۱۳- آتالار سوزو: منظوری خامنه‌ای ۷۴
- ۱۴- جدول: علی اسماعیل فیروز ثمنزین ۷۵
- ۱۵- خسته قاسم: علی کمالی ۷۷
- ۱۶- پارلادی وارلیق: غلامحسین - آبنار ۸۶
- ۱۷- انجمن سعادت: صمد سرداری نیا. ۸۷
- ۱۸- بایا تیلار: خالق فکری ۹۹



وارلیق

آیلق نوز کجه و فارسجا فرهنگي نشره
مجله ماهانه فرهنگي فارسي و تورکي

بشددينجي ايل - خرداد و تير / ۱۳۶۴ شمسي

دوکتور حميد نطقی

=====

میثاق بزدانی

آشنائی و پیوند اقوام مختلفی که در پهنه ایران زمین زندگی می کنند بسیار دیرین و عمیق و بدین علت ناگسستنی است. برخلاف پندار کسانی که وحدت و پیوند را در یکسانی و مو آثار فردیت و شخصیت و برقراری نوعی نظام مورچگان و موریانه ها می دانند، استوارترین پیمان ها در میان آدمیان فقط با باز شناختن حقوق و ارزشهای انسانی و قومی یکدیگر و با دوستی و احترام مقابل میسر است.

رشته هایی که اقوام گوناگون ایرانی را بهم پیوسته چنان استوار است که علی رغم دسیسه های بسیار از بیرون، و دشمنیها و جهالتها و خیانت های بیشمار از درون (که در مقاله گذشته زیر عنوان " منشور شیطان " از چگونگی آن سخن رفت) از بوته آزمایشهای دشوار تاریخ هر بار محکمتر و پایدارتر بیرون آمده است. در جستجوی علت این امر و کشف ریشه های عمیق این پیوند ناچار باید به عقب برگردیم و تاریخ را ورق بزنیم.

مانیز در ضمن این جستجو به قصه ایران، توران می رسیم، لکن برخلاف معمول بحث ما از جدال و نفاق و عداوت این دو قوم نخواهد بود. ما آن سوی سکه را بررسی خواهیم کرد و در پس زور آزمائی ها که داستان آن تا حد اشباع تکرار شده به جستجوی حقایقی که اغلب از نظرها دور مانده است خواهیم پرداخت.

رسم برای این بوده است که همیشه ایران و توران را دشمن آشتی

ناپذیر همدیگر نشان دهند و چون آب و آتش اینان را در مقابل هم چون دو عنصر متناقض بینگارند، و حال آن که با امعان نظر دقیق تر به دست آوردهای دانشمندان و ژرف بینی در همان داستانها که دستاویز کین توزیها و دست افزار نژادپرستان است، درمی یابیم که پیوندبرای دری ترک و فارس چنان قدیمی و حقیقی و طبیعی است که به تدابیر سلطه جویانه و برتری جویانه سابق الذکر مطلقا نیازی نیست. ما این پیوند ناگستنی را پیمان یزدانی می خوانیم و می کوشیم با اختصار تمام و شاید بدون تولید ملال تنها با اشاراتی به مواد و اصول آن، بحث را به پایان برسانیم.

در آغاز

به قول یکی از پژوهشگران :

" کمتر قومی از ملل جهان در همان مکان اصلی خود زندگی می کند و با اصطلاح دیگر قومی که بومی محل زیست امروزی خود باشد نادر است. اغلب اقوام در طی مهاجرت ها و با اختلاط با مردم محل کنونی و اوطان امروزی خویش با هم آمیخته و شکل گرفته اند. مسئله " جستجوی " میهن نخستین " یا آنچه که آلمانیها آنرا *Urheimat* " نامیده اند از همین خصو - صیت به وجود آمده است. " این نویسنده اضافه می کند :

" تعیین " وطن اصلی " در همه جا کم و بیش مناقشاتی برانگیخته است. مثلا گفته می شد که وطن اصلی یا خاستگاه قبایل " گت " ژرمنی کرانه های ویستول بوده است. و حال آنکه در زمان ما نظریه " خاستگاه اسکاندی - ناوی گتها " بر دیگر نظریات برتری یافته است. بر طبق عقیده " پرفسور ورنادسکی گتها از مشرقند و از اعماق آسیا برخاسته اند... اسلاوها را از بومیان اوکراین غربی، لهستان و باتلاقیهای پری پت می دانستند اکنون از پیوندهای آنان با اسکیت ها و آلان ها و اقوام آسیایی دیگر سخن می رود " - (۱).

درباره " مشکل خاستگاه " آریاییها " بیش از این اشاره های کرده ایم ۲ می دانیم که در اوستا اشاراتی به سرزمینی از کشورهای شانزده گانه جهان شده و بنا به گزارش آن کتاب " ائیرین و فچ " (با الفبای آوازی ترکی اه ایریه نه و ه افجه) نخستین سرزمینی است که اهورا مزدا آفرید. این سرزمین کجاست؟ اندکی به توضیح بپردازیم :

در فرگرد اول وندیداد در جایی که از آفرینش شانزده کشور سخن به

میان آمده، در این باب چنین گفته می شود (۲) :

" اهورامزدا به سپی تمه زردشت گفت : هنگامی که در روی زمین جا برای سکونت مردمان نبود، من شهرهایی آفریدم که در آنها آسایش و شادمانی راه داشت. چون هرگاه چنین نمی بود، مردمان همه به "اه ایریینه وه ائجه" سرازیر می شدند که جاهای دیگر زمین از سکنه خالی می ماند و زندگی در "اه ایریینه وه ائجه" سخت می شد. اما آن آسایش و آرامش که در "اه ایریینه وه ائجه" وجود داشت در کشورهای دیگر موجود نبوده. چون در جاهای دیگر در کنار آسایش و آرامش زشتیهای نیز قرار داشت. بهترین کشور و نخستین سرزمینی که آفریدم، "اه ایریینه وه ائجه" بود که از رود "ون گوئی دای تیا" مشروب می شود. اما اهریمن بدسگال برضد آن مار آبی (بزرگ، زیان آور، سرخ، گزنده) و زمستانهای سخت و طولانی پدید آورد. در "اه ایریینه وه ائجه" زمستان ۵ ماه است و بسیار سرد، تابستان دو ماه است و در آن دو ماه نیز آب سرد است، زمین سرد است از برای گیاهان. در میانه زمستان می بارد و سیلابهای بزرگ پدید می شود (ویدیودات، فرگرد ۴/۱ - ۱) "

باید بگوئیم که :

جمشید در آبادانی "اه ایریینه وه ائجه" بسیار کوشید. چون کثرت جمعیت، محیط مسکونی را برای زیست گروه تنگ ساخته بود، شهر را به سوی جنوب گسترش داده... و سه بار این کار را انجام داده بود.

در فرگرد دوم و نندیداد بدین کثرت جمعیت اشاره شده است.

یک حادثه طبیعی ناگهانی شیرازه امور را درهم ریخت انقلابات طبیعی موجب چنان سرمای سختی شد که... مردمان پراکنده شدند، بسیاری از آنان معدوم گشتند و... شتابان راههای جنوب... و شرق و غرب را پیش گرفتند (۴).

بدینگونه :

" اهورامزدا در جایی از "اه ایریینه وه ائجه" بر جمشید ظاهر شد تا او را از کیفیت رویدادهایی که در شرف اتفاق بود آگاه کند. وی را آگاه کرد که بزودی چنان زمستان سختی پدید خواهد آمد که از ژرف ترین دره های که رود دای تیا از آن می گذرد تا بلندترین نقطه کوه را برف خواهد پوشانید. پس بایستی غاری بسازی و نسل بشر، گیاهان و جانوران را حفظ کنی " (ویدیودات فرگرد ۲۵/۲ : بعد -)

به همان سؤال نخستین برمی گردیم: این سرزمین کجا بود؟
 عده‌ای آن را در شمال غرب نشان می دهند.
 اسپیکل Spiegel دارمستر Darmesteter جکسون
 (Jackson) از این گروهند.
 مارکوآرت (Marquart) "اه ایریه‌نه وه ایجه" را با خوارزم
 یکی می داند بدلائل زیر:
 ۱- در فرگرد اول از وندیداد که از شانزده کشور سخن رفته همه
 سرزمینهایی هستند واقع در شرق استنه غرب پس امکان ندارد که
 "اه ایریه‌نه وه ایجه" استثنائاً در غرب باشد.
 ۲- رودخانه دائی تا باصفت "ونگوهی" آمده که این کلمه در
 دوره ساسانیان به "وه روت" تعبیر شده و آنرا با آمودریا تطبیق
 می کردند...
 ۳- در خلال فرگرد اول که از شانزده کشور سخن رفته از خوارزم یادی
 نشده، در حالی که از کشورهای که در اطراف خوارزم می باشد یاد شده
 است (۵).
 (هشتمین کشور یاد شده "اوروا" نام دارد که می گویند همان
 اورگانج پایتخت خوارزم است، بدینگونه این دلیل از میان می رود)
 از سوی دیگر اسپیکل، یوستی، جکسون، هرتسفدر، دارمستر، دور -
 هاله، گلدنیر، بارتومه و دیگران دائی تیا را با رود "ارس" یا "کور"
 یا "سفید رود" یکی دانسته اند.
 بحث "اه ایریه‌نه وه ایجه" را در اینجا فعلاً بس می کنیم و به موضوع
 دیگر که زادگاه و یا خاستگاه ترکان است می پردازیم:
 "مورخین غرب عموماً وطن اصلی ترکها را در مشرق کوههای آلتائی
 جستجو می کنند و مایلند از اختلاط ترکها و مغولها طرفداری کنند.
 پژوهشگران ترکیه وطن اصلی ترکان را در غرب کوههای آلتائی، در سرزمین
 هایی بسوی اورال می جویند... اختلاف نظرها را پروفیسور قفسوغلو -
 بدینگونه به اجمال بیان می کند: مورخین غرب به اتکای اسناد چینی
 کوههای آلتائی را وطن اصلی ترکها تشخیص می دهند (کالپ روت در ۱۸۲۴،
 هاس در ۱۸۳۲، شوت در ۱۸۳۶، کاسترن در ۱۸۵۶، وامبری در ۱۸۸۵،
 اوبرهوس در ۱۹۱۲). کارشناسان تاریخ هنر وطن اصلی ترکان را در شمال
 غرب نشان می دهند (استرزی گوسکی ۱۹۳۵)، برخی فرهنگ شناسان در منابع

ینی سئی (اسمیت ۱۹۳۴) ویا در فاصله ایریتش - اورال (منگین ۱۹۳۷) ویا شمال غرب دریاچه بایکال (کوپرز ۱۹۳۷) سراغ آنرا گرفته اند . متخصصین زبانشناسی مشرق آلتای (رادلف ۱۸۹۱ و لیگتی ۱۹۴۰) یا مشرق و باختر سلسله جبال کین گان (رامستد ۱۹۲۸) ویا مشرق درجه ۹۰ طول شرقی (منگس ۱۹۶۸) را وطن اصلی ترکها دانسته اند. پژوهشهای اخیسر زبانشناسی قلمرو زندگی اقوام ترک را در فاصله آلتای و اورال، حتی در سواحل شمال شرقی بحر خزر (نمت *Németh*) با احتمال بیشتر به میان کشیده اند (۶).

با مقایسه این دو مورد، آیا سؤال قرابت‌های جغرافیائی و همسانی وطنهای اصلی و خاستگاههای نخستین و سوسه‌انگیز نیست؟
وقتی که وصف‌رزمستانهای دراز و تابستانهای کوتاه و زیبای سرزمین "اه‌ایرینه‌ناه وئجه" را از اوستا می‌شنویم، آیا انعکاس آنرا در این‌سطور نمی‌توانیم بیابیم؟

" آنجا سرزمین مجهول برای جهانیان بود... جا‌دهای که بالاخره در قرن ما به موازات رودخانه پریپچ و خم کشیده شده ما را از دشتهای صاف اندک‌اندک به کوهستان رهنمون می‌گردد. به آنجا که قدم می‌گذاریم از هر سوی ما را کوهها احاطه کرده است. زمستان دراز آن سرد است همه چیز یخ می‌بندد و ترد و شکننده می‌شود، کوهها با یخچالهای ابدی شان، دره با شکوه و سرزمین زیبا و سحرانگیز به مساحتی اندکی کمتر از صد هزار کیلومتر مربع... در تابستان کوتاهش بهشتی است در روی زمین که یک پنجم آن را جنگل انبوه درختان سدر فرا گرفته است. انواع مختلف حیوانات در آن یافت می‌شود که تنها از مرغان آن ۳۱۰ گونه بر شمرده اند. (۷) "

آیا نمی‌توان در باب چنین سرزمینی از قول اهورا مزدا شعرگونه چنین گفت: " بهترین کشور و نخستین سرزمینی که آفریدم " اگرچه نام این سرزمین بر روی نقشه جغرافیا آلتایی است و نام رودخانه " چویا " است نه سرزمین "اه‌ایرینه‌ناه وئجه" و رودخانه " داای تا " بلکه هم به قول صائب: خواب یک خواب است و باشد مختلف تعبیرها...

شاید احتمال این همانندی را عدم شباهت تیپ‌های " ایرانی " و " تورانی " - که با تلقین و تبلیغ در طی قرتها در اذهان ساخته و پرداخته شده است - ناممکن سازد. در این مورد هم بهتر است اندکی به جستجو بپردازیم:

" از روزگاران بسیار قدیم وجود اقوام چادرنشین سفید پوست - هندواروپائی - در آسیای میانه ثابت شده است. قلمرو اینان تا مرزهای چین پیش می رفت. چینی ها این هم مرزهای خود را سفیدپوستان "یوئه چی" می نامیدند..."

" چینی ها صحبت از همسایگانی بنام ووسون ها هم می کنند که چشمان سبز و موهای قرمز داشته اند..." (۸)

ابرهارت نقل می کند: " آنها به کارچوپانی می پرداختند، شهر نداشتند، از کشاورزی چیزی نمی دانستند، از نظر عادات و رسوم شبیه هونها بودند. آنها در چادر میزیستند، نم می ساختند و مشروب شبیه "قیمیز" (شراب ترکها) داشتند. صاحب اسبان فراوانی بودند، چشمان سبز و موهای قرمز داشتند" (ابرهارت، همسایه های شمالی چینی صفحه ۱۰۴)
"قیرغیزها که درباختر سرزمینهای هونها می زیستند سفیدچهره قرمزمو و سبزچشم بودند. در دوران گوگ تورکها، قیرغیزها در جنوب سیبری و در کرانه های یکنی سئی در دشتهای آباقان، در منطقه مینوسینسک می زیستند"

به سراغ قبایل دیگر برویم :

" به تدریج که به غرب نزدیکتر می شویم در میان قبایل تیپ هندو اروپائی غلبه بیشتر دارد.

در میان دریاچه آرال و سیر دریا ساکاها زندگی می کنند... در جنوب سیحون توغارها را می یابیم که با یوئه چی ها نزدیکی دارند و تیپ هند و اروپائی دارند..."

"... تیره های ترک از زمانهای قدیم به نسبت نزدیکی به غرب به هند و اروپائیها شباهت بیشتر دارند. مثلا ا. پ. سیمیرنوف که در باره ساکنین مناطق ایدیل یا اتیل تحقیق کرده، می گوید که شباهت یافتن ترکها به اقوام هندواروپائی مربوط به ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد است"
" دانشمندان شوروی از جمله س. پ. تولستوی اوغوزها را از قرن چهارم پیش از میلاد از نظر تیپ درمیانه تیپ مغولی و تیپ هند و اروپائی قرار می دهد"

" اعتقاد بر این است که الفاظ اسکیت، سارمات و ماساکت به مفاهیم سیاسی بیشتر دلالت دارد تا نژادها. ماساکت، کنگفدراسیون قبایل مختلف بود که در آن جز ایرانیان، یوئه چی های ترک نیز شرکت داشتند.

اسکیت‌ها هم شباهت زیادی به ماساکت‌ها داشتند. در کنگدراسیون اسکیت‌ها قبایل ترک‌هایی که از مشرق آمده بودند بسیار بودند" (۱۰)

گفتگو دربارهٔ تیپ‌ها را با نقل قولی پایان می‌رسانیم:

"... پرفسور ب. اوگل به استناد کشف بقایای مجموعه‌های "برکی سفال" در مناطق میان جنوب غرب کوه‌های سایان و کوه‌های آلتائی آنجا را وطن اصلی ترک‌های سفید پوست می‌داند که در حدود سه هزار سال قبل از میلاد می‌زیستند، در این پژوهشها این اقوام را تیپ اروپایی اوغوز - های سفید می‌نامند. اوگل در میان سفید پوستان آلتائی و سفید پوستان قدیم که میان سیحون و جیحون می‌زیسته‌اند و زبان‌شان از خانوادهٔ زبان‌های ایرانی بود همانندیهای فراوان می‌بیند" (۱۱)

از دیرباز تفاوت کم و بیشی که در لهجه ترک‌ان از شرق به باختر آمده مشهود است در تیپ و قیافه آنها هم مشاهده می‌گردد. بنا بر این در شرق و غرب آسیای میانه با دو تیپ ترک مواجه می‌شویم: در غرب این منطقه با تیپ اروپایی ترک‌ان و در شرق آن با تیپ مغولی. پرفسور ب. اوگل معتقد است که این فرق از هزاره‌ها بدینسوی موجود بوده و تیپ سفید پوست، تیپ غالب در میان اوغوزها بوده است. (۱۲)

همانگونه که مشاهده می‌شود عده‌ای ترک‌ان را از ابتدا منسوب به نژاد سفید می‌دانند و معتقدند که در اثر آمیزش با مغولان تیپ مغولی ترک‌ان (که بیشتر در بخش‌های شرقی ساکنند) به وجود آمده‌اند، عده‌ای رانیز عقیده بر این است که تیپ سفید پوست ترک‌ان به علت آمیزش ترک‌ان - که برغم اینان در اصل تیپ مغولی دانسته‌اند - با ایرانیان به وجود آمده است (لکن شگفت‌انگیز است که از اکثریت ایرانیان هم سفید پوست تراز آب در آمده‌اند!). ما را با این بحث کاری نیست، مهم رد فکر زرد پوست بودن ترک‌ان بطور مطلق است که دستاویز پیروان منشور شیطان شده است که کلمهٔ ترک را بدون صفت "زرد پوست" نمی‌توانند بکار ببرند. خلاصه کلام این است که قبایل سفید پوست ترک از هزاره‌ها سال پیش وجود داشته‌اند و ترک بودن و زرد پوست بودن لازم و ملزوم هم نیست، به شهادت اقوال مورخین، به شهادت کشفیات مجموعه‌شناسی و بالاتر و محسوس تروملمو، تراز همه به شهادت اینهمه مدح جمال ترک‌ان در ادبیات فارسی (به گونه‌ای که کلمات "ترک"، "زیبا" مترادف و هم معنی گشته‌است)، آن هم بوسیلهٔ شاعر زیبا پسند فارسی که در ارزیابی جمال‌شناسی - استتیک - خود نظم

به چشمان غزال و چهره، سفید و عارض گلرنگ و لبان یا قوت و زلف پرچین و شکن دارد، ترکان هرگز خصوصیات مغولی نداشته‌اند و حتی بیشتر از دیگران از صفات و خصوصیات نژاد سفید بهره‌مند بوده‌اند که بدینسان به زیبایی آرمانی فارسی توانسته‌اند علم و شهره گردند (تا حدی که متعصبین نژادپرست امروزی را از فرط غضب به تحریف و تاویل متیون قدیم وادارند).

با آوردن شاهی از رودکی یسنده می شویم که فرماید:

خسرو بر تخت پیشگاه نشسته شاه ملوک جهان امیر خراسان
ترک هزاران بیای پیش صف اندر هریک چون ماه برد و هفته درخشان
هریک بر سر بساک مورد نهاده لبش می سرخ و زلف و جعدش ریحان
باده دهنده بتی بدیع ز خوبان بچه خاتون ترک و بچه خاقان
دقت خوانندگان را به "جعد" جلب می کنیم، که طبعاً منسوبین به نژاد زرد از این "پیچش" برخوردار نیست.

بگذریم، مقصود، نشان دادن همانندی از نظر تیپ و نژاد بود. اکنون با در نظر گرفتن قرابت جغرافیائی و همانندی ظاهری به بحث در باب توران می پردازیم:

نخست باید دانست "که شکل امروزی کلمه توران در اصل پهلوی است و از "توره" با "ان" که نسبت را می رساند ساخته شده است" ۱۳ این سفیدپوستان (که مؤلف آنان را بطور کلی ایرانیان خوانده است) هنگام ورود به فلات به دو دسته عمده تقسیم شدند. دسته‌ای زندگی شهرنشینی انتخاب کردند و به کشاورزی پرداختند، دسته دیگر... به گله چرانی و بیابان گردی... ادامه دادند. خصایص این دو نوع زندگی.... دشمنی میانشان پدید آورد... آنانکه روش زندگی گذشته را ادامه دادند همان تورانیان می باشند، دسته دوم که به کشاورزی پرداختند ایرانیان می باشند... بعدها... هم را بیگانه دانستند.

در یشت پنجم اوستا... اشاراتی از جنگهایی است که در زمان کهوی ها و سوره وه (کیخسرو) اتفاق افتاده. در این ماخذ گفته می شود توسه (توس) سردار ایرانی بر بالای اسب، "اناهی تا" را ستوده و از او خواسته تا در جنگی که در پیش است او را بر پسران دلاور و هائسه که (ویسه) در گذرگاه خشه ثرو سو که بالای گن گه (کنگ دژ) است پیروز کند... در همین ماخذ بلا فاصله در کرده (فصل) بعدی می بینیم که پسران ویسه

تورانی (پسران ویسه به قول شاهنامه : پیران، هومان، پیلسم، به روایت بندهش : پیران ، هومان و سان) نیز به همان ایزد (اناهی تا) صد اسب و هزار گوسفند قربانی کنند و از اومی خواهند تا درگذرگاه خشه ثرو سوکه بر توس ایرانی چیره شوند...

... اناهی تا یکی از خدایان بزرگ این اقوام پیش از جدائی شان بوده - اما توس برای اناهی تا قربانی، قربانی نمی کند... در حالی که تورانیان برای وی مراسم قربانی انجام می دهند" (۱۴) شاید بی فایده نباشد که این نکته نیز افزوده شود:

"... در اینجا، وجود آداب و رسوم و اسما^۱ ایرانی میان تورانیان قابل مطالعه و نتیجه گیری است. همچنین مطالعه در احوال سکاها و انطباقشان با تورانیان و سنحش آداب و رسوم شان با ایرانیان نیز قابل توجه می باشد" ۱۵

نوشته^۲ نیبرگ را در این خصوص به اختصار می آوریم:

"... آن سه دسته^۳ دیگر: اریه، توره و سئیریمه، در روایت اوستایی تازه به عنوان سه برادر دیده می شوند. بنابراین روایت که در نوشته های فارسی میانه برای ما به جای مانده و در شاهنامه^۴ فردوسی ثبت شده است. اثرهج (فردوسی : ایرج)، سلم و توج (فردوسی : تور) فرزندان فریتون (فردوسی : فریدون) شهریار جهان را میان خود بخش کردند. ایرج = آئیریه + پسوند است. سلم به صورت (*Selm*) در نوشته های پهلوی داده شده است که به علت خصوصیات خطی آن را سریم هم می شود خواند و توج = توور + پسوند (*tur + c*)، فریتون واژه^۵ اوستای نوین ثریتونه است که یک پهلوان افسانه ایست دارای نیاکان ایرانی باستان، و بارها در یشتهای کهن از او یاد می شود این افسانه تیره یک پیوند خویشاوندی میان آریایی و تورانی و سئیریم را ایجاب می کند.

درباره^۶ سئیریمی ها باید گفت که هیچ تردیدی نیست که آنها با سمرت یا سارماتها در روزگار باستان یکی هستند، یعنی با یک ملتی که از گروه های بزرگ تیره های اسکیت ها شمرده می شد...

نام تور در روایتهای باستان دیده نمی شود. همه^۷ نامهایی که به مردم توره در اوستا مربوط می شود یکسره ایرانی هستند یا ممکن است ایرانی باشند، دست کم در این روزگار تورانی (ها) دیگر ایرانی به معنی

اعم کلمه بودند. کریس تنسن چنین می پندارد (بررسی روی زردشتیگری،
 صفحه ۱۶) که توره در آغاز یک نام و اصطلاح همگانی بوده است برای
 مردم چادر نشین، خواه خاستگاه ایرانی داشته باشند یا غیر ایرانی. در
 این باره تنها باید دانست که در اوستا هیچگونه اثری از تورانیهای
 غیر ایرانی نیست. در زمان ساسانیان نام تور به عنوان نام جغرافیا
 - فی برای سرزمینی که در خوارزم است دیده می شود. مارکوارت به
 درستی در این نام آخرین بازمانده قوم توره را حدس زده است. شایان
 توجه آمدن نام فریانه است در زمانهای بسیار دیرتری (سده های پس
 از مسیح) به صورت اسکیتی فلی یا نوس برای نام شخص نزد اسکیت های
 غربی در مستعمره یونان باستان به نام اولبیا که در آبریز رودخانه
 بوگ (Bug) به دریای سیاه قرار دارد. به جز فریانه تنها یک تیره
 توره در اوستا در ردیف نامها آورده می شود: اینها دانو هستند که از
 ده هزار مرد تشکیل شده بودند (یشت ۱۳). واژه دانو *danu* در اوستا
 به عنوان نامواژه همگانی به معنای آب و کشت آب هم دیده می شود. این
 یک واژه اسکیتی است که هنوز در نام رودخانه های در روسیه به صورت
 دون به جا مانده است. اصولا رودخانه ها و دریاچه ها در گزارشهای اوستا
 درباره توره نقش بسیار برجسته ای دارند مهمترین دریاچه به نام
 واوروکشه (وئوروکشه) دارای خلیجهای فراخ است و مهمترین رودخانه
 ها رودها است. اگر می توانستیم جای این دورا تعیین کنیم پاره ای
 از دشواریهای توره از بین می رفت. ولی باید یکی از این دورا را بر
 گزینیم: یا وئوروکشه دریای مازندران است، رها رودخانه ولگا،
 یا وئوروکشه دریاچه آرال است و رها رودخانه سیحون باستان و
 سیر دریای کنونی. آمو دریا نیست چون این رودخانه در اوستا به نام
 دای تیا خوانده می شود (من (هنریکس. نیبرگ) از نظر کریستن سن
 نمی توانم پیروی کنم که وئوروکشه را با کنسه ثوبه یعنی دریاچه
 هامون - کتاب کیانیها: صفحه ۲۲ - یکی می داند). برای هردو نظر می
 توان سخنان گوناگون گفت، ولی آنچه پذیرفتن فرض نخست را دشوار
 می کند این است که آشکارترین اظهاراتی که این جهت را نشان می دهند
 از زمان دیرتری پدید آمده اند، یعنی زمانی که تمام چشم انداز جغرافیای
 زردشتیها تغییر یافته و از مغرب ایران جهت یابی می شد... اگر
 دانو و دانه وه دونام گوناگون هندیان و دای باشد برای دوماوجود

دشمنانه و اهریمنانه، چیزی که باتیره، توره دانو سر و کار داشته باشد در این صورت این موضوع مؤید این است که این تیره را باید در ایران شرقی جستجو کرد و رها رودخانه، سیحون است و ووئوروکشه دریاچه، آرال پیدا است که بر روی این سخن نمی توان چیزی استوار کرد، ولی هنگامی که در جستجوی زادگاه و میهن این تورها هستیم نباید این اندازه به سوی روسیه برویم و "سرزمین آریائی" را در حوضچه، آمودریا، جیحون را این چنین بسیار از دید کنار بگذاریم، زیرا تورانیهای که با آنها آشنا هستیم با آریائیهای این سرزمین که برای نمونه در یشت کهنه مهریشت یاد می شوند نزدیکترین پیوند را داشتند... من نتیجه از این نظر طرفداری می کنم که ووئوروکشه دریاچه، آرال است و رها رودخانه سیحون... /... ما ساگتهائی که ما با آنها آشنا هستیم، عناصر ملی دیگری هم داشتند که غیر ایرانی بودند و اگر ما این نکته را بپذیریم که تورانیها ایرانی بودند، در آن صورت این ادعا نمی تواند کاملاً درست باشد که تورانیها و ما ساگتها در اصل یکی بودند ولی مارکوارت اصولاً حق دارد که می گوید تورانیها هم در همان سرزمینی جا دارند که ما ساگتها، بومی آنها شناخته می شوند. همه، نشانیها ما را متوجه این جهت می کند که افسانه، تیره آریائیان و تورانیان و سئیریمها را چنین باید فهمید که تورانیان و سئیریمها هردو نماینده اسکیتهها هستند، بطوریکه تورانیها نماینده، اسکیتهای شرقی و سئیریمها نماینده، اسکیتهای غربی (تاکید از مؤلف است).

علت اینکه تورها و سئیریمها در اوستا در برابر هم گذاشته می شوند، تنها این است که اینها در این متنها برجسته نیستند، در این متنها ایرانیان ساکن حوضچه جیحون، که با خویشاوندان همخون چادر نشین خود در کشمکش همیشگی قرار داشتند سخن می گویند، فکر می کردند در برابر این دزدان تنها نماینده، آریائیهای راستین هستند. ولی در میان خود اسکیتهها نام آریائیها یقیناً زنده بود. یکی از شاهان آن ها نامش اریه پیتس (روایت از هرودوت) بود و یکی از تیرهها در میان آنان نامش آلان بود و این صورت نامی است که در ایران شمالی معمولاً از واژه، اریانه پدید آمده است (۱۶) .

اگر این مسئله، یعنی جدا شدن ایرانیان و تورانیان از یک اصل درست باشد، باید بدین نکته نیز توجه داشت که عمده اختلاف و دشمنی

میان ایرانیان و تورانیان بعد از تغییر دین ایرانیان و باقی ماندن تورانیان بر باورهای نخستین روی می دهد.

"در اوستا از تورانیانی یاد شده که هواخواه ایرانیان بودند و آئین مزدائی را پذیرفته بودند. درگاتاهای ویشته از چنین کسانی یاد شده است... از سوی دیگر بسیاری از آداب و مناسک مذهبی شان شباهات تامی داشته است. به موجب حماسه 'پهلوی' یادگار رزیر" و شاهنامه جنگ میان ایرانیان و تورانیان از زمان لهراسب به بعد جنگی مذهبی بوده - است که تورانیان برآشفته می شوند که برای چه گشتاسب و لهراسب و ایرا - نیان آئین قدیم را رها کرده و آئین زرتشت را پذیرفته اند. (۱۷).

"... اوستا چیزهای گوناگونی از جنگهای تورانیها گزارش میدهد. بدبختانه باید بیشتر با یادداشتهای کوتاه و اشاره های تاریک بسازیم ولی رویهمرفته از تضادی که در روزگاران پیش در شرق و شمال شرق ایران احساسات را برمی انگیزخته است تصویر مشخصی بدست ما می دهد.

نخستین نمونه این زدوخوردها را نبرد فره رسین (*Frakasayan*) تورانی (افراسیاب) است. برای به دست آوردن خورنه آریائی... دشمن اصلی او مدافع خورنه یعنی کوی هئوسروه (کیخسرو) است... خورنه بر روی دریاچه و وئوروکشه / است... میان فره رسین و هئوسروه دشمنی آشتی ناپذیری برقرار است. فره رسین پدر کوی هئوسروه، یعنی کسوی سیاورشن را کشته است... فره رسین نیایش می کند به اردوی سوراآنا - هیتا، درگودال زمین برای به دست آوردن خورنه... از این گودال زمین سنت بعدی، یک دژ زیرزمینی درست کرده است که می پندارند که فره رسین در آنجا فرمانروائی می کند ولی در اصل اینجا همان اعتقادی وجود دارد که درباره 'دهانه' زمین نزد تاتارهای آلتائی دیده می شود:

روان فره رسین در سفر معمولی "شمنی" است به جهان ارواح تا برای نبرد نیرو زور به جنگ آورد، خود جنگ در "خورنه یشته" (فریشته) یشته ۱۹ توصیف می شود. سه بار فره رسین در دریاچه و وئوروکشه شناور می شود تا خورنه را به دست بیاورد سه بار خورنه از چنگ او می گریزد و هر بار در دریاچه یک خلیج تازه درست می شود سرانجام هئوسروه، فره رسین و برادر او را در دریاچه چئی چسته... کشت" (۱۸).

در اساطیر ایرانی "فریدون" نماد تقسیم هندو اروپائیان، یا ایرانیان به معنای اعم به سه قسمت است. یکی از نویسندگان با دقت در

نام این پادشاه به نکتهء جالبی برخورد کرده است او به اختصار چنین می گوید:
 " فریدون به زبان اوستا تره ائته اوئا خوانده می شود و این نام
 از دو بهر تشکیل یافته است... بخش نخست آن " ثری " به معنی عدد سه
 است... بخش دوم آن "اه ائته وهنت" است که به اوستائی همان است
 که در زبان پهلوی "ایتون" و به فارسی "ایدون" بمعنی "چنین" تلفظ
 می شود که معنی آن در اصل "سه ایدون" یا "سه این چنین" می باشد...
 بر روی هم فریدون به معنی دورانی است که در آن تقسیم بر سه شاخه صورت
 گرفت" (۱۹)

در هر صورت پس از جدائی ایران و توران، علی رغم تند شدن آتش کینه
 کینه توزیها و کشتارها هنوز مدتها خاطرهء پیوندهای دیرین از دلها
 نرفت، مانشانه ها و آیین همبستگیها را در شاهنامه باز می یابیم.
 چند مثال:

" ۱- پاسخ مادر سیاوش به کاوس در مورد نژاد خود و شایستگی آنکه
 می تواند ملکهء ایران شود:

بدو گفت من خویش گرسیوزم به شاه آفریدون کشد بروزم (بروز = نژاد)
 ۲- در مورد کیخسرو که از طرف پدر به واسطه سیاوش به کیقباد دوبا لا-
 خره به فریدون می رسد و از جانب مادر نیز از نژاد افراسیاب و بالاخره
 فریدون بود

زتخم فریدون و از کیقباد فروزنده تر زین نباشد نژاد
 ۳- اندیشهء کیخسرو باشیدهء تورانی، که اورا نبیرهء فریدون می
 داند:

به دل گفت کاین شیربازور و چنگ نبیره فریدون و پور پشنگ
 که البته پشنگ تورانی نیز کیخسرو را فریدون نژاد می داند:

که چون او دلاور زمانه نژاد یکی مرد جنگی فریدون نژاد
 ۴- و در سخن گفتن پیران ویسه با سیاوش و ترغیب او به زن گرفتن
 از توران:

سه اندر شبستان گرسیوزند که از ما و از باب با پروزند
 نبیره فریدون و پیوند شاه که هم جای دارند و هم جایگاه
 ۵- یاد آوری خشنواز تورانی، به پیروز ساسانی از عهدهائی بر سر
 مزار ایران و توران در رود جیحون بسته شده:

همی گفت کز عهد شاهان و داد بگردی نخوانمت خسرو نژاد

نه این بود رسم نیاکان تو گزیده جهاندار پاکان تو
 ۶- فرار کردیه خواهر بهرام چوبینه پس از مرگ او از توران ویاد
 - آوری تمام داستانهای ایران و توران از بیژن و سیاوش و فراسیاب
 و غیره که در تمام آن داستانها از پیوند ایران و توران یاد می شود ۲۰
 بدینگونه نخستین دوران همزیستی به سر رسید و از روزگار دیرین و
 همبستگیهای پیشین جز این خاطرات نماند که آنها نیز به مه و دود کینه های
 نوانگیخته در آمیخت ، پیوندهای توران باستان و ایران کهن از هم
 گسیخت ، هر کدام را هی راکه سرنوشت زیر پایشان گذاشته بود سپردند و در
 ماجراهای نو پیمانهای گذشته را از یاد بردند ، قرنهای گذشت ، این برادر
 زادگان چنان از هم دور افتاده بودند که در دورانهای بعدی هنگامی
 که حکم تاریخ از سرنو آنها را در میعادگاه جدید در کنار هم نشاندهم دیگر
 را بیگانه انگاشتند اگر هم از گذشته دراز چیزی بخاطر می آوردند
 قیل و قال عداوتها و ستیزه ها بود ، میعادگاه جدید سرزمین امروزی ایرا
 ن است ، علل وانگیزه های گوناگون و نه چندان معلوم (از تغییر ناگهانی
 اقلیم سرزمین اصلی تا مزاید خفقان آور جمعیت که مسئله بقا را مطرح
 می ساخت) برادران پریروز ، تورانیان دیروز و ترکان روز حاضر را به
 مرزهای خراسان کشاند ، امواج مهاجران پیایی - ابتدا به آرامی و
 آهستگی سپس چون سیلی جوشان و خروشان - رسیدند .

دیدار دوم

روایط بسیار نزدیکی میان ترکهای تازه از راه رسیده و ایرانیان
 مدتی از پیش اسکان یافته در دوران ساسانیان تاسیس شد ، بعد از ظهور
 اسلام جریان کوچها شدیدتر گردید ، چنانکه از هر چندگاه موج تازه ای رسید
 و ترکها اندک اندک انبوه تر در میهن جدیدشان ، در میان برادران از
 نو یافته شان توطن گزیدند ، چنانکه از همان اوان دولت ساسانیان به
 نامهایی از قبیل ابو عمران سیمجوری ، سرسلسله سیمجوریان ، و دیگران
 برمیخوریم و درمی یابیم که تقریباً همزمان با بعد از یا اندکی بعد در
 خراسان نیز قدرت نظامی بدست ترکان افتاده است . ترکان سیاهی ابتدا
 در مرزهای ماوراءالنهر مستقر شدند و گروه گروه به خدمت حکام محلی
 درآمدند ، نفوذ اینان رفته رفته چنان شد که کارشان بزودی از خدمت
 به حمایت امرا کشید و زمانی نگذشت که همان امرا دست نشاندهگان
 " غلامان " خود شدند ، ورود سپاهیان ترک و گشودن شهرها همیشه با خشونت

و اعمال زور همراه نبوده چنانکه مردم بخارا در سال ۳۸۹ ق. عملاً در مقابل دولت سامانی جانب ایلک نصر قاراخانی را گرفتند. ترکان به صورت انبوه قبیله‌ها چند قرن پیشتر به خاور افغانستان راه یافته بودند، چنانکه هیتالیان یا هونهای سفید که هندیان آنان را اسبوتا هونه و اعراب هیاطله می خوانند - به عقیده* مارکوارت - سرزمینهای وسیعی را از دست کوشانها بدر آورده بودند. " بنابراین ترکان غز و خلیج که در اوایل دوره اسلامی میان طخارستان و بدخشان واقع در شمال بستان زندگی چادر نشینی داشتند باید بقیته السیف توده‌های ترکی بوده باشند که به عنوان عضوی از اتحادیه هیاطله از شمال جیحون آورده شده بودند و سپس در مشرق افغانستان اسکان داده شدند - (اگر در اینخصوص شکی نیز باشد) - بیگمان این اقوام در دوره‌های پیش از غزنویان در آن نواحی زندگی می کردند " (۲۱) .

به قول پرفسور قفسوگلو در حدود سه قرن قبل از میلاد، اقوامی از ترکها که در زبان شناسی به علت جای گزین کردن (ر) به جای (ز) شخصاً از خویشان اوغوز خود جدا شدند از آنها عده‌ای در مناطق رودهای سیحون و چو (اقوام معروف به اون اوگورلار) عده‌ای به دشتهای قزاق ورود امبا (اوگوز اوگورها) ، عده‌ای به کرانه‌های رود یاییق (دوگوز اوگورها) جای گرفتند .

خلاصه ، حتی مدتها پیش از تاسیس امپراتوری گوگ تورک مقصدار معتنابهی از اقوام انبوه ترک در قلمرو ایرانیان جای گزین شده بودند " (۲۲) .

درباره علت این جابجا شدنها و مهاجرت‌های سیل آسا و انبوه بحث‌های مفصلی شده است که عمده آن ، کثرت نفوس، عدم کفاف مراتع موجود به نیازهای روز افزون، ارتباطات خاص قبیله‌ای و وضع سیاسی نظامی در همسایگی قبایل ترک است . چنانکه " ظهیرالدین نیشابوری و به دنبال او راوندی می گوید که " آن بزرگان از ترکستان به حکم انبوهی خانه و تنگی چراخوار به ولایت ما وراء النهر آمدند " جمال قرشی تایید می کند که این واقعه در اثر درهم فشردن خاندانهای ایشان " حادث شد (عوفی ، جوامع الحکایات ، متن و ترجمه بخش مربوط در مارکوارت

چین و ترکستان و هند ، متن ترجمه ص ۳۵ - ۲۹ ، ظهیرالدین نیشابوری

"سلجوقنامه" ص ۱۰، راوندی ص ۸۶، جمال قرشی، نقل در طوغان، مقدمه ص (۱۴۰) (۲۳).

خلاصه آن که ابتدا در خراسان و سپس در سرزمینهای دیگر "دو عالم ایرانی و تورانی وسیعا درهم آمیختند و در بعضی مناطق که ترکان در آرامش به سر می بردند،... از حیث تعداد به شماره ساکنان اصلی پیشی گرفتند" این سخنان که درباره وقایع آغاز دوران سلجوقیان بر قلم ای. سی. باسورث جاری شده (۲۴) کما بیش در مورد همه مناطق ترک نشین کشور ما صادق است.

به عنوان آخرین تاکید در مورد نابجائی اصرار بر "پوست زرد"، ترکان (بخصوص ترکان غرب که با مغولها نیا میخته اند) و اختلاف های دیگر که بیشتر از پندار پیروان "منشور شیطان" تراویده است این چند سطر را به گواهی می آوریم:

"جا حظ که هوشیارانه مسئله اختلافات ملی را که نهضت شعوبیه برپا کرده بود بازمی گوید، بنظر می رسد که این موضوع را به درستی دریا - فته و با آنکه می پذیرد تفاوت های میان ترک و خراسانی وجود دارد، اما حد فاصل مشخص میان آن دو نمی گذارد: "تفاوت میان ترک و خراسانی مثل تفاوت میان ایرانی و عرب و یا رومی و صقلابی یا زنگی و حبشی در خلقت و فطرت نیست که آنان را از یکدیگر متمایز می سازد بلکه بالعکس این تفاوت مثل تفاوت میان مکی و مدنی یا بدوی و حضری یا دشت نشین و کوه نشین یا نظیر تفاوت میان کوه نشینان و دشت نشینان قبیله طی است (ترجمه انگلیسی سی. ت. هارلی واکر) نامه جا حظ بصری به الفتح بن خاقان درباره کارهای سترک ترکان و ارزش خلافت...، مجله انجمن پادشاهی آسیائی ۱۹۱۵، ص ۶۳۸ (۲۵).

بدیهی است، کسانی که همه عمر در "کوچ" به سر می برند و بیشتر از سکنی در خانه، برزین اسب می نشینند، زندگی شان همواره در حرکت و شتاب و هجرت می گذرد، بجای کشاورزی به تربیت احشام و گله داری می پردازند خانه شان را به صورت چادر از یکسوی جهان بسوی دیگر آن با خود می برند، بدیهی است فرهنگ خود را دارند که با فرهنگ دهقانان قابل قیاس نیست. باورهایشان طبعاً ساده و طبیعت گراست، به جای شهر در "یورد" ها و "اردو" زندگی می کنند، بیش از کتاب به شعر شفاهی می پردازند، شاعر - شان نیز همراه آنان سوار بر اسب و تیردان و کمان در پشت، و "قوپوز"

درکنار، ماجراهای سفرهای دراز و رویدادهای مهم قوم خود را با آواز خود درحافظه‌ها نقش می‌زند، عاری از تکلفند، بهنگام چاره‌جویی بجای ترفند اغلب مشت خود را به کار می‌گیرند، در دشمنی شمشیر را به زهر ترجیح می‌دهند، کمتر حيله‌گر و بیشتر خشنند.

اگر از زیرزمین آثار فرهنگی کوچ نشینان به فراوانی شهرنشینان بیرون نمی‌آید، به علت همین تفاوت در جهان بینی و شرایط زندگی است. لکن علت این امر را در فقدان مطلق فرهنگ غنی نمی‌توان انگاشت. در برخورد فرهنگها، به علت خصوصیات فرهنگ شهری اغلب باخت با کوچ‌نشینان است. درگیرودار انطباق با شرایط شهرنشینی و هم‌آهنگی با مقتضیات زندگی و اسکان چه بسا که خصوصیات را بیهوده و بی دلیل فدا می‌کنند و اگر قوام و نظام استواری نداشته باشند زبان و موجودیت خود را نیز پاک می‌بازند و از خویش بیگانه و بی خبر می‌گردند. گرچه ترکهای ایران به علی (از جمله صعوفوری به بالاترین قلهٔ هرم اداری و دولتی سر- زمینهای متصرفی و کثرت نفوس که از مستحیل شدن شان در بومیان جلوگیری می‌کرد و غیره) زبان و موجودیت خود را توانستند حفظ بکنند. لکن مثلاً "اوزانهای" شیرین سخن ترک چون به گلستان رنگین ادب فارسی رسیدند به قول سعدی "بوی گلشان چنان مست کرد که دامن از دست برفت"، در این باب سخن "باسورث" را بیاد بیاوریم:

"به شهادت بییتی از منوچهری که:

براه ترکی ما نا که خوبتر گوئی تو شعر ترکی بخوان مرا و شعر غزی به نظرمی رسد که در عصر اول غزنوی شعر ترکی را می‌شناختند و در محافل ادبی می‌خواندند. اما این نوع شعر احتمالاً در خاستگاه خود متداول بود و از آنجا به غزنین آمد و در مجامع فرهنگی آن عصر شعر ترکی نمی‌سرودند" ۲۶

ترکان ایران دل به زبان فارسی نهادند و آن را چون زبان دوم خود پذیرفتند زبان خود را اغلب برای محاورت خصوصی و برخی مکاتبات و تفننات شخصی خود نگهداشتند. شعرای ترک ایران ترجیح دادند که به گروه های انبوه مخاطبان خود، به فارسی خطاب کنند، تا همهٔ خواص اعم از ترک و فارس آنرا دریا بند و از آن لذت ببرند. این عنایت و عشق به فارسی در اندک زمانی میوه‌های بسیار شیرینی داد. پدران مادر راه حفظ و تکمیل بهتر و زیبا تر کردن زبان فارسی رنجهای فراوان بردند... دانشمندان، فلاسفه، شعرا، ادبا همواره فارسی را عزیز داشتند حتی شعر ترکی گوی و

آگاه به فرهنگ خویش در کنار آثار ترکی طبع خود را به فارسی نیز آموختند و می آزمایند.

خلاصه اینکه کسی چون ما زیبایی فارسی را نمی شناسد و آنرا عاشقانه به کار نمی برد. ما در دقایق آن، از همان اوان که چون زبان دوم آن را فرا گرفته ایم اندیشیده ایم، چه بسا که برای مقایسه آن با زبان مادری خود کتابچه های لغت ترتیب داده ایم. می توان تصور کرد لغتی نیز که قطران آنرا تالیف کرد از همین دست برای یادگیری خویش بوده است چنانکه مرحوم بدیع الزمان در شمردن آثار قطران چنین مینویسد " ۱- دیوان شعر ...

۲- لغت فارسی، که در بعضی از نسخ فرهنگ اسدی نام آن آمده و مؤلف کشف الظنون آن را به عنوان " تفاسیر فی لغته الفرس " یاد کرده و چنانکه از مقدمه فرهنگ اسدی برمی آید لغت های مشهور را متضمن بوده و نگارنده (بدیع الزمان فروزانفر) ندیده است ... " ۲۷.

در اینخصوص مرحوم محمد نخجوانی نیز چنین می گوید:
" قطران کتاب فرهنگی هم به فارسی نوشته است که اسدی طوسی در مقدمه فرهنگ خود، لغات الفرس، نامی از این کتاب می برد. و جمال الدین حسین انجو مؤلف فرهنگ جهانگیری همان کتاب را دیده است که در دیباچه فرهنگ خود نام چهل و چهار جلد کتاب فرهنگ را که از ما خدش بوده و ذکر می کند یکی هم فرهنگ حکیم قطران است. حاجی خلیفه در کشف الظنون در ضمن تفاسیر می نویسد: تفاسیر فی الغته الفرس لحکیم قطران الارموی، مقصودش همان فرهنگ قطران است " (۲۸).

در اینجا این چند سطر از سفرنامه ناصر خسرو قبایلیانی را بیاد بیاوریم: " ... و در تبریز قطران نام شاعری را دیدم شعر نیک می گفت اما زبان فارسی نیکو نمی دانست پیش من آمد، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید با او گفتم و شرح آن بنوشت ... " (۲۹).

تکرار کنیم، آیا نمی توان تصور کرد که آنچه که بنام " لغات الفرس " شناخته شده است، مجموعه همین یادداشتها بوده است؟ بخصوص همچنان که مرحوم فروزانفر نیز اشاره کرده این دفتر " لغت های مشهور را متضمن بوده، لغاتی که از نظراهل زبان " مشهور " است و از نظر زبان آموزان " مهجور " در این گفتار یا در قطران از آن جهت جای خاص خود را دارد که وی

بهتان و تهمت سلاح بسیار قدیمی حيله گران و بدانديشان است که اغلب برعليه حق داران و جويندگان راه راستی و عدالت بکار برده می شود. انحصار طلبان و برتری جویان و پیروان شیطان، حق طلبان را اغلب مفسده جو و جدائی خواه می نامند.

چنانکه تا آغاز انقلاب، باهمین بهانه ها ما را از حق خواندن و نوشتن زبان مادری مان با ظاهری حق به جانب محروم نگه داشتند و نا- آگاهان را نیز از مترسک " ایجاد نفاق " ترساندند.

تهمت تفرقه افکنی برای اهل حق همچنانکه گفتیم تازگی ندارد حتی به حضرت حسین (ع) هم عمال حکومت یزید درمکه (یحیی بن سعید، برادر عمرو بن سعید حاکم حجاز) چنین تهمتی می زدند و بنام اسلام آن حضرت را هشدار می دادند و بیشرمانه چنین تعریض می کردند :

" اَمَا تَتَّقِي اللّٰهَ تَعَالٰی تَخْرُجُ مِنْ الْجَمَاعَةِ تَفَرَّقَ بَيْنَ هَذَا لَامِيَّةٍ " (ایا از خدا نمی ترسی که از جماعت مسلمان خارج می شوی و در میان امت تفرقه می اندازی - تاریخ طبری - ج ۴ ص ۳۰۱)

عبیدالله زیاد هم به حضرت مسلم (وقتی که او را پیش عبیدالله زیاد آوردند) چیزی شبیه بدان تعریض بر زبان آورد و گفت :

" يَا بَنَ عَقِيلِ اتَيْتَ النَّاسَ وَاَمْرُهُمْ جَمِيعٌ وَاَمْرُهُمْ جَمِيعٌ وَاَمْرُهُمْ جَمِيعٌ وَاَمْرُهُمْ جَمِيعٌ " (ای پسر عقیل تو آمدی تا در بین مردم که باهم معتمد بودند تفرقه بیندازی و اختلاف ایجاد کنی ؟ - ارشاد مفید، ص ۱۹۶، مقبل خوارزمی، جلد ۱ ص ۲۱۳) .

جواب همه، این گونه اعتراضات و اتهامات همان است که فرمودند :

فَاتَيْنَا لِنَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَاِنْدَعُوا اِلَى حَكْمِ الْكِتَابِ !

↓ پایان ↓

حاشیه ها :

- ۱ - دوغان آوجی اوغلو، " تورک لرین تاریخی "، تکین یایین ائوی، استا - نبول ۱۹۷۹ - جلد ۱ ص ۲۹۷ .
- ۲ - وارلیق، شماره ۹ - ۱۰ مقاله، " دیباچه بر منشور شیطان " .
- ۳ - هاشم رضی، " فرهنگ نامهای اوستا " انتشارات فروهر، تهران ۱۳۴۶ ، جلد اول ، ص ۱۰۱ - ۱۰۰ ،
- ۴ - همان اثر، ص ۱۰۲

- ۵ - همان اثر، ص ۱۱۲ .
- ۶ - دوغان آوجی اوغلو - اثر مذکور ص ۲۹۸
- ۷ - یوری مایوروف، "حکایتی درباره آلتاشی" (به نقل از مجله اسپوتنیک - ژوئن ۱۹۸۵) ص ۱۳ - ۶
- ۸ - دوغان آوجی اوغلو - اثر مذکور ص ۳۰۱
- ۹ - همان اثر، همان جا
- ۱۰ - همان اثر ص ۳۰۲ - ۳۰۳
- ۱۱ - همان اثر ص ۲۹۸
- ۱۲ - همان اثر ص ۳۰۴
- ۱۳ - هاشم رضی ، اثر مذکور ص ۳۵۵
- ۱۴ - همان اثر ص ۳۵۷
- ۱۵ - همان اثر ص ۳۵۸
- ۱۶ - هنریک ساموئیل ینبرگ، " دینهای ایران باستان "، ترجمه دکتتر سیف الدین نجم آبادی، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، تهران، ۱۳۵۹ - ص ۲۴۹ - ۲۵۳
- ۱۷ - هاشم رضی - اثر مذکور - ص ۳۶۰
- ۱۸ - هنریک ساموئل ینبرگ - اثر مذکور ص ۲۵۸ - ۲۵۷
- ۱۹ - فریدون جنیدی، " زندگی و مهاجرت نژاد آریا براساس روایات ایرانی " انتشارات بلخ، تهران، ۱۳۵۸ - ص ۱۲۰ - ۱۱۴
- ۲۰ - همان اثر - ص ۱۸۵ - ۱۸۴
- ۲۱ - ادموند کلیفورد باسورث، " تاریخ غزنویان " ترجمه حسن انوشه، از انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲، جلد اول ص ۳۴ - ۳۳
- ۲۲ - دوغان آوجی اوغلو، اثر مذکور، ص ۳۰۴ - ۳۰۳
- ۲۳ - ای . سی . باسورث، اثر مذکور، ص ۲۲۶
- ۲۴ - همان اثر، ص ۲۱۲
- ۲۵ - همان اثر، ص ۲۰۸
- ۲۶ - همان اثر، ص ۱۳۴
- ۲۷ - دیوان حکیم قطران تبریزی، از روی نسخه محمدنخجوانی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۲، مقدمه ص ۷
- ۲۸ - همان اثر، مقدمه، "قطران و دیوان او" ص ۲۱
- ۲۹ - سفرنامه حکیم ناصر خسرو قبادیانی مروزی، به کوشش نادر وزین پور،

- تهران - چاپ پنجم ، ۱۳۶۲ ، ص : ۸ - ۷
- ۳۰ - دیوان حکیم قطران تبریزی ، مقدمه ، فروزانفر ص ۳ و ۴
- ۳۱ - همان اثر ، همان جا - ص ۴
- ۳۲ - همان اثر ، " درمدح ابودلف شاه نجوان " ص : ۱۳۱
(پایان حاشیه ها)

بدری بین قالات :

دمبدم حسن سنی نا زیله یوزرنگ ائتمش - ظلمن آزاد ، نه چوخ خلقده نیرنگ ائتمش
ستمن چکمه بدری جگرین سنگ ائتمش - کلمیشم قا پونه ، بیر مرحمت ائت سلطانم
رباعی لریندن :

عجب سلطان که رحم ائتمز گدایه یو شمعی شله سی یوخ زیر پایه
بولر هر دردنو بر دردمندی فلکدن هر قضا دربی نوایسه

قابل هر فضل کمال علوم طبع زکی صاحب فیض عظیم
کاشف اسرار کلام قدیم بدری علامه طبع سلیم

رباعیلرین سونوندا ، اشرین کاتبی طرفیندن بئله بیر یازی واردیر :
" قدتمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب من ديوان الافضل العلماء و
الشعراء اعني به خواجه بدر الدين رحمه الله عليه ورضي الله تعالى عنه سنة ۱۲۹۷
من هجره النبويه محمد المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم . في شهر ذي الحجه ويوم
الثلاثه . كتبه ملا حمدا لاجل و درويش محمد افندی بن لطف الله افندی . اللهم
اغفر لکاتبه ولقارته ولجميع المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات
آمین یا رب العالمین .

اوچ دیلده یازان بو بؤیوک ادبی سیمانین دیوانینین تدقیقی ، چاپی ، و
نشری یاخین و اورتا شرق مدنیتینه خدمت ائده بیلر . امید ائدیریک
یاخین گله جکده بو نجیب و شرفلی ایش گورولسون . انشاء الله .

توفیق فکرت

توفیق فکرت تورک دیلی نین بئویوک شاعر لریندن بیر ی و تورکیه ادبیات تاریخینده بیر مرحله تشکیل وئرن "ثروت فنون" مکتبسی نین قوروجولاریندا ندیر . یونا گوره اونون ترجمه ی حالین ی یازارکن ، ثروت فنون حقیقنده بیر آزا یضا حاکا وئرمک لازم دیر .

ثروت فنون بیر ادبی جریان و مکتبیین آدی دیر . بو جریان فاتیلان شاعر و یازیچیلار ثروت فنون آدیندا بیر مجله نین اطرافیندا توپلانمیشلار و یازیلارینی داها چوئخ بومجله ده نشر ائتمیشلر .

ثروت فنون مجله سی ۱۸۹۱ ده احمد احسان طرفیندن نشر ائدیلمگه باشلامیش ، ۱۸۹۵- ایلی نین صونلاریندا توفیق فکرت بومجله نین باش یازیچی سی اولموش و بوتاریخ دن صونرا فکرتین فکر و قلم یولداشلاری بومجله ده یازما غا باشلا- میشلار و بیرلیکده بیر ادبی جریان و مکتب قورموشلار . ثروت فنون مجله سی ۱۹۰۱- ده سلطان عبدالحمیدین امر یله تعطیل اولموش ، اوندان صونرا دا ، بو مکتبیین شاعرو یازیچیلاری یا شادیقلاری مدت ده اوز ادبی چالیشما و یارا- دیجیلیقلارینا منفرد حالدا ادامه وئرمیشلر .

بومکتبیین قوروجولاری توفیق فکرت دن باشقا ، مشهور رومانچی خالدضیا اوشاقلیگیل ، جناب شهاب الدین و سلیمان نظیف و باشقالاری اولموشلار . شعرده ان پارلاق شخصیتی توفیق فکرت اولدوغو حالدا ، نشر و رومانچی- لیقدا دا خالدضیا اولموش اونون و چون بومکتبیین آدینا "توفیق فکرت- خالدضیا" مکتبسی ده دئتمیشلر .

بومکتبیین بارز خصوصیتی تجدد طرفدار ی اولما غی ، و اوزامانکی فرانسیز ادبیاتینی اوزنک سئچیب تورک ادبیاتیندا یعنی بیردوره تشکبل وئرمگی دیر . بوسبیدن بومکتبیین یاراتدیغی ادبیاتنا " ادبیات جدیده " ده دئتمیشلر .

بو ادبیات عثمانلی امپراطور لوغونون صون زامانلاریندا ، یعنی یخیلیب داغیلما غا محکوم بیردوره ده و عبدالحمیدین استبداد رژیمینین آغیر فشار ی آلتیندا وجوده گلیمیش و اونا گوره ده یازیلاریندا سیاسی و اجتماعی موضوعلارا یئر وئره بیلمه میشدیر . بومکتبیین شاعرو یا یازیچیلاری فقط اولموش طبقه یه خطاب ائده رک مرکب و غلیظ بیر دیل ایله اثر لرینی یازمیشلار و صنعتده ، صنعتی

و گۆزەل یازماغی ھەرف سەنچمیشلەر. بو ادبیاتین باشلیجا موضوع و دوشونجەسی خیال - حقیقت چارپیشماسی، ویا مادیات ایله معنویات ضدیتی دیر.

شاعرو یازیچی دۇرونون قارانلیق و بۇغوجو محیطیندن قا چاراق خیال مالیمینە پناھ تپاریر ویا طبیعت قوجا غینا صیغینیر. عشقده قادینلارین مادی ایستکلریندن نفرت اقدر، و تسلی نی یالنیزلیقدا و طبیعتین سس سیزلیگینده آختاریر.

بو مکتبین قوروجولاری آزادلیق، انسانلیق و مدنیت عشقی و حسرتیلە یا شا - میشلارو آختار دیقلارینی اۇزجا مەلرینده تا پا بیلیمە دیکلری و چون حزن و المە قاپیلیمیش و سقوط خیالا دجا را و لموشلار. بوسببدن اۇنلارین اثرلرینده کدر واضطراب آیدین شکیلده گۆزە چارپار و بو الم واضطرابین داها چۇخ اجتماعی ماهیتی واردیر.

ثروت فنون شاعرو یا زیچیلاری تورک ادبیاتینا یغنی ادبی تۇرلر (نوعلر) گتیرمیشلەر، و اۇنون زنگینلشمە سینە یاردیم ائتمیشلەر.

توفیق فکرت : ثروت فنون ادبی مکتبینین بۇیوک شاعری اۇلان توفیق فکرت ۱۸۶۷- دە استانبولدا آنادان اۇلموش و بوتون عمر و ئو استانبولدا یا شامیش و ۱۹۱۵- دە وفات ائتمیشدیر. او، ایلك تحصیلی نی محمودیه رشديه - سینده آلاندان صۇنرا "قاتاسا رای" لیسە سینده اۇخوموش و ۱۸۸۵- دا اۇرادان بیرینجیلیکله ما ذون اۇلموشدور. فکرت آ زبیرمدت دولت ما موری اۇلموش، صۇنرا دولت ایشلریندن استعفا و فریب، عمرونو شاعرلیک و معلم لیکله کچیر- میشدیر. ۱۸۹۹- دان عمرونون صۇنونا قدهر آمریکا کالجینده تورک دیلی و ادبیاتی معلمی اۇلاراق چالیشمیشدیر.

توفیق فکرت ۱۴ یاشیندان شعر یا زما غا با شلامیش و ایلك شعرلرینی دیوان شاعرلری طرزینده، و بعضاً ده اۇنلارا نظیره اۇلاراق یا زمیش و بو شعرلرینده "نظمی" تخلصونو سەنچمیشدیر.

توفیق فکرت ثروت فنون مجله سینە التحاقیندان قبا ق "معلومات" و "مرصاد" مجله لرینده شعرلرینی چاپ ائتمیرمیش و بالاخره ۱۸۹۵- ده ثروت فنون درگیسی- نین باش یا زیچیلیغینا سەنچیلیمیش و قلم یولدا اشلاریلە بیرلیکده بو مجله نی اداره ائتمگه و ثروت فنون مکتبینی قورما غا با شلامیشدیر.

توفیق فکرت ۲۳ یاشیندا یکن دایی سی قیزیله ائولنمیش و عمرو بۇیوعا لله حیاتینا باغلی و اۇرنک بیر آتاکیمی یا شا میشدیر.

فکرت فون العاده شعر قابلیتی ایله یاشی گۆزهل خطاط و نقاش اولوب
شعرلرینده گۆزهل تابلولار یاراتمیشدیر. اؤنون چوخ حساس اولان روحو
یا شادیغی محیط ایله انطباق ائتمگه اجازه وئرمه ییب و تئز- تئز اینجیمگه
وسقوط خیاللا و غراما غاسیب اولموش و بو اوزدن فکرت تئزکوسن و ایشیندن
ال چکن و بدبین بیرشاعرا اولاراق تانینمیشدیر.

فکرت ۱۹۰۱- ده ثروت فنون مجله سینده کی قلمداشلار ایله آراسی پوزولموش
و اورادان دا آیریلیمیشدیر. مجله ده همان ییل عبدالحمید طرفیندن
تعطیل ائدیلمیشدیر. فکرت مجله دن آیریلاندان صونرا بوغاز (سفر) ایچنده
"آشیان" آدی وئردیگی ائوینه چکیلیمیش و گئنه ده کالج معلم لیگینه دوام
ائتمیشدیر.

۱۹۰۰- ایله ۱۹۰۸- ایللری آراسیندا، یعنی مشروطه انقلابیندان قاباق
حکم سوره ن استبداد زامانیندا، شاعراستبداد علیه نه آغیر شعرلر یا زمیش
بو شعرلر، آنجاق مشروطیت انقلابیندان صونرا چاپ ائدیلمیشدیر.
مشروطه انقلابی نتیجه سینده "اتحاد و ترقی" فرقه سی ایش باشینا کلندن
صونرا توفیق فکرت بیر مدت امیدله دولو حماسه ای شعرلر یا زمیش، لاکن
مشروطه چیلرده وئردیکلری وعده لری یئرینه گتیرمه دیکلری اوچون، فکرت
یعنی اقتدارین مستبد، ناشی و نادرست حرکتلرینه قارشى چیخیب و اؤنون
علیهینه شعرلر یا زمیشدیر.

۱۹۱۱- ده طرابلس حربی بهانه سیله مجلسی باغلايان مشروطه جی لره مشهور
"دوقسان بیئشه دوغرو" شعرینی یا زمیشدیر. (۱)
مشروطیت دن صونرا "خلوقون دفتری" آدیله اولغو خلوقا خطاب ائده رک
کنجلیگه امید، فضیلت و نصیحت دولومنظومه لرنشرائتدی (۱۹۱۱)

توفیق فکرت عمرونون صون دورونده، سیاسی واجتماعی قورولوشدان
امیدینی کسمیش و ملتین گله جگی اوچون امیدقا یناغی اولان اوشاقلارا شعرلر
یا زمیشدیر. هجا و زنیله ساده تورکجه یازیلان بو شعرلر مجموعه سینده
"شرمین" آدی وئرمیشدیر. شرمین کتابیندا اوز دورونده کی اوشاق ادبیات-
تینین گۆزهل اورنک لرینی یا زمیشدیر.

توفیق فکرتین شخصیتی و مختلف زامانلاردا کی فکر و احساسلاری اؤنون
شعرلرینده منعکس دیر. بو باغیمدان آشاغیدا درج ائله دیگیمیز دوردلوک

۱ - ۱۸۹۵- ایلی سلطان عبدالحمیدین قانون اساسینی قالدیریب،
مملکتی ایسته دیگی کیمی اداره ائتمگه باشلادیغی ایلدیر.

چوڭ سڃيه وي دير:

کيمسه دن اميدفيض ائتمه م، ديلنمه م پروبال
کندی جويم، کندی افلاکيمدا کنديم (اؤزوم) طاثيريم
انحنا طوق اسارتدن گراندير بوينومما

فکری حرّ، عرفانی حرّ، وجدانی حرّ بيرشاعريم
فکرت اخلاقی اسالارا باغلی، همیشه حسلری نين تأثيری آلتيندا، آزادلیق
وفضيلت عاشقی بيرشاعر اولموش، انسالارين فلاکت واضطرابلاريني اؤز درد-
لری کيمي حس ائتميش وجامعه ده کي زورباليق، عدالتسيزليک وحقسيزليکلری
يوکسک مدنی بيرجسارتله شعرلرينده افشاء ائتميش و اولنلاراقارشى کسکين
هچولر يازميشدير.

فکرتين مختلف زامانلاردا مختلف احساس وروحیه سی اولدوغو اوچون
شعرلرينده بعضاً تضادار گورولمکده دير. ايلک شعرلرينده شخصی آرزو وایستک-
لری عکس ائتميشه ودهاها صونرا جامعه وملتین نين آزادلیق واسـتقلالی
وبالاخره صون شعرلرينده بشريتین اضطراب و قورتولوشو تصوير ومدافعه
اولونموشدور.

فکرت اوست - اوسته بدبين بيرشاعر اولموش وشعرلری نين چوخونا ده کور
اولاراق گئجه ويا آخسام کيمي قارانلیق ساعا تلاری و محزون خزانى سچميشدير.
اساساً احساس روحلو اولان شاعر، دیابت وروما تيسم خسته ليگينه مبتلا اولموش،
اونون ياشا ديغینا مساعد دورون شرطلرينی و احساس خسته شاعرین اوزرينده کي
تأثيرلرينی ده نظره آلساق، شاعرین بدبين اولماقدا حقلی اولدوغو گورولور.
توفیق فکرتين شعرلری تاريخ صیراسيله و موضوعلاريله بير- بيريندن
فرقلی اولاراق دورد مجموعه يه آيريلير:

۱ - ايلک شعرلری

۲ - رباب شکسته

۳ - خلوقون دفتري

۴ - شرمين

۱ - ايلک شعرلری ايلک شعرلرينی ديوان شاعرلرينه يازديغی نظيره لير
تشکيل ائدير. بيرآز صونرا يازديغی غزللرينده کلاسيکلرين وتنظيمات
شاعرلری نين تأثيری گورونور بوشعرلرينده عشق وطبيعت، خوشبين شاعر
طرفيندن ترم ائديلميشدير. ياش- ياش غرب ادبیاتینين، ومخصوصاً
فرانسيز شعرى نين تأثيری گورونمگه باشلار.

۲ - رباب شکسته ثروت فنون مجله سینده چالیشدیغی مدت ده یازدیغی شعرلر کتابی نین آدی دیر . ۱۹۰۸ - ۱۹۰۵ آراسیندا استبدادا قارش یازدیغی "سیس" (مه، دومان) و "بیر لحظه تأخر" کیمی مشهور شعرلری ده مشروطه انقلابیندان سوئرا رباب شکسته نین ایکینجی چاپیندا نشر ائتمیشدیر .

رباب شکسته ده کی شعرلر ، ثروت فنون مکتبینه او یغون شعرلر دیر . بو منظومه لرده ، صنعت و گوزهل لیک هدف توتولموش ، عشق ، عاشله ، احساس ، فکر ، طبیعت ، مرحمت ... کیمی موضوعلار ایشلنمیشدیر . شاعر ، یال نیز سئچکین و آیدین طبقه نی نظرده توتوب ، عثمانلی دیلی نینا وچ رنگین دیل قایناغیندان (تورکجه ، عربجه ، فارسجا) بول - بول استفاده ائتمیشدیر .

رباب شکسته شعرلری حزلی شعرلر دیر و بئله نظره گلبرکی ، شاعر یال نیز محزون اولدوغو سا عاتلاردا شعرلرینی یازمیشدیر .

رباب شکسته نین سو ن قسیمیندا ، فردی حزن دن اجتماع ی اضطرابلارا کئچمک و باشقالاری نین درد لرینی حس ائدیپ آنلاتما غا میل واردیر . بو کتایبدا وطنی شعر ، استبداد علیه نینه یازیلان "سیس" ، تاریخ قدیم ، همشیره م اوچون ، ملت شرقی سی و رجوع کیمی شعرلر واردیر .

سیس منظومه سین یاشیا نین پنجره سیندن گورولن دومانلی استانبولی او دورون پوزقون اجتماع ی - سیاسی وضعیتینی تمثالی فرض ائده رک تصویر ائتمیشدیر . بو منظومه ده ، ظلم و استبداد آغیرلیغی آلتیندا شخصیت ، عفت و جانلی یغینی لدن و غرمیش استانبولون بوتون کئچمیشینه ، مؤسسهرینه و مادی - معنوی وارلیغینا لعنت ائدیلمیشدیر . بورادا ، ظلم و حق سیزلیک اخلاق سیزلیق وریا تاپدالانمیش و بیچاره لره مرحمت گؤسته ریلیمیشدیر .

همشیره م اوچون منظومه ده ، اری نین قابالیغی و زوندن اولن باجی سینی بهانه ائده رک ، بوتون قادینلارین اضطرابلاری تصویر ائدیلمیشدیر .

ملت شرقی سی ۱۹۰۸ - انقلابی اولدوغو زامان یازیلیمیش بیر امی دو دیریلمه (رستاخیز) شعر ی دیر .

۳ - خلوقون دفتبری شاعر ، مشروطیت انقلابیندان ۱۹۱۱ - ه قده ر یازدیغی شعرلرینی بو دفترده توپلامیشدیر . بو دفتر ، تجدد طرفدار ی ، مترقی و بعضاً ده ماته ریالیست بیر متفکرین اثرینه بنزر . خلوق فکرتینا اولودور و شاعرین آرزو اقتدیگی گنجلیکین تمثالی اولاراق اله آلینمیشدیر . شاعر اولونا خطاب ائده رک ، آرزو لادیغی گنجلیک جا معه سینه او گودلر و غرمیشدیر

خلوقون دفترینده کی بعضی شعرلرده بشریتین قورتولوشو اوچون فضیلتلی و مرحمتلی و لماغی لازم گورموشدور. فکرته گوره انسان هر شئیه گوجوچا تان بیر وارلیق دیر، حتی "رب ممکنات" دیر. "بیرگون فن بوقارا تورپاغسی آلتین ائده جکدیر". بونون اوچون اراده و مجادله لازم دیر. وطنین قورتولو-شودا انسانلیغین قورتولوشونا باغلی و لدوغونا گوره، ملتی، بشریتدن آیرماغا امکان یوخدور. توفیق فکرت انسانپرورلیگی و انسا نلیق دردلی-نی تورک شعرینده ان یاخشی تر نمادن شاعرلردن دیر.

۴- شرمین

توفیق فکرت عمرونون صون ایلرینده اوشاقلارا و چون ساده تورکجه و هجا وزنیه بیرچوخ شعرلر یازدی و بونلاری ۱۹۱۴-ده "شرمین" آدیله چاپ ائتدیردی. فکرت تعلیم و تربیه یه چوخ ماراقلی بیر معلم ایدی، اوغلو خلوقون تعلیم و تربیه سی اوچون ده چوخ چالیشدی.

شرمین ده، اوشاقلارا چالیشما و صنعت ذوقی، اخلاق و اوخوماق ذوقی تلقین اتمک ایسته میش و اوشاقلارین روحونو اینجلمک اوچون موسیقی ایله ده مشغول اولماقلارینی توصیه ائتمیشدیر. اوشاقلاری خرافاتدان اوزاق تو-تماق و اونلارا طبیعت سنوکی سی و بوخسوللارا شفقت و یاردم حسلرینی تلقین اتمک لازم دیر.

توفیق فکرتین شعرلرینده بیر آز نثر آهنگی واردیر. فکرت بوتون اثرلرینده وپراکنده شعرلرینده چوخ متنوع شکیلده و آزاد شعره بنزر شعرلر یازمیشدیر. او زون منظومه لرینده "همشیره م اوچون، فردا...". داها چوخ مثنوی شکلی نی ترجیح ائتمیشدیر. بیرچوخ شعرلرینی سربست (آزاد) مستزاد حالینده سؤیله میش، کلاسیک اروپا شعر شکیللریندن سونه ت شکیلینده شعرلر یازمیشدیر. فکرتین شعرلرینده موسیقی آهنگی چوخ قوتلی دیر. مصرعلرینده سوز سئجه و کلمه لرین دوزولمه سی و قافیله ره وئردیگی اهمیت، اونون شعرلرینی دیل و موسیقی باخیمدان دا ممتاز قیلیمیشدیر. بعضی شعرلرینده سس، وزن، و جمله لر یله طبیعتین آهنگینی جانلاندیرمیشدیر. مثلاً "یا غمور" شعرینده یاغیش دا مجیلاری نین پنجره و جاملارا ده گمه سیندن چیخان سسی وزن یاردیمیه چیخارتماغا موفق اولموشدور

کوچوک متّرد (۱) محترز ضربه لر- قفسلرده (۲) جاملاردا پر اهتزاز اولور دم به دم نوحه گر، نغمه ساز- قفسلرده، جاملاردا پر اهتزاز کوچوک متّرد، محترز ضربه لر...

۱- یکنواخت، دالبادال ۲- پنجره لر

سوقاقلاردا (۱) سیلابه لر آغلاشیر - افق یا قلاشیر، یا قلاشیر، یا قلاشیر
بولوتلار قاراردیغجا ذراتا بیر - آغیر، محترز دالقالناماق کلیر
بورور بیر سوغوق کؤلگه اطرافی هپ - نمایان اولور گوندوزون نصف شب
آچیلما زنه بیر یوز، نه بیر پنج سره - باقیلدیقجا وحشت چؤکر یئرلره ...
ساچاقلاردا (۲) قوشلار، حزین دیر بوپک - سوسارلار، اوزاقدان اولور بیرکؤپک
مقاله میزین صونوندا توفیق فکرتین مشهور شعرلریندن دؤرد نمونه درج
اندیریک :

سسسس

سارمیش یینه آفاقینی بیر دود معنّد
بیر ظلمت بیضاکه پیایی متزاید
لاکن سنه لایق بو هرین ستره مظلم
لایق بو تسترسنه، ای صحن مظالم!
ای مارمارانین مائی در آغوشو ایچینده
اؤلموش گیمی دالقین اویویان توده زنده
ای کهنه بیزانس، ای قوجا فرطوت مسحر
ای بین قوجادان (۳) آرتا قالان بیوه باکر
خارجدن اوزاقدان آچیلان گوزلره سوزگون
چشمان کبودونلا نه مونس گورونورسون
مونس، فقط ان کیرلی (۴) قادینلار گیمی مونس :
اوستونده جوشان گریه لرین هیسینه بیحس ...
میلیونلا باریندیردیغین اجساد آراسیندان (۵)
قاچ ناصیه واردیر چیقاجاق پاک و درخشان
ای دبدبه لر، طنطنه لر، شانلار، آلایلار (فوج)
قاتل قوله لر (۶)، قلعه لی زندانلی سرایلار
ماضیلری آتی لره نقل ائتمگه مأمور
ای دیشلری دوشموش، صیریتان قافلّه سور (۷)
ای شحصه مصونیت و حریتته مقرون
بیر حق تنفس وئره ن افسانه قانون
ای وعدمحال، ای ابدی کذب محقق
ای محکمه لردن متمادی سورولن (تبعید) حق

✻ لغت لرین معناسی صونونجو صحیفه ده وئریلیر .

ی راس فروبرده ، کی آق پاک فقط ایبرنج (۸)
 ای تازه قادین ، ای اونو تعقیبه قوشان (۹) گنج
 ای مادر هجران زده ، ای همسرمغبر (۱۰)
 ای کیمسه سیز آواره چوجوقلار... هله (۱۱) سیزلر
 هله سیزلر
 اورتون اوهت (۱۲)، ای هائله (۱۳) ... اورتون اوهت ای شهر
 اورتون و مؤبد اویو، ای فاجره دهر
 (رباب شکسته)

ملت شرقیسی (۱۴)

چینندی (۱۵)، ییتر، وارلیغیمیز جهلیله قهره
 دوغراندی مبارک وطنین باغری سبب سیز
 بیرلیکده بوگون بولمالی ییز دردینه چاره
 جان قارداشی، قان قارداشی، شان قارداشی ییز بیز
 ملت یولودور، حق یولودور توتدوغوموز یول
 ای حق یاشا، ای سئوگیلی ملت یاشا ... وار اول!

کل قارداشیم آنهن سنه محتاج، اونا قوشماق
 قوشماق اونا، قورتارماق او بدبختی وظیفهن
 قارشیندا گؤیوس باغر آچیق اولگون یاتیورباق
 اونسوز یاشا ماقدانسا برابر اولوش اوهن (۱۶)
 هرآن او گوزه ل سینه یی خنجرلیور ال لــــر
 امدادینا قوشماز ساق اگر محوی مقــــرر

ظلمون توپو وار، گولله سیوار، قلعه سی وارسا
 حقین ده بوکولمز قولو، دؤنمز بوزو واردیر
 کؤز یومنا کونشدن، نه قدر نورو قارارسا
 سؤنمز ابدی، هرگنجه نین گوندوزو واردیر
 ملت یولودور حق یولو دور توتدوغوموز یول
 ای حق یاشا، ای سئوگیلی ملت یاشا ... وار اول!
 وقتيله بابان کیمسه یه منت می اندردی ؟
 بوخ ، قالمادی حاشا ، سنه ذلت پدیریندن

دنیادا شرف دیر یاشاتان ملتی، فردی
 سیلکین، شو مذلت توزو اوچسون اوزه ریهدن
 انسانلیغی پامال ائدن آجا قلیغی بیخ، از
 باله، یاشاماق، یئرده سوروکلنمگه دگمنز
 حقسیزلیگین انواعینی گوردوک ... بومو قانون؟
 ان غملی سفالتره دوشدوک ... بومو دولت؟
 دولتسه ده، قانونسادا، آرتیق یئتیز، اولسون
 آرتیق یئتیز اولسون بو دنی ظلم وجهالته ..
 ملت یولودور، حق یولودور توتدوغوموز یول
 ای حق یاشا، ای سئوگیلی ملت یاشا، وار اول!
 (رباب شکسته)

خلوقون " آمَنْتُ " سو

بیر قدرت کلیه وار، علوی ومنسزه
 قدسی ومعلّا، اوتا وجدانلا ایناندیم
 توپراق وطنیم، نوع بشر ملتیم ... انسان
 انسان اولور آنجاق، بونا اذعانلا ایناندیم
 فطرتده تکامل ازلی دیر، بو کماله
 تورات ایله، اینجیل ایله، قرآنلا ایناندیم
 ابنای بشر بیر- بیری نین قارداشی ... خولیا!
 اولسون، بن او خولیا یادابین جانلا ایناندیم
 انسان اتی یئتمز، بوتسلّیه ایچیمدن
 بیر آن ایچین اجدادیمی نسیانلا ایناندیم
 البت شو مزار عمرونو بیر حشر ضیاعیز
 تعقیب ائده جکدیر، بونا ایمانلا ایناندیم
 ظلمت سونه جک، پارلابا جاق حق درخشان
 ببردن - بیره بیرتابش بورکانلا (۱۷) ایناندیم
 قوللار و بویونلار چوزولوب باغلانما جاق هپ
 یومروقلار او زنجیر خروشانلا ایناندیم
 بیرگون یاپا جاق فن شو سیاه توپراقی آلتین
 هرشتی ولا جاق قدرت عرفانلا ایناندیم

دوقسان بئشه دوغرو

بیر دؤر شآمت (۱۸)، بینه چئینندی یمینلر (۱۹)
چئینندی یازیق، (۲۰) ملتین امید بلندی!
قانون دییه توپراقلارا سورتولدو جینلر
قانون دییه، قانون دییه، فانون تپهلندی (۲۱)
بیهوده فغانلار بینه بیهوده انین لر (۲۲)
حالا، طرفیت، حسبیت، نسبیت،
حالا "بوسنین دیر، بو بنیم!" قسمت جاری
حالا غضب آلتیندا حقیقتله حمیت
هپ دونکو ترئم صاییدان مایقیدان عاری
صون نغمه سی یال نیز: یا شاسین سئوگیلی ملت!
ملت یا شاماز حقه تحسئرله صولورکن (۲۳)
سوسون دییه وجدانینا یومروقلار اینرسه،
ملت یا شاماز مجلسی مستحق اولورکن
اغفال ایله، تهدیدیه تیتزر و سینرسه (۲۴)
ملت یا شاماز معشر ملت بوغولورکن
قانون دیوروز نهرده (۲۵) او مسجودمخیل
دشمن دیوروز نهرده بو؟ خارجده می، بیزمی؟
حریتیمیزوار، دیوروز، شانلی، مجمل (۲۶)
دشمن بیزه قانون مو، یا حریتیمیزمی؟
بیر جمله ده بیز بونلاری قهرائتدیک ان اول
ای ملت بیره سیلّه اولان ضربه منکر
ای حرمت قانونو تهین (۲۷) صدمه بیداد
ملیتی، قانونو مقدس تانییان هر
وجدان سنئ لعنتله، مذلتله ائدر یاد...
دوشسون سنه - میال تحکم، اگیلن سر
قوپسون سنئ - بیرحق دییه - آقیشلایان اللر!

✽ لغتلرین معناسی ۳۵ - نجی صحیفه ده وئر یل بدير .

لغتلىرىن معناسى :

- ۱ - سوقاق = كوچه (ق استانبول توركجه سينده " ك " اوخونار .)
- ۲ - ساچاق = دام هنرهسى
- ۳ - قوجا = ار
- ۴ - كيرلى = كشىف
- ۵ - بارينديرماق = بسله مك
- ۶ - قوله = برج
- ۷ - سور = استانبول اطرافينداكى ديوارلار
- ۸ - ايبرنج = متعفن ، ايبرنج
- ۹ - قوشان = قاچان
- ۱۰ - منبر = قهرآلود ، كوسگون
- ۱۱ - هله = بخصوص
- ۱۲ - اوهت = بلى
- ۱۳ - هائله = قورخولو ، فاجعه
- ۱۴ - شرقى = تصنيف
- ۱۵ - چينندى = آياق آلتيندا ازىلدى
- ۱۶ - اوهن = داها آسان
- ۱۷ - بوركان = آتشفشان ، وولكان
- ۱۸ - شئامت = اوغورسوزلوق
- ۱۹ - يمين = آند
- ۲۰ - بازىق = حيف
- ۲۱ - تپهلندى = تپه سيندن وورولدى ، آياق آلتينا آلىندى .
- ۲۲ - انين لر = ناله لر
- ۲۳ - سولوركن = نفس آلىركن
- ۲۴ - سينرسه = قورخودان بوزولوب گيزله نرسه
- ۲۵ - نه رده = هارادا ؟
- ۲۶ - مېجل = عالى
- ۲۷ - تپن = آياق آلتيندا ازەن

گلور تابوت بدری دن صدای نصره باهو
دیلرمدفن طریق تازه خرما تی مملاتی (#)

دیوان بدرالدین قادری (بدری)
(۱۲۳۶ - ۱۱۵۶ هجری قمری)

۱۹۷۷- نجی میلادی ایلین پاییزیندا ، علمی ما موریت اوچون ، اورتا آسیا یا
گئتمه لی اولدوم . من بو بیر آیلیق ما موریتیم زمانه ، عشق آباد ، تاشکند ،
سمرقند و بخارا علمی اوچاقلاریندا اولمالی ، و اورادا ساغلانیلان ال یازما-
لاری یله تانیش اولمالی ایدیم .

خوشختلیکدن بوما موریت ، علمی جهت جه ، چوخ اوغورلو اولدو ، ما موریتیمین
بیرینجی هفته سی ساوه ت ترکمنستانه پایتختی عشق آباد دهرینده کچمه لی ایدی .
عشق آبادین علملر آکاده میاسینین یانیندا اولان ال یازمالار خزینه سی
چوخ غنی ، و بیرسیرا قدیم خطی اثرلریله علمی آبیده لرله دولودور . بونا
باخمیاراق کی هله ده مینلرله جلدن عبارت اولان بو ال یازمالاری قطعی
شکلده نظاما سالینما ییب و اولنلارین هامیسینا فهرست حاضرلانا ییب و بو
کتا بلارین مهم بیر قسمی مریض دیر- دئییه اوچو اولارین اختیارینا و فریلمیر .
معهدا ، بیز بورادا ، چوخ قیمتلی و منحصربفرد کتا بلارا راست گلدیک ، و
اولنلاردان میکروفیلم یا فتوصورت ده گؤتوردوک ، ائله مشهور حروفی شاعری
عمادالدین نسیمی دیوانی نین ترکمان واریانتی نی بورادا اله اددیب ،
فتوصورتینی گؤتوردوک . تخمیناً ۴- مین بیتتی احاطه ائدن بودیوان اولوگونده
اوریزینال و شاعرین ادبی اثرینی اوگره نمک اوچون چوخ دقتله لایق دیر .

همین ال یازمالار خزینه سینده ، ائله جه ده " نسیمی حقینده رساله " ادلی بیر
منظوم اثره راست گلیب ، نسیمی شناسلیق اوچون مهم اهمیته مالک اولدوغونا
گوره فتوصورتینی چیخاردیق ، و بیر چوخ باشقا اثرله تانیش اولدوق .

بیز عشق آباددا دیگر کتا بلارالاردا باش ووردوق ، اولنلارین دامعنوی
شروتینی گؤزدن کچیردیک ، بوشهرین مشهور کتا بلاریندا ن بیرسی
" کارل مارکس " ادینا عمومی کتا بلار دیر . بورادا ال یازما - خطی کتا بلار
بوخ ، باسیلمیش چاپی کتا بلار ساغلانیلمیر . آنجا ق کتا بلار نین مدیری کهنه

* تازه خرما تی = بدرالدین موطنی اولان ، کرکوک یا غینلیغیندا بیر قصبه دیر .

بیر ایرانی قادیان ، منه بو بئویوک کتابخانانین بیر گوشه سینده بیرنچه
 ال یا زما - خطی کتابین محافظه اولونماسینی سؤیله دی. کتابخانانین مربوط
 ایشچیلری منی او گوشه یه هدایت ائتدیلر. دوغرودان دا گؤزه ل خط له مناسب
 کاغذ لر اوزه رینده یا زیلمیش سگیز جلد خطی کتاب موجود ایدی. بونلارین ایچر-
 یسینده ۲۵۶ صحیفه دن عبارت ، تخمیناً بخش مین بیتنی احاطه ائدن بیر دیوان دا
 ساغلانیلیردی. تورک ، فارس و عرب دیلینده یا زیلمیش و تخمیناً دورد ده اوچ
 حصه سینى تورکو شعرلری تونموش بو گؤزه ل دیوانین مؤلفی " بدری " تخلصو
 داشیان مصطفی بدرالدین قادری ، بعضاً ده ابوبکرزاده مصطفی بدری یا زیلمش-
 دیر ، کی گورونور ابوبکر اونون آتاسی ، یا باباسی اولموشدور . دیوانین
 یازیلاریندان آیدینا اولورکی ، شاعر هجری قمری ۱۲- نجی عصرین سونو ، و ۱۳-
 نجو عصرین یاریسینا قده ر اوزون عومور سورموش ، کرکوکون " تازہ خرماتی "
 کندیندن اولموشدور . تورک ، فارس و عرب دیل لرینده یا زدیغی شعرلرینده
 " بدری " تخلصونو ایشه آپارمیشدیر . دیوانیندا درجا اولان شعرلری نیسن
 مضمونوندا ن تام آیدینلیقلا گورونورکی ، اوزون بیر مدت اوز آنا یوردوندا ن
 دیده رگین دوشوب اوزاقلاردا یا شامالی اولموش و وطن حسرتیله چوخ تأثیرلی
 و یاندیریجی شعرلر سؤیله میش و گؤزه ل بیر دیوان ترتیب ائتمیشدیر .
 نسخ خطی ایله یا زیلان و " محاسن الکلام " آدلانان بو دیوانین مقدمه سی بئله
 باشلانیر :

" الحمد لله الذی جعل القلب مخزناً لاسرارہ ... " و بیرجه صحیفه لیک پیفجام
 گیریشن سونرا ، باشلانقیجدا " مین جمله ده " قیسا او گودلردن عبارت اولان
 عربجه نشر ایله کلام و اونون هر بیر یسینین تورکجه بیر بیت ده منظوم ترجمه سی
 وئریر و آدینی " محاسن الکلام " دئییه آدلاندیریر . بو او گودلر الفبا سیراسی
 ایله دوزولوب یا زیلمیشدیر . اولاردا ن بیرنچه نمونه :

القلب مرآت اذا صفی وتجلی وینعکس

دل بیر آئینه دیر کدردن پاک جمله ماهیت اشیا لری ائیلر ادراک

اذا کثر البکا حصل المناسا

چشم گریان دل غمنا کیله دیر فیض خبر - آب نیسانى صدف دو تمسه بولم زگوهر

ازالة المنکر والمکروه من الایمان

هرنه کیم شرعه مخالف گله لازم اولارفع - ایله یین رفع مناهى بولونور حقدن نفع

التقدیر یکتسر اغلال التدبیر

حکم تقدیر کسر سلسله ی تدبیرى - بیر قضا کیم ازلی دیز کیم ایدر تغیری

اخوه هذالزمان بلاه الابدان

دوست نادان آبی بر طالیبى مطلوبوندا نـ ایلراخوان زمان یوسفی یعقوبوندا ن...
شاعرین مین بیت لیک "محاسن الافساد" عنوانلی نصیحتنامه سیده وارکی،
آشاغیداکی بیت ایله خاتمه تاپیر:

آفرین طبعینه ای بدری سنجیده مقال - گوگده مریخ سنا ایله دی تحسین کمال
سؤنرا منظوم شکلده نجوم دان، گوی اجرامی نین بشرین طالعینه تأثیرین -
دن و دینی اینا ملاردان دانیشیر. حضرت خاتم الانبیا محمد المصطفی (ص) نسی
نعت ائدیر:

ای شه صدر رسالت وی نبی محترم صاحب مهر نبوت سید کل امم
گرسن و لما ز دین، نه ممکن خلق اولیدی، نه فلک

عالم ملک ملک گنجینه لوح قلم ...

قیرخ بیت لیک بوقصیده نی بیله قورتاریر:

یانبی! بدری دیلر دریای لطفون قطره سی

قیل اوْنا فردا شفاعت ای شفیع هر امم

سؤنراکی قصیده لرده، بغداد شهرینی ودین باشچیلارینی مدح ائدیر، و
کئچیز عرب دیلینده بیرنئچه قصیده سؤیله ییر. دها سؤنرا ۲۸۳ بیت لیک
بیرقصیده ملمع میمه (بیربیت عربجه بیربیت تورکجه) یازیر (عربجه یازیلان
بیت لر قرمزى جوهریله یازیلدیغینا گوره فتوسو پیس اوْخونولور، اوْ دورکی،
مثالار وئره بیلمیریک). قصیده نین باشلیغی بیله دیر:

هذا شرح منظوم وقع علی قصیده البردیه البریه المولانا بدرالدین رحمه الله علیه "
قصیده بوبیت لرله قورتاریر:

یا الهی عفو قیل بدری گناهین سنا و زون - اوْل زمان کیم خلق ایدر محشرده فریادالم
هم رسولن قیلا ونا شافع اولافریا درس - اونده کیم ایلر شفاعت انبیای هر امم
سؤنرادا نقشبندی دونیا گوروشو وطریقتی باره ده تورک دیلینده نثریله
۲۲ صحیفه لیک (هر صحیفه ده ۱۷ خط) متن یازیب، بیررساله ترتیب ائدیر. بواثر
بیرصحیفه لیک عرب دیلینده مقدمه یازیر و بو مقدمه ده اوْزونو "عبدالغفوربن
مصطفی ابن عبدالله" تقدیم (معرفی) ائدیر، و مطلبه کئچیر. اثر بیله باشلانیر:
"حمد و سپاس و منت بیقیاس اوْل واجب الوجوده کیم دل عاشق لرینی منزله ائدوب...
سؤنرادا بو طریقتین ماهیتینی و قانونلارینی ایضاح ائدیر و اثر قورتار دیقدا ن
سؤنرا، بدری نین غزللری باشلانیر. دیوان بو غزل له باشلانیر: پیدا
زهی صانع که قیلدی نوردن عرش علا پیدا - جو بیر جوهر دن ایتدی صورته دن ارض سما

قمو اشیادن اول بی تسلسل واریدی ذاتی
 نه ممکن قوه ادراک عقل اولسون اوناپیدا
 وجود واجبی الان کماکان اولدو هریندرده
 زمانسزهم مکانسزبی جهت صوت ندا پیدا
 دگلدی کنز مخفی بلنمک بر حاجتی خلقه
 ولکن قدرتن گؤستردی اتسون ماسوی پیدا
 بریتدی عالمی غیب شهادت آنی بیلسونلر
 مراد اعیان موجودات دن اولسون ثنا پیدا ...
 حوادث حدوث حادثات احداث محدث در
 ازل تقدیرنه حکم ارا دتن قضا پیدا ...
 ادای رمز توحید ایلدن بدری عفاک الله
 که هرینزکنه سندن بین کلام دلگشا پیدا
 شاعرین غزل لریندن نمونه لر:

عمر بیحا صلم اول شوخ دلارایه فدا- ناتوان جسمیم و روی فرح افزایه فدا
 فیض خلق، حسن نفخ و دم روح قدس- آب خضرا ول لب حانیخس مسیحا یه فدا
 هر لطافت کما ولور، نقش وجود ندا بدرمایه نقد حیات اول ست زیبایه فدا
 نچه یوسف آتلوب چاه زخدا ننده- عالم اول خوش دوشی قامت رعنا یه فدا
 جلوه ونا زینه قربان ملک و حورو پری- مرده لر زنده قلن لهجه گویا یه فدا
 سینه ده عقل دلیم غمزه سیسین حیرانی- حگریم پاره سی اول سرگس شهلا یه فدا
 مشکل اول عشق دی بدری که اوله سرکش یارنا امید اولمز اعدن حانینی بیر آیه فدا
 دیگر بیر غزل:

آه کیم بر شاه حسن ایتمش بنی بر رخ له مات- محو جسم عشق شطرنج ننده نقش بی ثبات
 خوبر ولر کایا ولمش ناز، عاشق لر نیاز- حسن پیدا دین لندن با علنو بدرش حیا
 دوتدی خورشید حقیقت شعله سی هر عالمی- مطهر مرآت ذاتی حق وجود کائنات
 دردی آرترا عاشقن معشوق سرکش لک اندم- مرده ابکن جان بولر قلسه اونا گاه التفات
 پاشا هم چوخ زماندر دوشموشم درگاهه- مستحکم قیل کرم حسنن صابندن زکات
 بنده گر بین با رغا ولسه سنی گؤرسم کیدر- استرم سندن وفا جانمله تا وقت وفات
 حیف بدری عمر صرف اتمک وفا سیزا وغرونه- حانی اول جانانه صرف اتمک اوله مطبوع
 دیگر بیر غزل

بنی آواره ایدن بؤدل خودکامم دیر- کارنقصا نمه باعث طمع خامیم دیر-
 عاقبت رنجی اولور هر ای بی آسان دوتمم- هر هوس رشته سی بر بندا وله حق دامم در

نه عجب طالع نحسیم فلکی یا ندرمز۔ وارا پسه عیش ازل محنت ایام در
بوزمان خلقا پشی الفتله اولور غالب سهل۔ خدا دندن خلق منی بس دل بی رام در
یا نرم حال پریشاننی گورگج بدری۔ نیلییم هر نه بنه یار ادر انعام در
شاعرین بیر۔ ایکی مخمسی:
جمالین نشأه سی سرمایہ دنیا و دینیم در
فراق ایامی اولدوقده خیالن همنشینیم در
یوزون فکری فرح بخش دل اندوه گینیم در
سنی سرکش قیلان بالله بوآه آتشینیم در
بنی قتل ایلمک قصدن ازل گوندن یقینیم در

سرکوبین سرشگ حسرتیمله لاله زار ائتدیم
دروم داغینی شمعدل هربیققرار ائتدیم
وفات اتسم نه غم، قیرمده دردن یادگار ائتدیم
نه سدن صاقلیم سوز، هر نه که وار آشکار ایتدیم
نولور برگون دشن بدری غلام کمترینیم در

مربع لریندن بیرنچه سی:
ای انیس دل عشاق مه تابانیم سنسیز اصلا دوجهان ایچره گر کمزجانم
هالمین خوابینی آلمش گجه لرافغانم گلشم قا پونه بر مرحمت ایت سلطانم
گلمگندن خوشا ولوبدر گیده هر خلق آسان۔ غنچه دلتنگ گلوب باغه، گغدوب روخند
دردی سن وئردینا زل، شیمدی اوزون بیت درما۔ گلشم قا پونه بر مرحمت ایت سلطانم
اولقدر گورمشم آزار، که گلمز قلمه۔ بلمشم عشقن ادر صرف وجودم۔
حاصل عمر بوا ولدو که دوشوب درد و غمه۔ گلشم قا پونه بر مرحمت ایت سلطانم
خانه می قیلدی خراب اول فلک غارتگر۔ ملک حسنی بو غبار خط اشدوب زیر وزیر
نه عجب بونجا سنا ه ادر روز، قلمز اثر۔ گلشم قا پونه بر مرحمت ایت سلطانم
خرده بین گرچه بنای طمع خام اتمز۔ هرکیم آواره اولور فکر سرانجام اتمز
تمیل اذن دلبره بیر لحظه ده آرام اتمز۔ گلشم قا پونه، بیر مرحمت ایت سلطانم
هر طرف دلبر اولوب منتظر اهل نظره۔ هر گرفتار قیلوب میلی نی بیر جلوه گره
ها بنم سن کیبی فدا ره دوشن هر خطره۔ گلشم قا پونه بیر مرحمت ایت سلطانم

چشم‌انداز شعرمبارز آذربایجان در دوران اختناق

(مقاله دوم)

با فرارسیدن شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران از طرف نیروهای نظامی متفقین، حکومت چکمه‌وسرنیزه و پرورش افکار ازهم‌می‌پاشد. "نابغه" عظیم‌الشان جاخالی میکند و رژیم دیکتاتوری و پلیسی که نزدیک به ربع قرن نفس‌ها را در گلو خفته کرده بود، بفاصله چند ساعت درهم میریزد. با ازهم‌گسستن رشته‌های زنجیر ستم‌شاه‌ای فاق تازه‌ای در چشم‌اندازها می‌اندیشه و قلم از اسارت استبداد و سانسور نمودار میشود و افکار عمومی و مطبوعات آزادخواه یکدل و یک‌زبان محکم‌و مجازات متجاوزین به حقوق و آزادی خلق‌ها را می‌طلبند. با وجود خسروش این خشم‌زیندرسته مردم، دربار با همدستی ایادی خود با تمام قوا سعی میکند تا پایگاه‌های رژیم خودکامکی را از قهر خلق‌های ستم‌دیده و بلاکشیده نگهدارد، و موقعیت لرزان حاکمیت دیکتاتوری را که بشدت آسیب‌دیده و در حال درهم‌ریختن است بهر طریق ممکن تحکیم کند.

در شرایط آزادی نسبی بعد از سوم شهریور، شعرمبارز آذربایجان از بند رها می‌شود، و از مکنون دل به زبان‌ها و صفحات مطبوعات راه می‌جوید و "هوب‌هوب" نامی مابر که سال‌ها داشتن و خواندن و حتی استناد کردن به قطعه و بیت‌های آن جرم محسوب می‌شد، تجدید چاپ می‌شود. نمونه‌هایی از اشعار گذشته‌گان و سروده‌های تازه‌ای از شاعران در روزنامه‌ها چاپ می‌رسد. شعرمبارز از بند رسته‌ای آزربایجان در این دوره که چندسالی طول می‌کشد، بسرعت شکوفا می‌شود. در این سال‌ها شعرما بر همچنان برای بسیاری از شاعران الگو و سرمشق است و این گروه که در دوران اختناق طبع خود را در غزل و بیا احياناً هجوهای معیشتی می‌آزمودند و عموماً امکان نشر سروده‌های خود را نداشتند، شروع به نوشتن شعرهای درمایی-های ملی و سیاسی-اجتماعی می‌کنند. از مسائل مبرمی که در شعرمبارز این دوران عنوان می‌شود، گرایش شدید به آزادی فرهنگ قومی و زبان ملی و افشای ستم‌ملی و هماهنگی با مبارزه‌ی گسترده‌ای است که در مقیاس جهانی علیه فاشیسم، و در مقیاس داخلی علیه تجدیدحیات رژیم اختناق و استبداد و ادامه‌ی ستم فاحش طبقاتی جریان دارد.

مراوده‌ی فرهنگی و ادبی، هرچند محدود، با آذربایجان شمالی و آگاهی‌برکم و کیف

گسترش و شکوفائی شعر در آن دیار، عده‌ای از شاعران غزل پرداز و بذله‌گو و همچنین شاعران تازه‌کار را با زمینه‌های دگرگونی و تحول شعر از نظر محتوا و اسلوب و بافت و قالب آشنا می‌سازد.

یکی از این دگرگونی‌های چشمگیر، دگرگونی در قالب بندی و وزن است. بنا بر یک سنت دیرینه، شعر کلاسیک آذربایجان از دیرباز و با استثنای موارد و اشعاری معدود، حتی در شعر معجز و صابر از قالب عروض بهره می‌جسته است، وزن هجائی (سیلابیک) که الفت و نواخت بیشتری با قانومندی‌های آوائی زبان آذربایجان دارد، عموماً در شعر خلقی و فولکلوریک بکار می‌رفته است. ولی در این دوره بتدریج و بیشتر به تأثیر ره‌آوردها، وزن هجائی جایگزین وزن عروض می‌شود و بیشتر شاعران جوان و حتی برخی از شاعران غزل پرداز نیز در سروده‌های تازه خود قالب‌ها را می‌گزینند.

سال‌های ۲۰ تا ۲۵ به دلیل وجود آزادی‌های نسبی و اوج مبارزات ملی و اجتماعی-سیاسی، دوران شکوفائی رمانتیک شورانگیز انقلابی در شعر مبارز آذربایجان است. در این سال‌ها، پایه‌های اوج و گسترش مبارزه سیاسی تا لایه‌های ژرفای جامعه، شعر مبارز، از یکسو با مسائل و اندیشه‌های رهائی از قید و زنجیر استعمار و استثمار و اشکال و نموده‌های ضدمردمی تحقیر قومی و از سوی دیگر، با توطئه‌ها و نیرنگ‌های ارتجاع و استبداد که تلاشی بی‌وقفه در محو آزادی را دارد، روبرو می‌گردد. اوج جنبش انقلابی در این سال‌ها، از یک سو چهره‌های نظیر علی فطرت، سید مهدی اعتماد، محمدبیریا، حسین صاف، میر مهدی چاوشی، هلال ناصری، محزون، ابراهیم‌ذاکر و دیگران را که تا آن هنگام محدود به شعرشان غالباً غزل و هجو و بذله‌گوئی بود، به سرودن شعر در موضوعات اجتماعی و میهنی و خلقی برمی‌انگیزد، و از سوی دیگر، به شعرائی نظیر حبیب‌ساهر که مدت‌ها به دلیل ممنوعیت و اختناق اشعار خود راه‌فارسی‌هی سروده، امکان نوشتن شعر در زبان مادری را فراهم می‌آورد و بالاتر از همه، موجب ظهور گروهی از شاعران جوان و با استعداد نظیر آذراوغلی، علی‌توده، مدینه گلگون، بهلولد قراچورلو (سهند)، یحیی‌شیدا و ده‌ها تن دیگر می‌گردد که آثارشان بطور وسیع در صفحات نشریات آن زمان بچاپ می‌رسد و برخی از آنان تا سال‌ها بعد، بار سنگین شعر مبارز را بدوش میکشند.

در سال ۱۳۲۴ که مردم آذربایجان از حق داشتن فرهنگ ملی و خواندن و نوشتن در زبان مادری برخوردار می‌شود، و روزنامه‌ها و نشریات و کتاب‌ها به شکل گسترده در زبان آذربایجانی امکان طبع و نشر پیدا می‌کند، جمعیت شاعران و نویسندگان در تبریز تشکیل می‌شود. این جمعیت در دوران فعالیت چند ماهه خود مجموعه‌هایی

از اشعار شاعران را منتشر می‌کند. در یکی از این مجموعه‌ها که جنگ بزرگی است و زیر عنوان "شاعر لر مجلسی" انتشار یافته، نمونه‌های شعریش از هشتاد نفر از شاعران گردآوری شده است. البته، شعرهای گردآمده در این مجموعه، همه از ارزش شعری و هنری یکسانی برخوردار نیستند و در کنار نمونه‌های خوب، به اشعار ضعیف نیز می‌توان برخورد. با اینهمه، این مجموعه را می‌توان بعنوان نمودار شعر مبارز آن دوران ارائه داد و معیارها و دیدگاه‌های حاکم بر شعر آنروز آذربایجان را براساس آن سنجید.

آرشو شعر مبارز آذربایجان، طی این دوران شکوفائی مملو از سروده‌های گوناگون و رنگارنگ است که در میان آنها از نمونه‌های شعر پر شور و انقلابی ملی و اجتماعی گرفته تا قطعات زیبای تغزل و اشعار سائیریک و فولکلوریک و ترانه‌ها و تصنیفها چشم می‌خورد. البته، در هر یک از این نمونه‌ها، با اندکی دقت می‌توان روح نوآوری و همصدائی با زمان را تشخیص داد. ولی آنچه که شعر این دوران را بیشتر متمایز می‌کند، همان خصلت شورانگیز انقلابی و بدعت شکن آنست که سعی دارد با زمان هماهنگ باشد و خواستها و گرایشهای روز را بشکلی زنده در خود منعکس سازد و ما قبل از اینکه این مرحله از تحول شعر مبارز آذربایجان را پشت سر بگذارد، نگاه هر چند گذرا، به شعر محمدی‌ریا، شاعری که در این سالها، ضمن خلاقیت پربار خود، پرشورترین نمونه‌های شعر این دوران را آفریده است، بیندازیم.

محمد بی‌ریا، بعنوان یک شاعر، کار سراینده‌گی را در مایه‌های طنز معیشتی و اعتراض به بی‌عدالتی‌ها و شکوه از ناروائیها، از سالهای سلطه رضا خانی شروع می‌کند، ولی درخت بارور شعرا و از شهریور ۲۰ به بعد بسرعت می‌شکفت و بثمر میرسد. بی‌ریا در فاصله سالهای ۲۰-۲۴ جای شایسته خود را در تریبون شعر روز آذربایجان می‌گیرد و بزودی یکی از سرشناسترین و چه بسا سرشناسترین شاعران می‌شود که اشعار او با مضامین متنوع در مطبوعات آن روز درج می‌گردد و بسیاری از آنها بمیان مردم کوچه و بازار راه می‌یابد و ورد زبانها می‌شود.

بی‌ریا با اینکه در طنز سیاسی و اجتماعی خود از ادامه دهندگان موفق مکتب طنز ما بر حساب می‌آید و قطعات طنز نیشدار او خاطره طنز جانگزای ما سر و معجز را در خواننده و شنونده بیدار می‌کند، موفقیت اصلی خود را در سرودن قطعات پر شور انقلابی بدست می‌آورد. هماوائی با روح زمان و انگیزه جاننداری از خروش و تلاطم ستم‌دیدگان و تحقیر شدگان که می‌خواهند زنجیر اسارت استعمار و استثمار را بگسلند، بی‌ریا را به سرودن ده‌ها قطعه پر شور از نوع :

من فطرتاً مبارز دوران یارانمیشام - یوغسولارا امیدونگهبان یارانمیشام
حقین یولوندا ناطق قرآن علی کیمی - اوزقا نیما زمانه ده غلطان یارانمیشام ...

ویا :

هرکیمده حقه قارشیا گراولسا احترام - حقسیزلیگین علیهینه افتسین گرک قیام
ایللربویو اسارته محکوم اولان بشر - عمیا نلاچا تدی حقیقه ، تاربخه قیل نظر ...

و :

ای اولکه میظلم ایله قویان دهرده ویران
محکوم اولابیلمزسنه بوندان صورا انسان .
انسان ازلیندن یارانیب اشرف خلقت
لایق دگیل اصلا ، اونا زنجیراسارت

ونیز :

قوی آنلا سینا فکا ریمی آخربشیریت - من عاشق ومفتونونام ، ای شانلی حقیقت
آرخانجا دوشوب تورپاغا ، هریشرده سوروندوم
خائنلره دهشتلی قیافتده گوروندوم

والی آخر برمی انگیزد . شعر بی ریا نیز در دوران اختناق ۲۵ تا ۱۳۵۷ هیجوت
امکان ظهور نیافت و تنها بعد از تحقق انقلاب اسلامی که شاعر پیا کباخته واپسین
سالهای سرگشتگی و در بدری را در تبریز سیری میکرد بهمت یحیی شیدا مجموع
ای از آن در تبریز جامه طبع پوشید .

* * * *

یکی از مباحث جالب و بحث انگیزی که گاه و بیگاه در رابطه با تحول و شکوفائی
شعر مبارز آذربایجان در این دوران چند ساله مطرح می شود ، گسترش و با روری چشم -
گیر آن در این مدت اندک است . در ضمن گفت و شنودها ، برخی این شکوفائی و
پرباری را نتیجه مستقیم شرائط مساعدی میدانند که در آن درخت تناور شعر مبارز
آذربایجان یک مرتبه سرسبز می شود و به برگ و گل می نشیند . برخی دیگر آن را نتیجه
تأثیر مستقیم شعر آذربایجان شمالی در شعر آذربایجان جنوبی قلمداد می کنند .
در برخورد با این بحث شخص به یاد یک ضرب المثل آذربایجانی می افتد که میگوید :
" بولاغین سویو اوزوندن گرک ال ایله سو توکمکله بولاقدان سو چیخماز "
(آب چشمه باید از خود آن بجوشد با آب دستی ریختن از چشمه آب نمی جوشد)
مسئلاً شعر آذربایجان شمالی در شکوفائی شعر این دوران ، وبخصوص از نظر قالب بندی

و اسلوب و مضمون تأثیر عمیق داشته و بطور مؤثر آن را یاوری کرده است، لکن آنچه مسلم است، این، در اصل منبع فیاض و جوشان ذوق و قریحه ذاتی خود شاعران است که در شرایط مساعد، وبا ورزش نسیم آزادی بسرعت شکوفا گشته و گل داده است.

* * * *

بر خورداری از یک حق طبیعی و مدنی زیاد طول نمی کشد. فرهنگ و زبان قومی و خواستهای مشروع مردمی که هنوز آثار تاریخی آنها را تحقیر و اهانتهای حکام و چکمه پو-شان رضا خانی را بر کرده خود دارند، یک بار دیگر و این بار با خشونت و بیرحمی شدیدتر فدای برد و باختهای سیاسی می شود. حاکمیت وابسته و سرسپرده ایران که خود گوی و وابستگی و سرسپردگی را از همگان ربوده است، با حمایت و پشتیبانی امپریالیسم جهانی هجوم بیرحمانه ای را علیه مردم ستمدیده آذربایجان آغاز می کند. همه چیز به آتش و خون کشیده می شود و شعر مبارز آذربایجان، بعنوان زبان گویای خواستهای برحق مردم از نخستین قربانیان این فاجعه خونین می گردد. همه دست آوردهای احساس و اندیشه و قلم، از کتائبهای درسی گرفته تا دفاتر شعر و قصه و داستان دستخوش آتش و انهدام می گردد. برخی از شاعران و نویسندگان و هنرمندان به زندان کشیده می شوند و گروهی جلای وطن می کنند و کسانی نظیر زنده نامان کاشف و نیکنام، بدست فرومایه ترین مزدوران حکومت، بدور از هر نوع محاکمه و سؤال و جواب بر سر پیمان جان می بازند.

شعر مبارز آذربایجان سوگوار می شود و به ماتم می نشیند و سوگنامه خونین آن با آهنگ جاویدان :

"قالخ، آقارداش، قالخ او یغودان! سیل، بوسئل تک گؤز یا شینی بیل!، تاریخ اگمه ییب، اگمز ظلمه بو قانلی باشینی..."

(بر خیز، ای برادر، بر خیز! این سرشگ سیل آسا از دیده بزدا .

بدان که تاریخ خم نکرده، و خم نخواهد کرد، به ظلم، این سرخونینش را...)
از پای چوبه های دار و از آنسوی میله های زندانها در فضای بخون آغشته آذربایجان طنین افکند .

باز کابوس، کابوس وحشتناک دیکتاتوری و اختناق بر همه چیز و قبیل از همه بر ره آوردهای اندیشه و قلم سایه می افکند. آذربایجان محنت زده یکبار دیگر به مستملکه و عرصه تاخت و تا ز سوداگران مرگ تبدیل میشود و اختیار رتق و فتق امور آن دو مرتبه بعد از غارتگرانی محول میشود که آذربایجان را می خواستند نه آذربایجان را .

تبلیغات لجام گسیخته ای برای واژگونه جلوه دادن خواستهای مشروع مردم

آذربایجان بخصوص در زمینه زبان ملی راه می‌افتد. حاکمیت نژادپرست و فاسد این بار با تمهید و تدارک بیشتر به تخطئه شخصیت قومی و زبان و سنن مردم آذر-بایجان انگیز می‌شود. گروهی از شجره‌نویسان و نسب‌نامه‌پردازان و "روزی‌نامه" داران جیره‌خوار آستینها را بالامی‌زنند تا برای آذربایجان هویت تاریخی دست‌وپاکنند و رواج و رسمیت زبان کنونی آذربایجان را تهدیدی برای وحدت ملی قلمداد کنند و آنرا خطری برای سقوط این خطه در دام ترکها و روسها بحساب آورند...

گروهی دیگر آذربایجان را اندرز میدهند که دیوانه‌سری نکنند و سر از اطاعت حکومت سلطنتی برنتابند و با "سفله‌نسا زنده‌وبه‌گرا نمایه‌نتا زنده" (ازقطعه شعری که دکتر صورتگر استاد دانشگاه تهران در سال ۱۳۲۶ در گردهمایی عمومی دانشگاه تبریز قرائت کرد). حاکمیت هزارفامیل را قدربشناسند و خود را از این همه موهبت و رفاه و فرهنگ و آزادی که این حاکمیت گویا برای سیستانی و بلوچستانی و مازندرانی فراهم آورده، بی‌نصیب نمانند!...

ولی همه این تشبیهات و واژگونه جلوه‌دادنها به بیپوده می‌رود و دردی از درد-های بیشمار مردم را دوانمی‌کند. شعر مبارز آذربایجان بسا ناخکر زیر خاکستر از میان‌اشک و خون و از زیر غل و زنجیری که سانسور و ممنوعیت بدست پای‌آن بسته سر می‌کشد. بازتاب فاجعه خونین آذربایجان برای سالهای طولانی و حتی امروز، یکی از انگیزه‌های اساسی شاعرانی می‌شود که در حادثه آذربایجان حضور داشتند و یا بعدها از طریق شنیدن خاطره‌ها و ماجراها با آن آشنائی یافته‌اند.

گروهی از شاعران جوان نظیر آذراوغلی، علی‌توده، مدینه گلگون، حکیمه بلور، که در سال ۱۳۲۵ مجبور به ترک وطن می‌شوند، با اینکه از یارودیار بدور بوده‌اند و در شرایط متفاوتی زندگی داشته‌اند و آنچه از ستمگری و تحقیر و ناروایی بر مردم رفته بچشم ندیده‌اند، در شعرهای خود همه‌جا از دردها و حسرت‌ها سخن گفته و بسا آرزو و اشتیاق وطن زیسته‌اند. و اما شاعرانی که اینجا و در حالت رویارویی با دشمنان خلق بوده و در تداوم شعر مقامت نقش داشته‌اند، جان کلام خود را از تلخیها، ناکامی‌ها و در بدریها و خون دل خوردنها و دم‌برنیاوردنهای این سالهای آغشته به خون گرفته‌اند.

شعر مبارز آذربایجان، در دوران خفقان سالهای ۱۳۲۵ تا ۱۳۵۷ شعر پایداری و فریاد کتابهای سوخته و دهانهای دوخته است. در این دوران بالغ‌ترین ربع قرن، شعر مبارز آذربایجان با استثنای سالهای ۳۰ تا ۳۲ که اندکی فضای نفس‌کشیدن و ظهور پیدا کرده، همیشه در خفا بوده است. در این دوران هیچ شاعر

مبارزی، مگر بسیار به ندرت، آنهم بطور پنهانی موفق به چاپ نوشته‌های خود نگشته است.

ما نمونه‌های برجسته شعر این دوران را که از یکسو با احساسهای میهنی و ارجشناسی از تاریخ و سنن و زبان قومی و از سوی دیگر با خشم فروخورده خلق علیه غاصبان و ستمگران و شفقت و ایثار به ستمکشان و سوت‌ه‌دلان لبریز است، در شعر حبیب‌ساهر و بهلود قره‌چورلو (سهند) شناخته‌ترین نمایندگان شعر مبارز این دوران می‌بینیم.

* * * *

ساهر که نزدیک به پنجاه سال پیش، شعر را با الگوها و مایه‌های لیریک و تحت تأثیر جاذبه شعر دوران تجدد ادبی ترکیه، که شاعر تحصیلات دانشگاهی و تعمید ادبی خود را در آنجا گذرانده است، شروع میکند، در شرایط گسترش حرکت ۲۵ - ۲۵ و بخصوص در سالهای ۲۵ - ۱۳۲۴ در محتوا و مضمون و زبان شعر به دیدگاههای اجتماعی و مردمی راه می‌جوید.

شعر ساهر، در آن سالها و سالهای بعد از آن، که دامنه‌اش تا به امروز نیز کشیده می‌شود، ضمن حفظ ویژگیهای اسلوب و آهنگ لیریک خود، از نظر همان نگری و با زتاب مسائل و رخدادهای زندگی جانبدار و واقع‌گرا می‌شود و از شعر "افسانه شب" به شعر تصویر دردها، رنجها، حسرتها و آرزوهای سربا در فتنه مردمی مبدل میشود که ساهر از میان آنها برخاسته، در کنار آنها زیسته و سرنوشت خود را با سرنوشت و شوربختی آنها درهم آمیخته است. شعر ساهر در تمام این سالهای تاریک، نوای پرالتهاب و خشم فروخورده انسان رنج‌دیده و بلاکشیده‌ای است که با وجود پینه‌های دست و تاو‌لهای پا و داغهای درون، زندگی ولو یکبار هم بر اول‌بخندن زده و در راه تلاش برای رهایی از قید سارت و افسون قرن‌ها و نسلها شیشه مرادش به صخره نامرادیها خورده است.

برای آشنائی با دنیای شعری ساهر و درک جان کلام او، شاید کلامی زیباتر و گویاتر از پیش‌گفتار شعرگونه‌ای که او به یکی از مجموعه‌های شعری خود نوشته است، نباشد. قبل از نقل این پیش‌گفتار، اشاره به این مطلب بجا خواهد بود که شاعر همین مجموعه را در آن سالهای پراختناق و تاریک (سال ۱۳۴۳) شخصاً به چاپ رسانده و برای تأمین هزینه چاپ و رواندن آن از دست‌مأ مورین سانسور چه مرا رت‌ها که بجان نخریده است ...

و اینست پیش‌گفتار آن مجموعه:

"... اکینلر گؤوه رنده، آغا جلار گوللننده مرموز دونیادان ایشیقلی عالمه

گلدیم... بئشیک منی سیخا رکن، ائو منی بوغا رکن، آنا م منه لایلائی دئدی...
 آنا مین سوتی منه جان وئردی، او منی اؤهرکن دؤدا قلا ریم، اوزوم، گوزوم
 آل رنگه بوئا نندی، ایچیم یا نندی! بئله لیکله بختیم، طالعیما وئیا نندی. بوئی
 آتدیم... بئش یا شا چا تدم. کندیمیزده فور تا نا قویدو!.. آتا م، بئیر گئجه
 یا بئیز گئجه سی، قوناق گئتدی، بئیردا ها ائوه گئری دؤنمه دی. بئیم قالدیق،
 صینیق لامبا یا خدیق، آلتیمیزا کهنه کئجه سالدیق، آجلیق گوردوک، کورلوق
 چکدیک... هی، باتمیش دونیا! نه گونلر گوردوک! بوئبودوک... مکتبلر
 مدرسه لرده موهوما تلابا شیمیزی توولادیلار، بئیزی آزغین سالدیلار... دئدیلر
 اولدوزی کور اولانین بختیده قارا اولور، قول اولور... داخما دا یا تسین
 گرک، بوئوکلره حرمت، اربا بلارا خدمت ائدیب، بئیر پارچا چوره کله، بئیر کوزه
 سوا بئله گئچینسین، آلاها شکرا ئله سین...

عربیات جا نیمی سیخدی، ادبیات ایسه امیدا ئویمی بیخدی، دونیا بئش گوندور
 دئدی. گوزه ل لرده وفا بوخ، حیاتدا جفا چوخ، اوزونککل، دئشیرده اوتور، سو
 باشیندا چادر قور، شراب ایچ، افیون چک، حیاتین وزونه آت توپورچک!
 درویشلیکله، قلندر لیکله آلیشا مادیم... ایکی یول آراسیندا قالدیم، بئیر
 طرفده، تصوفون رمزلی قارانلیق دونیا سی، بئیر طرفده ایسه گونشله پارلایان
 ره آل عالم گوردوم، آتیمی ایشینا سوردوم، ما هنی سؤیله دیم، شعر یا زدیم، یا زدیم
 بوزدوم... یادلار منی داندیلار، ائلر منی اندیلار، آلقیشلادیلار...
 من بوگومو تا ہمیشام، ایشیق عالم اؤرادیر، شن گونلر، آزادا ئللر اؤرادیر
 دونیا بئله وئمالی...

ونیز قطعه ای دیگر بعنوان نموداری از شعر رقیق حسرت خیز و امید انگیز سا هر:

آراز، قوربانلیق

داغدان غملی گونش دوغدو "بهرنگی" نی آراز بوغدو	یا بئین ایستی بئیر گونونده هله اوگون، گون با تممادان
سولار جوئشدو، چالخالاندی "بهرنگی" نی قوربان ساندی	یا بیلدی بئیر کؤلگه سودا "آراز" اوزون بئیر "نیل" سانبیب
قوشلار اوچدو، گولالاندی قیزیل سولار حلقه لندی	اؤ زمان کی، باغچالاردان "آراز" اوتدو قوربانلیغین

٣راز " اوغلون قوجا قلادی
سنل آغلادی، ائل آغلادی

اوزاقلاردان آخیب گلین
قارا بیتره باتدی " صمد"

جان او دلانار، اوره کبانار
حسرت ایله او نو آنار

"بهرنگی" نی یاد ائدرکن
دستانلارین اوغویانلار

بیئنه گونون رنگی قالار
اونودولماز گوللو باهار...

ظلمت چوکسه افق لره
بوروش ائتسه شاختا، بوران

* * * *

بهلود قره چورلو که در شعر تخلص "سهند" را برگزیده یکی دیگر از چهره‌های شعرمقامت در دوران تسلط استبداد وستم ملی است. سهند که با برخورداری از استعداد سخنوری سرشار و سیراب بودن از چشمه فیاض ادبیات فولکلوریک و بدایع زبان خلق و آشنائی با نمونه‌های شعر شاعران ناموری نظیر صمد و ورغون با بعرضه شعر می‌نهد، از سال ۱۳۲۴ تا فروردین سال ۱۳۵۸ که چشم‌بر جهان فرو می‌بندد، بطور مداوم در صحنه شعر مقامت آذربایجان حضور داشته است. سهند نیز بسان ساهر، قطعات بسیاری از اشعار کوتاه و بلند خود را به حادته آذربایجان اختصاص می‌دهد. بطوریکه دو منظومه بلند و معروف او به نامهای "خاطره" و "٣راز" که از اولین سروده‌های مفصل او هستند و تصادفاً هر دو اثر را در زندان نوشته است، در رابطه با این فاجعه است.

در مجموع مضامین و مسائل عنوان شده در شعر سهند، که در حد خود بسیار متنوع و پربار است، مضامین مربوط به قدرشناسی از سنن و آداب و زبان و فرهنگ قومی و تأکید بر موارد مستم و تحقیق ملی جای گسترده تری را بخود اختصاص داده و سیم-های حساس طبع پر خروش شاعر را بیش از دیگر مسائل بصدا در آورده است. دلیل این را باید قبل از هر چیز در باب ذاتا بشری است که حق کشی‌ها و تحقیرها و فجایع ناشی از ستم ملی در سالها ثیکه شاعر در آن زیسته، به بار آورده است. از کارهای پر ارزش و ماندگار سهند بنظم کشیدن داستانهای ملی و حماسی "دده قورقود" است. این شاهکار شعری زیبا که در سلک آثار سهند میماند نگین پربهای میدرخشد، در آغاز و انجام هر داستان پرولوق (آغاز) و اپیلوق (پایانه) ای دارد که در آنها دیدگاهها و جهان‌نگریهای شاعر در کسوت شعر تجلی کرده است.

واکنون اینجا قطعه‌ای از این "آغاز"ها بعنوان نموداری از شعر سهند

آورده شود :

* * * *

من ، انسانلار بیر- بیری نین
قارداشی دیر ، سرداشی دیر ،
دئییه- بیریگون، ایکی گون یوخ
عومور بو یو ها رای چکیب ،
قلم چالیب ، بوغاز بیرتیب ،
شعر با زیب ، یار اتمیشام .

حیا تیمین کتا بجا سین

وارا قلا ، باخ !

گورکی ، آنجا ق ،

هئج دردیمی ، هئج آغریمی ،

محکوم انسان درد لریندن

آبیریبان بؤلمه میشم .

من اوزومو ، اوزا ئلیمی ،

یا خین - اوزاق انسان لیقدان

هئچه آرتیق سئومه میشم .

من یا غلیمی ، یا وانیمی ،

هریثردنسه ، هرا ئلدنسه ،

اولور اولسون ، هرگون ، هرآن

آج - یا لواج انسان یلن

بؤلمک لیگه حاضرا ولوب ،

بو سوزومده صادق دوروب ،

تا وارلیقلا دایا نمیشام .

لاکن هله ، یازیق دنیا

"ملت چیلیک " خولیا سینا ،

عنادینا دوام ائدیر !

"اوما نیزمی" سایان کیمدی؟

انسانلیغا باخان کیمدی؟

* * * *

من قدرتلی ، قوگوزوربا

بیر ملتین شاعری تک ،

حیا سیزجا اویونوبن ،

ائللریمه "اوستون نژاد"

خولیا سیله حاکم اولماق ،

انسانلاری چالیب ، چاپماق ،

درسلرینی وئرمه میشم .

من ازیلمیش ، حقیا یتیمیش ،

واری - یوخو الدن گئتمیش ،

آغیر- آغیر ستملره

معروض قالیب ، اسیر دوشموش

ملتیمین ، ملت لرین

عومرو محکومانسانلارین ،

انسانلیغین شاعری بهم ...

* * * *

در این سالهای اختناق و تحقیر و تخطئه زبان و فرهنگ و آداب و رسوم خلقها یکی از شگفتیهای طرفه‌ای که در شعر آذری رخ میدهد، ظهور منظومه "حیدر با با - یه سلام" شهریار است. محمدحسین شهریار استاد مسلم غزل معاصر فارسی و یکی از برجسته‌ترین چهره‌های شعرغنائی زمان ما، تحت تأثیرطنین پرشور شعر آذری و دل‌بستگی به زادگاه و زبان و آداب و رسوم قومی، پس از سالها دوری از آذربایجان، منظومه بدیعی با برداشت از خاطرات گذشته بقلم می‌آورد

منظومه حیدریا با که جای ویژه‌ای را در شعر معاصر آذربایجان به خود اختصاص داده است، بسرعت شگفت‌آوری نه تنها در مقیاس آذربایجان ایران، بلکه در مقیاسی بسیار وسیعتر شهرت می‌یابد. شعرا و علاقمندان زیادی با انگیزه و بر اساس قالب و محتوای منظومه نظیره‌ها می‌نویسند، و شعر تا ژرفای جامعه راه می‌جوید و حتی ورد زبان و نوای درد و سوز آشکار و نهان شهریان و روستائیان بیشماری میشود که هنوز از خواندن و نوشتن بی‌نمی‌بندند.

شعر حیدریا با با اینکه در طی این سالها خود به یک مکتب شعری پرآوازه مبدل می‌شود و برای شعرا و علاقمندان بسیاری درس‌رودن قطعات و منظومه‌هایی سرمشق و الگو و منبع الهام قرار می‌گیرد، با اینهمه موضعگیری واپس‌گرایانه و ناله‌ها و شکوه‌های مندرج در میان ابیات و بندهای این منظومه لطیف و زیبا از دید شاعران متعهد این سالها برکنار نمی‌ماند و اینان با همه احترامی که به هنر شهریار دارند، از برخورد جدی با این خصلت شعر شهریار خودداری نمی‌کنند اینک اینجا، بعنوان حرف پایانی مقاله دوم قطعاتی از برخورد سه‌سند با موضعگیری شهریار را از قطعه "شهریارا مکتوب" می‌آوریم. البته، بسیار بجا می‌بود اگر منظومه "شهریارا مکتوب" که در عین حال نمایانگر موضعگیری شعر مبارز آذربایجان در برخورد با مسئله مسئولیت و تعهد هنرمندان است عیناً اینجا خوانده می‌شد. ولی دریغ که تنگی مجال این فرصت را از ما می‌ستاند.

... بلکه ده‌نه بی‌ایم سلطاً نیم‌قارداش ،
حقیقتده ایشین عیبی بی‌زده دیر .
همین بو ایلقارین دوشگونویوک بیز ،
گناه یاددا دگیل، اؤزوموزده دیر!

+ + + +

بیر اوووج کلک باز، قماربازیلین
پاکباز او لموشوق، پاک او توموشوق .
مردایکن، نامرده رحمانله میشیک ،
ایندی نامردلره محتاج او لموشوق .

+ + + +

دولتلییه ساخی لازم اولاندا ،
ووروب سیندیر میشیق اؤز کوزه میزی .
چیخدیغیمیز قینی بکنمه میشیک ،
بیز ائلی آتمیشیق ، ائل آتیب بیزی.

+ + + +

اثلیمیزه نهگون آغلامیشیق بیز ،
باغین شاختا ووروب ، بوستانی یانیب .
اثل بیزه نئیله سین ، نهگون آغلا سین ؟
آغزی اوچوقلاییب ، دیلی باغلانیب .

+ + + +

ایندی اولان اولوب ، کئچنلر کئچیب ،
جالانان سو بیرده کوزه یه دولماز .
دالان آتیلان داش توپوغا دگر ،
گوزیاشی تۆکمکله یارا ساغالماز . . .

+ + + +

اؤزگه چراغینا یاغ اولماق بسدیر ،
دوغما اثللریمیز قارانلیقدادیر ،
یانیب ، یاندرما یا ق یادین اوچاغین
اٹویمیز سو یوقدور ، قیشدیر ، شاختادیر .

+ + + +

او گوزهل شهرده ، عزیز دیاردا
شاعری جو شدوران صحنه لر چوخ وار ،
نیسگیللیرى چوخدور دردلی تبریزین ،
بیری سن اوزون سن عزیز شهریار !

+ + + +

هله لیک کیچیک بیر داملا اولساق دا ،
سوزولک ، دوزولک ، داماق گول اولاق .
بیزده باشیمیزی قاتاق باشلارا ،
قاریشاق سولارا ، آخار سئل اولاق .

+ + + +

... کسک دونیا میزدان کینه نین کؤکون
"عشقدن یئننی بیر قورولوش قوراق"
وئرک شیمشکلرله قاناد-قانادا ،
گندهک اولدوزلارا ، گونشه قوناق .

+ + + +

شاعریم، سۆزومو غربته سالما ،
 قولاق آس ، دونیادا گۆر بیر نهسس دیر!
 با غریبوی سیخما سین بوهای - هاراییلار ،
 قیریلان زنجیردیر ، سینان قفس دیر .

+ + + +

شعرساهر و سهند، برای سالیان دراز وحتى تابه امروز، از نظر
 یافت و مضمون و جهان نگری و برداشتهای مردمی، الهام بخش و رهنمون
 شاعران بسیاری می گردد که پرچم شعر مبارز آذربایجان را به دوش کشیده و
 از کوره راهها و سنگلاخهای اختناق و سانسوریه پیش می تازند .

افشاریم داغراس ندانین قالانی:

دۆشمانی تیر- تیر اسدیره ن اولۆم بویونا کسدیره ن
 غایینه قان قوسدوران بکیئل اوغلو عمرانیم وار ^(۴)
 یورولمایان قاپلانیم وار ^(۵)
 گوردوگۆمۆ دئییم بیرده نبی وارسا، وار هجرده
 قیرخ درجه ایستی یئرده اود ایچینده چوره ک یاپیر ^(۶)
 طوختاغینی اویله تاپیر
 چوخ عزیزدیر وطن اوردان هامی، جانندان کئچن، اوردان
 دۆشمان قانین ایچن اوردان ایگیتلر گلیمیش هریانندان
 افشاریم داغراسانندان

- ۱- گونئی = جنوب ۲- گوب = آغیرضربه ۳- اصلان = شیر ۴- بکیئل
 دده قورقود داستانیندا گلیمیش وطن سئوهن اوغوز قهرمانی دیر .
 ۵- قاپلان = پلنگ ۶- طوختاق = تسلی ، التیام .

آران ، ولایتی است از آذربایجان

پس از انتشار مقاله " زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران " در مجله " وارلیق یکی از خوانندگان محله در تبریز کتابی همراه نامه ای برای این جانب فرستاده و در نامه خود نوشته است : این کتاب را در تبریز بمن داده اند، من آنرا خوانده ام چون شما مطالبی پیرامون کتاب " زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران " نوشته اید این کتاب را می فرستم چنانچه درباره آن هم مطلب قابل ذکر می باشد در مجله " وارلیق بنویسید . باین دوست خواننده خود باید بگوئیم مطالبی که در این کتابها مطرح می شود چیز تازه ای نیست ، البته خیلی هم قدیمی نمیباشد، این بحث تقریباً از پنجاه سال پیش روی نظرات خاصی شروع شده و کسانی چیزهایی نوشته اند گرچه از نظر عنوان متفاوت است ولی از نظر مضمون یکی است و منظورشان القاء سه هدف زیر است :

- ۱- زبان مردم شمال و جنوب رود ارس یکی نبوده است .
- ۲- تبار و قومیت مردم شمال و جنوب رود ارس متفاوت است .
- ۳- سرزمین واقع در شمال رود ارس " آران " نام داشته و هرگز آذربایجان نامیده نشده است .

در مورد هدف اول و دوم باید گفت امروز همه میدانند که زبان و تبار مردم شمال و جنوب رود ارس یکی است و برای اثبات آن هم هیچگونه نیازی به دلیل و برهان نمی باشد زیرا آفتاب آمد دلیل آفتاب . امروز در تمام دنیا حتی یکنفر هم وجود ندارد که یکی بودن زبان و تبار مردم شمال و جنوب رود ارس را قبول نداشته باشد . علاوه بر این آنان از نظر مذهب شیعه اثنی عشری و برادران مسلمان ما می باشند و نماز وحدتی که در اوایل انقلاب اسلامی ایران به دعوت آقای مکرری سفیر کبیر ایران در مسکو ، در باکو برگزار شد نشانه ای از این اخوت دینی است . گفته شد در حدود هشتاد هزار نفر در این مراسم شرکت کرده است .

در مورد هدف سوم یعنی آیا آران آذربایجان است یا نیست ، گفتنی است که آران بمعنی گرمسیر است و امروز هم همه می گویند ایل در آران است و یا ایل از آران برگشته به بیلاق آمد .

کسروی نیز همین عقیده را داشته و چنین می نویسد : آران در زبان

مردم آذربایجان و ارمنستان و خود آران (منظورش شمال رود ارس است) بمعنای گرمسیر و زمستانگاه است ، اکنون نیز این واژه از میان نرفته و ترکی زبانان آذربایجان و آران نواحی گرمسیر را آرانلوق مینامند . بلی مناطق گرمسیر در آذربایجان آران نامیده می شود و قسمت عمده آن دشت مغان است که قسمتی از آن در شمال و قسمت دیگر آن در جنوب رود ارس واقع است ، همچنین مشگین ، آستارا و لنکران نیز آران محسوب می شود . علیهذا بپرفرض اگر آذربایجان به شمال رود ارس تسری نداشته ، آران به جنوب رود ارس تسری داشته و دارد .

بنابراین ارس را حد شمالی آذربایجان و منتهی الیه جنوبی آران دانستن درست نخواهد بود . بعلاوه در سرتاسر ارس شهر و آبادیهای وجود دارد همانطور که امروز زاینده رود از وسط اصفهان میگذرد رود ارس نیز از وسط آنها میگذشته است ، پس از معاهده ترکمانچای نصف شهر در جنوب و نصف دیگرش در شمال رود ارس افتاد ، تعدادی از فامیل ها نیز در شمال و عده دیگر در جنوب ارس ماندند و متجاوز از یک قرن مردم این آبادیها با فامیل های خود رفت و آمد می کردند و با هم وصلت می نمودند بدون اینکه نیازی به جواز یا پروانه ای داشته باشند تا در حکومت رضا خان در این مورد سختگیری و مرزها بسته شد .

حالا این شهرهای دونیم شده آذربایجان محسوب می شود یا آران ؟ زیرا این مسئله قابل قبول نیست که از یک شهر نصفش آران و نصف دیگرش آذربایجان باشد .

واقعیت این است که آذربایجان به ارس محدود نمی شود بلکه سرزمینی شمال رود ارس نیز آذربایجان می باشد .

برای اثبات این مطلب دلایل زیادی وجود دارد ، ما در اینجا سعی می کنیم به مناسبتی اشاره کنیم که احتمال وابستگی به سیاست شمال و جنوب نداشته باشد و متاثر از جو موجود نباشد .

(- از شخصیتهایی که کوچکترین شبهه ای به بیطرفی او نمیتوان داشت مرحوم محمدعلی تربیت میباشد ، این شخصیت فرهنگی میهن دوست تذکره ای نوشته بنام " دانشمندان آذربایجان " مرحوم تربیت در این تذکره از متجاوز از نودوشش نفر شاعر و عالم نام می برد که اهل شیروان ، ایروان ، اردوباد ، نخجوان ، گنجه ، شامخی ، دربند ، قره باغ ، باکو ، بردع میباشد . این موضوع میرساند که از نظر مرحوم تربیت این شهرها آذربایجان محسوب

میشده والا لزومی نداشت در تذکره خود که "دانشمندان آذربایجان" نامیده از کسانی نام ببرد که آذربایحانی نباشند.

۲- از این مهمتر در این مورد می توانیم به محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان مؤلف فرهنگ "برهان قاطع" مراجعه کنیم. این شخص دو مزیت دارد: نخست اینکه به سیصد و چهل سال پیش مربوط است، دوم اینکه بعلت تبریزی بودن آذربایجان را بهتر از هر کس دیگر می شناسد این خلف تبریزی فرهنگ برهان قاطع را در سال ۱۰۶۲ یعنی در عصر دولت صفویه در هندوستان نوشته و تمام کرده است. در برهان قاطع به واژه "اران" مراجعه میکنیم در ذیل واژه "اران" چنین می نویسد: "اران به تشدید ثانی برون پران نام ولایتی است از آذربایجان که گنجه و بردع از اعمال آن است. گویند معدن طلا و نقره در آن حاست و بی تشدید هم گفته اند..." (برهان قاطع چاپ علمی صفحه ۶۹).

آران و اران دو تلفظ از یک کلمه است که در آذربایجان نظایریادی دارد مانند قازاق و قراق و امثال آن باین ترتیب این مؤلف بزرگ که سیاست شمال و جنوب نمی شناسد و با آذربایجان آشنائی کامل دارد آران را ولایتی از آذربایجان قید میکند.

۳- برای اینکه خرده گیران را بهانه ای نباشد بسالهای دورتر می رویم و آن نوشته (ابن اثیر) مورخ نامدار عرب درباره "به پادشاهی رسیدن فضلون شادی میباشد. تفصیلش این است که شادادیان پادشاهانی بودند که بر قسمت شمال رود ارس سلطنت می کردند، پایتخت آنها شهر "بردوا" یا "بردع" بوده پادشاه مقتدر این خاندان فضلون نام داشت که شهر "گنجه" و "آن" نیز در تصرف او بود.

"ابن اثیر" که مورد قبول تمام محققین میباشد درباره پادشاهی رسیدن فضلون چنین مینویسد: "کان فضلون الکردی هذا بیده قطعه من آذربیحان قد استولی علیها و ملکها" ترجمه (فضلون کرد بود و به قسمتی از آذربایجان استیلا یافته به تملک خود در آورد) منظور ابن اثیر از کرد آریائی میباشد.

این مطلب میرساند که در آن تاریخ که مربوط بسال ۴۲۱ هـ. قمری است شهرهای "بردع" و "گنجه" و "آن" یعنی شمال رود ارس قسمتی از آذربایجان محسوب میشده است.

۴- همچنین شاهد دیگری از تاریخ طبری ترجمه ابوعلی محمد بلعمی

صفحه ۳۳۵ این طور بیان میکند: " درخبر آمده است عمر بن خطاب نعیم بن مقرن را نامه فرستاده بود که سماک بن حرثه را به آذربایجان فرست و آن عصمت بن فرقد و عبدالله را فرستاده بود و آتشخانه های عجم آنجا بود پرستیدند و اول حد از همدان گیرند تا به ابهر و زنگان بیرون شوند و آخرش به دربند خزران و در این میان هر شهری که هست همه را آذربایجان خوانند و به تازی باب گویند. "

(آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن جلد نخست پژوهش سید اسماعیل وکیلی - تهران ۱۳۶۴)

این سند تاریخی میرساند که سرزمین واقع بین همدان و دربند قفقاز آذربایجان نامیده می شده است .

۵ - حمداله مستوفی در تاریخ ۷۴۰ حدود و شهرهای آذربایجان را بطور صریح تعیین می کند او مینویسد: آذربایجان : حدودش با ولایات عراق عجم مغان ، گرجستان و ارمنستان پیوسته است .
شهرها : تبریز ، اوجان ، گرگر ، نخجوان ، اجنان ، اردوباد ، آزاد و ماکویه (نزهت القلوب صفحه ۸۵ و ۱۰۲)

چون در یک مقاله بیشتر از این نمی شود به شواهد اشاره کرد ، به این شواهد مختصر ولی قاطع اکتفا نموده به گفتنی های دیگری پردازیم .
دوست خواننده ما در نامه خود نظرهارا نسبت به سطور زیر خواسته است : در آن روزگار که نام آذربایجان بر بخشی از قفقاز نهاده شد شادروان شیخ محمد خیابانی و یاراناش به نشانی اعتراض برای این نامگذاری نادرست پیشنهاد کردند نام آذربایجان تغییر یابد .

چه خوب که خواننده عزیز به این مطلب اشاره کرده است . این مطلب ما را وامیدارد که گوشه ای از تاریخ معاصر ایران را که مورد سوء استفاده های متناقض قرار گرفته در اینجا بقدر گنجایش این مقال روشن کنیم . پیشنهاد نام " آزادیستان " به جای آذربایجان مطلبی جالب و آموزنده است و سطور بالانیز اشاره باین مطلب است . نخست ببینیم اصل مطلب چیست ؟

در روز دوشنبه ششم اردیبهشت سال ۱۲۹۹ شمسی بنا به پیشنهاد حاج اسماعیل امیرخیزی یکی از یاران همرمز ستارخان و موافقت گروه زیادی از دموکراتها از جمله شیخ محمد خیابانی اعلام گردید :
" چون آذربایجان در راه ستاندن آزادی و مشروطه فداکار بهای

زیادی از خود نشان داده و قربانیان بی نام و نشان بی شماری بساحت آزادی و مشروطیت تقدیم کرده است، بیاس قدرشناسی از آرمان شهدای راه آزادی از این پس آذربایجان ایالت آزادستان نامیده خواهد شد". در طول ۶۴ سال که از این مسئله میگذرد یعنی از سال ۱۲۹۹ تا کنون در هر برهه از تاریخ سو استفاده های زیادی از این پیشنهاد شده است :

۱ - پس از شهادت خیابانی، خیانت کاران و دشمنان آزادی برای پوشاندن جنایات خود خیابانی را به تجزیه طلبی متهم کردند، مشیرالدوله پیرنیا که در دوره نخست وزیریش بدستور او و بدست مخابرات السلطنه هدایت قیام آذربایجان بخون کشیده شد و فرزند دانشمند و روحانی مبارز آذربایجان شیخ محمد خیابانی شهید گردید و در این ماجرا گوشواره و دستبند همسر شیخ و گوشواره دختر هفت ساله او، فرش و اثاثیه منزل را بانضمام درب و حتی تیرهای سقف را به یغما بردند و خانواده اش را با چند بچه خردسال که بزرگترین آنها دختر هفت ساله بود مثل اسیران در خیابانها و کوچه ها گردانند...

مشیرالدوله پیرنیا برای دفاع از عمل ننگین خود چنین می گفت :
" خیابانی و قیام کنندگان بما می گفتند که ما والی نمی خواهیم، از مرکز می خواهیم بکار آذربایجان دخالت نکنند ولی هر قدر پول می خواهیم بدهد آیا رژیم مشروطیت به یک هیئت دولت اجازه می دهد اصل عدم مرکزیت و تجزیه ایران را قبول کند...؟ پس ما بوظیفه خود - مان رفتار نموده ایم حالا هر چه می خواهید بگویند..."
وظیفه ! چه وظیفه ای !! کشتن آزادیخواهان و مبارزین ضد استعمار آذربایجان !!!

اگر آذربایجان جدائی میخواست از دل حکام آنروز تهران خیر داده بود و حکام تهران با کمال میل از تجزیه آذربایجان استقبال میکردند. زیرا حکومت تهران بود که میخواست آذربایجان از ایران جدا شود و مزاحم اجرای نقشه های اربابان استعمارگر آنها در ایران نگردد. وثوق الدوله روزی در مجلس آشکارا گفته بود: " آذربایجان عضو فلج و شقاق لوس ایران است و باید قطع شود." بلی این بود خواسته حکام آنروز تهران، قطع آذربایجان از ایران ...

ولی آذربایجان هرگز بفکر جدائی از ایران نیفتاده است، زیرا علاوه بر اینکه آذربایجان جزء لاینفک ایران است، افتخاراتی در تاریخ

ایران دارد که بهیچوجه حاضر نیست و نمی تواند از افتخارات خود صرف نظر کند.

۲ - امروز که این موضوع کهنه شده و عموم مردم فهمیده اند که این اتهامات واهی و دروغ محض بوده است، اکنون بنحو دیگری از این پیش نهاد سوء استفاده می کنند، حالا میگویند قسمت شمال رود ارس آران نام داشته و هرگز آذربایجان نامیده نشده است و چون در آن روزگار جمهوری که در شمال رود ارس تشکیل گردید آذربایجان نامیده شد؟ خیابانی و یاران او از این نامگذاری ناخشنود بودند برای اعتراض باین نامگذاری پیشنهاد تغییر نام آذربایجان را دادند...

دقت کنید چگونه از مسئله واحد در دو برهه از تاریخ دو نوع بهره برداری متناقض میکنند؟! بیکار آنرا تحزیه طلبی نامیده در آذربایجان فاحشه می آفرینند و یکبار دیگر مبارزه علیه تحزیه طلبی نامیده اعتراض به نامگذاری قسمت شمال رود ارس بحساب میگذارند... حقیقت این است و قبلا هم ثابت کردیم که نه اولی درست است و نه دومی. بطوریکه خود اعلامیه نشان میدهد این پیشنهاد فقط و فقط به منظور قدرشناسی از آرمان شهدای راه آزادی بعمل آمده است نه جنبه تجزیه طلبی دارد و نه اعتراض به مطلبی.

همانطور که در جنگ تحمیلی اخیر نیز بیاس جانبازیها و فداکاریهای مدافعین خرمشهر پیشنهاد شد این شهر "خونین شهر" نامیده شود.

نظر دیگری نیز در این مورد ابراز شده است حاد دارد به تحلیل این نظر هم بپردازیم صاحبان این نظر قبول دارند که شمال رود ارس نیز آذربایجان میباشد و میگویند چون در آن تاریخ یان ترکیست ها که از طرف استعمارگران انگلیس حمایت میشدند و در قفقاز فعالیت داشتند. یاران خیابانی بمنظور اینکه به بهانه همانا بودن جنوب با جمهوری نو بنیاد شمال مسئله الحاق این دو قسمت پیش نیاید پیشنهاد تغییر نام آذربایجان را دادند.

این فکر هم منطقی بنظر نمیرسد زیرا خواست یان ترکیست ها این بود که تمام ترک زبانان دنیا یک حکومت داشته باشند، بنابراین آنچه مطرح بود زبان مردم بودند نام سرزمین بنا بر این تعویض نام آذربایجان چیزی را تغییر نمیداد. آنچه مسلم است عامل مهم در هر کاری رضایت خود مردم است بطوریکه در پیش گفته شد آذربایحانی کسی نبود که تن به این قبیل ترهات بدهد.

یکی از خصیصه‌های امثال این کتابها این است که مؤلفین محترم در هر جا به محقق می‌خورند که خلاف میل ایشان مطلبی گفته فوراً " او را پان ترکیست معرفی میکنند برای اینکه بدانیم پان ترکیسم چیست مختصری بتاریخ " پان " می‌پردازیم :

در اوائل قرن بیستم نظرات " پانیستی " زیادی ظهور کرد مانند پان عربیسم ، پان ایرانیسم ، پان اسلاویسم ، پان ترکیسم و غیره ...

پان عربیست‌ها تمام عرب‌زبانان تحت یک حکومت و پان ایرانیست‌ها فلات ایران زیر یک پرچم و یک زبان (فارسی) را تبلیغ می‌کردند ، هدف پان اسلاویست‌ها گرد آوردن نژاد اسلاو تحت یک حکومت بود و پان ترکیست‌ها حکومت واحد برای ترک‌زبانان خواستار بودند .

ولی حون این نظرها هم از لحاظ تاریخی و هم از لحاظ اقتصادی و اجتماعی و جغرافیائی پایه و مایه‌ای نداشتند در نطفه‌ازبین رفتند .

آتا ترک دربارہٴ پان ترکیسم گفته بود : " این نظر علاوه بر اینکه جنبهٴ عملی ندارد دیگران را هم با ما دشمن میکند . " بنابراین امروز از " پان " هائی که در اول قرن حاضر ظهور کرده بود اثری باقی نمانده است .

در پایان کتابی که خواننده عزیز برای ما فرستاده تلگرامهایی از طرف سران همرتی فرقهٴ دموکرات آذربایجان به میرجعفر باقراوف نقل شده که درخور بحث است .

پس از هجرت بشوروی در مورد آنچه به سران فرقهٴ دموکرات گذشته دکتر فریدون کشاورز مطالبی دارد که با نظر مؤلف کتاب فوق الذکر مغایر و مخالف است ، از نظر روشن شدن تاریخ این مطلب را بررسی میکنیم . دکتر کشاورز که از شوروی بریده و از مارکیسیسم - لنینیسم برگشته است و با قید و با قید شرف بصحت گفته‌های خود تاکید میکند ، وی میگوید :

در مهمانی شامی که بافتخار پیشه‌وری و رؤسا و افسران ارتش فرقه دموکرات آذربایجان در باکو از طرف باقراوف دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان شوروی داده شد ، باقراوف ضمن نطقی چنین گفت : " بزرگترین اشتباه و درعین حال علت شکست فرقه این بود که با اندازهٴ کافی روی وحدت آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران تکیه و تاکید نکرد . "

پیشه‌وری در نطق جوابیه که بعنوان لیدر فرقه پس از باقراوف ایراد کرد چنین گفت : " برعکس نظر رفیق باقراوف من عقیده دارم که

بزرگترین اشتباه ما و علت شکست نهضت ما این بود که ما روی وحدت خدشه ناپذیر آذربایجان با ایران و همبستگی ما با تمام مردم ایران و جدا - ثی ناپذیر بودن آذربایجان از ایران باندازه کافی تاکید نکردیم. " باقراوف آشفته و متغیر شد و خطاب به پیشه‌وری گفت: "اوتورکیشی" پیشه‌وری که از این تاریخ مورد خشم و کینه باقراوف و عمال او قرار گرفت حندی بعد بطرز مرموزی کشته شد. (کتاب " من منم می کنم کمیته" مرکزی حزب توده ایران را " صفحه ۶۵) .

بنظر من بعد از آنچه بسر پیشه‌وری آمد دیگر چه کسی جرئت داشت بر خلاف میل باقراوف رفتار کند؟ کافی بود در حلسه یک نفر از عمال باقراوف مخایره تلگرافی را خطاب به باقراوف پیشنهاد کند که پیشنهاد کردن همان و انجام یافتن همان بود و کسی جرئت نمی کرد با مخالفت خویش، خود را به سرنوشت پیشه‌وری دچار سازد، سهمین سبب تلگرافهای منقول در کتاب مذکور ارزش استنادی نمی تواند داشته باشد.

شنیده‌ام وقتی که باقراوف با اتهام قتل ۲۵ هزار نفر که یکی از آنها پیشه‌وری بود تحت محاکمه قرار گرفته و با اعدام با تیرباران محکوم شد گفته بود: مرا بجای تیرباران منفرجه کنید که جنایت بزرگی نسبت به وطنم آذربایجان مرتکب شده‌ام.

آخرین نکته‌ای از این کتاب که باید آن اشاره کنم این است که مؤلف کتاب مذکور از اینکه (دیاکونوف) در کتاب تاریخ ماد به خویشاوندی محتمل زبان ایلامی با زبانهای ترک و مغول اشاره می کند مشوش می شود و برای اینکه از ارزش این نظر بکاهد چنین مینویسد: " این کتاب (کتاب ماد) که سال ۱۹۵۶ انتشار یافت بنا بر سفارش انستیتوی تاریخ و فلسفه آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان نوشته و سفارش کتاب مذکور چه بسا با مقاصد و نیت سیاسی همراه بوده است ."

اگر دیاکونوف روی مقاصد و نیت سیاسی چیزی نوشته است بفرمائید مشیرالدوله پیرنیا روی چه مقاصدی خیلی پیش از دیاکونوف درباره ایلامی ها و سومریها چنین نظر میدهد: زبان ایلامی ها و سومریها بزبان های تورانی - آلتائی یا اورال - آلتائی نزدیک است، سپس توضیح می دهد که مردمان اورال - آلتائی شاخه‌ای از نژاد مغولها، تاتارها، ترکها تونغوزها و فینها میباشد (تاریخ ایران قدیم صفحه ۲۱ و ۲۵).

امیدوارم این مختصر برای خواننده عزیز ما در تبریز مورد استفاده قرار بگیرد. (پایان)

منسيزله ميشم

بیر گۆیه رچین کیمی دنسيزله ميشم .
 بولبولم، يازدا چمنسيزله ميشم .
 اسکی دن شانلی، شرفلی ائل ایدییم .
 ظالمه قارشلی مانسيزسنئل ایدییم .
 ذیروزه سی چنلی - دو مانلی بئل ایدییم .
 ایندی مدت دی کی، چنسيزله ميشم .
 منده، اردملی ارهن لریاشامیش ،
 ستارا، بابکه تن لریاشامیش ،
 او قده رائلجه بیلنلر یاشامیش ،
 ایندی من ارسيز - ارهنسيزله ميشم .
 دردیمین "یوخ آدی، عنوانی، دئسم،
 حیرته دالديرار انسانی، دئسم .
 باشقابیر سؤزله بومعنانی دئسم،
 اؤز دیاریمدا وطنسيزله ميشم!
 درد منی یاندیریر، آما او دی یوخ .
 اونلا، آغزیمدا حیاتین دادی یوخ .
 دشیرم: درد لر ایچینده آدی یوخ،
 دشیرم: من، بئله منسيزله ميشم!
 ای منیم "منلیگیم"! امدادیمما بیئت!
 بییرجه گل منله قووش، دادیمما بیئت!
 منی باس باغرینا، فریادیمما بیئت!
 بیلیمسن کی، نئجه سنسيزله ميشم؟

تهران - قیش ۱۳۶۲

لغت لر: اسکی = قدیم، کهنه . اردملی = فضیلتلی
 ارهن = مرد، جوانمرد، جنگاور . تن = تایی، برابر

دونياني گور

قورخولو عشق اولكه سينده حشمت جاناني گور
 كوي عشقينده اولان مين قانينه غلطانى گور
 گون اوزون قاره ساچى مانكى بولوددورگيزله ديب
 گل ياخيندان كفر ايچينده گيزله ن ايمانى گور
 آغ بولور چيگننده سونبول تك توكولموش ساچلارى
 گول كيمي گويچك اوزونده غنچه خندانى گور
 قاره گوزلر دؤوره سينده صف چكيب كيپريك لىرى
 مين ديلىنچى اورتا سيندا اكله شن سلطانى گور
 اودلو عشقين شعله سيندن گل كول اولموش جسمه باخ
 يانديران هجران اودوندا ن پورته لنميش جانى گور
 عقل فرمان وفردى عشقه اوپما، عصيان ائيله ديم
 وئردىگى فرمانه باخ گل گورمه لى عصيانى گور
 درد هجريندن نه تنها اولموشام من باغرى قان
 فرقتيندن سئويگى لوم مينلرجه باغرى قانى گور
 گل تماشا ائيله، شهره گورنه غوغا سالميسان
 كوچه لرده دربه در عشاق سرگردانى گور
 آيدان آيدين دير اوزو اى مدعى جهل ائيله مه
 ويلله افلاكين آيين، گل بوگوزه ل جانانى گور
 صورتين قرآن كيمي هر كيمسه بير تفسير ائدير
 بير ده رين باخ لفظ ايچينده اورتولو معنائى گور
 هئچ كيمه دنيا وفا ائتمز اينانميرسان اكر
 آج گوزون توپراقلار ايچره حاتمى، خاقانى گور
 چوخ يالان دونيادو بو دونيائى فانى" حامدا"
 آج بصيرت گوزلرون سونرا يالان دونيائى گور

سيفالدين التايلى (آراز اۇغلو)

=====
ھارداسان

يغنه آخشام اۇلدۇ، يغنه كۇن باتىدى
گوزلريم يۇللاردا قۇيان ھارداسان؟!
ال - آياق چكىلدى ھامبۇلار ياتىدى،
اۇطاغىم صۇرۇشۇر، اى جان ھارداسان

اللىريم آختارىئر ھر ناخىش اۇستە،
ناخىشلار اۇستۇندە كۆل دستە - دستە
ھيجرانا دوزمۆرەم، اۇلمۇشام خستە
فرياد و فغانا سالان ھارداسان

گۆگلر يغرە انير، يغر گويە قالخىئر
اۆزۆمە سئل لرين لپەسى شاخىئر
اۇزاخدان - اۇزاغا آرزۇلار آخىئر
داغلارين داليندا قالان ھارداسان

بئلمى كئچەك گۆنلريم منىم؟!
جسىمى اۇدلارا پئشكش چكەنىم
• سن سيز چىراغ كىمى يانىئر بدنيم
تۆستۆسو گوزومدە ياتان ھارداسان

اۆمىددم دۇستاقديئر، آرزوم سرحدسىز،
دۇلادىم گوزۆمە يۇل لارى حدسىز.
بۇرولقان ايجىندە قالدىم كۆمك سيز.
نيسان طۇفانىنا آتان ھارداسان

(يازىمئىزا كۆچۈرەن ج.م. ساوالان)

افشاريڻدا خراساندا ن

سئوگيليمين عشقيه من
اڻلڻ اوڙاق، اڻل ايچينڻدن
چوڻ دولانيب، چوڻ گزه رڪن
باخڻي گوزوم سني گوردوم،
شيرين سوزوم سني گوردوم .
چيخيب، يولوم گوزه آلديم
اوزون خيالارا دالديم
داليب، داليب سني گوردوم
حثيران قاليب سني گوردوم
يولوم اڻلڻ ايتراكلارا
اوز توتوبان گتديم هارا
مقصديمه وارا - وارا
يعنه اوردا سني گوردوم!
هارلاردا سني گوردوم؟
يولوم اولدوم گونئي^(۱) يولوم
گزدى گوزوم صاغى، صولوم
اولكه ميوزين گونئي قولوم
ياخيئلاشيپ سني گوردوم .
چوڻ دولاشيب سني گوردوم .
ساوه ايله فراهاندا
اوشاريم چوخدوم سيرجاندا
شيراز ايله قرهقاندا
قاشقايئملا خلع ائليم
اوز ايستكليم، شيرين ديليم
تگجه آذربايجاندا يوڻ
خراسان، اصفهاندا يوڻ
همداندا زنگاندا يوڻ
باخيپ گوردوم هرياندا سان
هريان بوتون ايراندا سان
اولكه ميوزين هريانئندا
قيزغين دموگوش ميدانئندا
جبهه ده جبهه داليئندا
پاك اورهكلى سني گوردوم
ان گرڪلى سني گوردوم
انديردىگين گونپ^(۲) ضربلر
گوردوم نلر گوردوم نلر
دوشمانئويئن باغرين ده لر
بابام اوغوز قدرتيئنى
كوراوغلومون غيئرتيئنى
اوردا بيزدن آغير ائلدير
ايگيدلر واركى بئش ايلدير
جبهه سانكى چنلى بئلدير
اصلان^(۳) كيمي يووا قورموش
ديلدن صاليب خصمى يورموش

قالان ۵۳ - اوڻخوصنى ده

بوگون

كاش اولايدي منه بيركىمه مددكار بوگون
تا ائده ايديم اونو من محرم اسرار بوگون
دگميه ايدى كاش اونون گوزلرينه رنگ ريا
اغميه ايدى اوزونو طالب پندار بوگون
تا پاي بيلسه ايديم اونو من بو گئيش دونيادا
سويله يهرديم اونا مين نغمه لى اشعار بوگون
ظاهراً يوخ بئله بيركىمه ، ولى وار ، بيليرم
اوردان - بوردا ، سوزه مينلرجه خريدار بوگون
قوى بوگونلرده دئيم سوزلريمى "وارلىق" ، من
باشقاسيندان ديله مك اولمورى تيمار بوگون
ايندى كى ، وارليغيميز ثابت اولور اوزگه لره
من ده ، بو وارليغىما ائيله ييم اسرار بوگون
سنه اى شانلى وطن ، دوستلاريمين رابطه سى !
گونشين نورى قده ر آلقيشيميز وار بوگون
قيسا بير شعريله من نئيله بيللم بو زمان
وار اوره كيمده سوزوم بيرنجه خروار بوگون
قلميم دلدى داشى ، كئچميش اوزاق ايللرده
نئيله مك ، ايندى اولوب چون تن بيمار بوگون
ائليمين غملىرينه من ده ، شريك اولمالى يام
يارا ديدير بوغى چرخ فهونكار بوگون
گله جك هر نه اولور ساك اونو من سئومه ليم
گر اوزاقدان گورونورسه گوزومه تار بوگون
وار اميديم سوزه ، اى نسليميزين غتچه لرى
تا پداليرسا سيزى ، طوفانلا ، ياغيش ، قار بوگون
گول آچار ، بولبول اولور صحن چمنلرده ما ياج
اونون عشقيه ياشار هر تن تبار بوگون
ما باحين قيدينه قالماق منه بورج اولماليدير
گرچه اولسام دا بوتون عمرومه بيزار بوگون

حضرت محمد (ص) بن اوگودلری

مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فاعِلِهِ

هرکس یا خشیلیفا یول گؤسترسه ، یا خشیلیق ائله یین کیمی اجر گؤره ر .
 مَنْ رَبِّي صَغِيرًا حَتَّى يَقُولَ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَمْ يُحَاسِبْهُ اللَّهُ
 هرکیم بیراوشاغی "تانری دان باشقاتانری یوخدور" دئینه قدر بویوتسه
 تانری اوندان حساب صوروشماز .

مَنْ رُزِقَ تَقْوَى فَقَدْ رُزِقَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

هرکیمه تقوی وئرمیشلر ، اونا دنیا و آخرتین خیرینی ده وئرمیشلر .
 مَنْ رَفَعَ حَجْرًا عَنِ الطَّرِيقِ كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ

هرکیم یولدان داشی قالدیرسا ، اونونا وچون یا خشیلیق یا زیلار .
 مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ .

هرکیم ایسته سه ان قوتلی اولسون ، گرک تانری به گووه نسین .
 مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْلِمَ فَلْيَلْزِمِ الصُّمْتَ .

هرکیم ساغلام قالماق ایسته سه ، گرک سوسسون .

مَنْ سَكَنَ التَّيَّاسَةَ جَفَا

هرکیم چولده یاشاسا ، قابا اولار .

مِنْ مَوْجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ إِطْعَامُ الْمُسْلِمِ السَّغْبَانِ .

آج بیر مسلمانا یئمک وئرمک باغیشلانماغا سبب اولار .

مَنْ أَذَى مُسْلِمًا فَقَدْ أَذَانِي وَمَنْ أَذَانِي فَقَدْ أَذَى اللَّهِ .

هرکیم بیر مسلماننی اذیت ائتسه ، سانکی منی اذیت اتمیش ، و هرکیم مننی
 اذیت ائتسه سانکی تانرینی اذیت اتمیشدیر .

مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ حُسْنُ الْخُلُقِ وَمِنْ شَقَاوَتِهِ سُوءُ الْخُلُقِ

خوش اخلاقلیق کیشینی خوشبختلیگی ، و بداخلاقلیق اونون بدبختلیگی دیر .

مِنْ فِقْهِ الرَّجُلِ رِفْقُهُ فِي مَعِيشَتِهِ

کئچینه جک ده مدارا ائتمک کیشینی بیلکیندن دیر .

ج - هئیت

مجله‌ی محترم وارلیق!

بنام یکی از خوانندگان علاقمند شما، با شما سخنهاى بسیار دارم و درد دلهاى بسیار. نخست از خدمتی که با ارائه‌ی زوایائی از فرهنگ و ادب مردم ترک زبان آذربایجان و قسمت میانی فلات ایران بکشور من ایران مینمائید احساس سپاس و حقشناسی دارم. اگرچه من پارس هستم و ترک زبان نیستم لیکن چنانچه یکی از نویسندگان شما بنقل از دیوان لغات ترک کاشغری اشاره کوه: ترک تا تسیز الماز. و در حقیقت پارس و ترک همانند شیرو و شکر در ظرف این ملت آمیخته شده‌اند. بسا مردان پارسی زبان که تبار ترک دارند و بسا ترک زبانان که یکی از نیاکان آنها فارسی یا لهجه‌ای در ردیف پارسی داشته‌است. همانطور که اسلام عزیز عنوان داشته، ملاک برتری و فضیلت انسان تقواست و در حقیقت هم جز تقوی خالص یعنی پاکی و خلوص نیت و ایمان بخداوند و عشق به آدمیان دیگر کسی بر کسی برتری ندارد. مسائلی مانند زبان و قومیت و امثال آن برای کسی برتری و فضیلت ایجاد نمینماید. اما از آنجا که این مسئله هنوز در کشور ما مطرح است و بخصوص کسانی از چند طرف به این آتش دامن میزنند، چند سخن با شما دارم.

نخست متأسفم که گاهی در اوراق وارلیق جنگ مغلوبه میشود و سخن از حد زیبای خود بدور میرود. چنانچه برخی سطور نامه پروفیسور آراسلی را در جواب آقای فیروز منصورى و جوابهای استاد محیط طباطبائی و پروفیسور بیگدلی را از این قماش می‌یابم. بگمان من اینکه شاه اسماعیل دیوان دارد، بی‌اندازه، و اینکه صحاح العجم قدمتی دارد و بآن صورت نوشته شده یا نه، مسئله ایست فنی و درخور تفحص. این مسئله نباید حساسیت ایجاد کند و حق مردم آذربایجان در حفظ و توسعه‌ی فرهنگ خود که جزئی از فرهنگ عظیم ملت ایران است با خدشه دار شدن این مسائل فرق نمیکند. اگر دیوان خیام از خیام باشد یا از شخص دیگر، فرهنگ مردم ما مخدوش نمیشود و اگر روزی کشف شود که مثلاً مولای بلخ هندی الاصل بوده، دنیا دگرگون نمیشود. آسمان بزمین نمیخورد و فرهنگ ملت ما هم عوض نمیشود. بطور کلی وظیفه‌ی هر انسان فرهنگ دوست علاقه به حقیقت و پذیرش حقیقت است و جز اینهم نباید باشد.

مردم آذربایجان هم، چه ادبیات قدیمی و ریشه‌دار ترکی داشته باشند، و یا اینکه از همین قرن بیستم بفکر بنای کاخ ادبیات ترکی آذری افتاده باشند

مردمی ایرانی هستند و نه فقط بعنوان ایرانی، بلکه مثل هر انسان دیگری حق دارند از مجموعه‌ی فرهنگ و ادب زبان مادری خود حفظ و حراست نمایند و آنرا توسعه دهند.

بدیهی است برادران هموطن آنها، یعنی فارسی‌ها و کردها و دیگران در این مورد با آنها کمک خواهند کرد. چنانچه همه‌ی ما وظیفه داریم ب مردم بلوچستان در مورد توسعه‌ی فرهنگ و ادب بلوچی کمک کنیم. این وظیفه هیچ مابینتی با توسعه و ترویج زبان فارسی ندارد، بلکه این دو کار مکمل یکدیگرند و بهم نیز کمک مینمایند. در حقیقت همه‌ی ما برادران یکدیگر هستیم. کمتر فارسی میتواندمدعی شود که یکی از نیاکان او لر، کرد، یا ترک زبان نبوده و کمتر ترکی میتواند ادعا نماید پدران او مادی، سفیدی یا فارس نبوده‌اند. انسانها نیز ربطی به نژاد و زبان ندارد، همانطور که آئین مقدس و جاودانی اسلام مقرر داشته فضیلت انسانها با تقوی و خلوص باطنی آنها مشخص میشود. افراد یک جامعه را میتوان بر اساس انسانیت و علم و خدمتگزاری آنها متمایز ساخت و هرگز صحیح نیست و نباید با حربه‌ی زبان و نژاد فردی را بفردی برتری نهاد. بدیهی است هر کشوری باید یک زبان رسمی داشته باشد. زبان فارسی زبان رسمی ایران بوده و ادبیات وسیع و عظیم آن تنها ثمره‌ی کوشش فارسی‌زبانان نیست، بلکه ترک‌زبانان، کردان، بلوچان، ترکمنان و دیگران همه و همه خشت خشت این بنای عظیم را نهاده‌اند. بنابراین فارسی تعلق ب قوم خاصی ندارد، بلکه از آن همه مردم ایران میباشد و تکلم ب آن فضیلتی برای فارسی‌زبانان ایجاد نمیکند.

در کنار این زبان رسمی، زبانهای دیگر ایران و ذخایر فرهنگی دیگر مردم این سرزمین ارزش فراوان دارند و هرگز نباید وجود آنها را انکار کرد. وجود این سرمایه‌های عظیم فرهنگی افتخار دیگر مردم ایران هم هست.

یکی از نویسندگان شما، در مقاله‌ی اخیر خود سخن از ایلام و سومر و رابطه آن با تورانیان آورده بود (بر مبنای مآخذی چون تاریخ مشیرالدوله پیرنیا) ولی نویسندگان کلاسیک امروزی این زبانها را از گروه "زاگروکاسپین" میدانند و نظریه‌ی تورانی را که بعلت التماقی بودن این زبانها عنوان شده بود، رد کرده‌اند. حتی این نوع التماق را با التماق تورانی متفاوت میدانند. اما تجسّسات من نشان میدهد که هر دو زبان فارسی و ترکی با زبان-های ایلامی و سومری پیوندهای فراوان دارند.

فراموش نمیکنم که من هم روزی آدم متعصبی بودم و تصور میکردم ترکی از

خارج باین کشور تحمیل شده ، لذا "کسروی وار" می اندیشیدم که باید آنرا از این کشور جابجاء کرد (اگرچه کسروی جزا فکر دینی منحرفش مردی بس بزرگ بود و از نظر تاریخ و کشفیات زبانشناسی مردی بی مانند است و آنچه درباره ی زبان کهن آذربایجان نگاشته حقیقت است) ... میرسیم چه ایرادی با و وارد است ؟ یک روز ضمن صحبت با فارسی متعصب که اتفاقاً تبار آذری داشت همسخن من داد سخن داد که این ترکی آذری همان فارسی است نهفته در قالب ترکی ! زیرا به "من" میگوید "من" . و این کلمه پایه ایست که هرگز عوض نمیشود ، زیرا هر روز تکرار میشود .

من در اندیشه فرو رفتم که تنها ترکی آذری به من "من" نمیگوید ، بلکه در ازبکی ، اویغور ، و استانبولی و همه جا با کمی تغییر چنان میگویند (اگر ترکی نکو نمیدانستم ، گاه نگاهی به کتابها افکنده بودم) و گفتم نه چنین است ، زیرا همه زبانهای ترکی این سخن را دارند چنانچه واژه ی "او" . از آن روز در دل من کنجکاو ی خاصی پدید آمد و اینک بیش از یازده سال است که درباره ی ریشه های مشترک تورانی و زبانهای هند و اروپایی تحقیق میکنم و اخیراً این تحقیق من به سومر و ایلامی برمیکردد . امروز مینویسند زبان سومر و ایلام با ترکی تفاوت بسیار دارد و آنچه بروزگار پیرنیا نوشته شده بود و بعنوان زبان تورانی بیان گردیده بمعنی ارتباط با زبان ترکی و شباهت این دو زبان نیست . اما ، مراد این باره عقیده دیگری است . اگر اجازه بدهید برای شما مقاله ها درباره ی رابطه ی فارسی ، تورانی با سومری و ایلامی و کاسی و اورارتو خواهم نوشت تا به بینید چگونه نژاد مردم ایران و توران در یخهائی جنوب سیبری و کوههای آلتائی و مغولستان خلاصه نمیشود ، بلکه با ایران و سومرو به ایلام برمیکردد . در هر دو زبان ترکی و فارسی از این تبار نشان هست و بعنوان مثال نمونه های از شباهتهای اورالی-آلتائی و هند و اروپایی را ذکر میکنیم .

ata در ترکی "پدر" را گویند در لاتین **atavus** به اجداد و **atavie** در لاتین و انگلیسی به اجدادی ، "آدا" در تالشی به "پدر" گویند و "آتتس" و "آتاتس" در روسی و سربوکرووات و **yita** در ترجمه اوستائی موبد آذرگشوب (کتاب کاتها) به "پدر" گویند . "باش" (سر) که در پهلوی بگونه "بشن" (سروپای) آمده است در روسی "باشنیا" به "برج" گفته میشود ، **bala** در ترکی آذری و تاتاری و سایر گویشهای توران به "فرزند" گویند ، در سانسکریت هم همین معنار را دارد و در پارسی "بالیدن" رشد کردن را گویند .

ama در سومری "مادر" است و *mama* در فارسی و زبانهای اروپا و *ana* در ترکی و *amagan* در مغول (که تحت نفوذ زبانهای تورانی در شرق آسیا از امتزاج زبانهای تورانی و زبان زردپوستان اولیه نضج گرفته است) به "جده" گویند در زبان زند و پازند واژه *an* بمعنی "مادر" آمده است (برهان قاطع) و قرابت *ana* و *an* مسلم و معلوم است.

"قارا" در ترکی بمعنی "سیاه" است و *kara* در هندی "سیاه" و "قار" در فارسی کهن "سیاه" (لغت الفرس اسدی) و *kara* در زبانهای دراویدی "سیاه" در یکی از لهجه‌های کردی بچشم سیاه "چشم کال" گویند.

nana ریشه‌ایست مشترک که در فارسی و ترکی و سانسکریت دیده می‌شود. *duman* یعنی "ابر و مه" ریشه‌ی اوستائی *dunman* دارد و از همین ریشه واژه‌های مشابه در انگلیسی و فرانسه و پهلوی و دانمارکی دیده می‌شود. و اما داستان "التصاق" (اگلونیتا سیون) خصیصه‌ایست دستوری از زبانهای اورالی-آلتائی که نمیتواند تقسیم‌بندی کلاسیک را توجیه نماید. چنانچه حرف آخر کلمات از خاصه روسی و ارمنی نمیتواند دیواری میان آنها و دیگر زبانهای هندواروپائی بکشد. این خصیصه در زبان سومری و ایلامی و زبانهای دراویدی وجود دارد و بسیار واژه‌های اوستائی و پهلوی از آن نشان دارند والا در فارسی نوین "اندرزگر" و "کاروانسرا داران" به روش التصاق ساخته شده‌اند.

داستان فارسی و ترکی فرزندان یک مادر و شاخه‌های یک درخت هستند. هر دو هندو اروپائی و هر دو آریائی میباشند و نه فقط ترکی آذری بلکه ترکی استانبولی با فارسی و اوستائی و سانسکریت پیوندهای بسیار دارد. اگر کسی مدعی شود که زبان ترکی آذری لهجه‌ای است از فارسی، یا شخصیت جداگانه ندارد، حرفی است غیر علمی و غیر منطقی. اما اگر ادعا شود در رگهای زبان آذری و زبان پارسی خون مشابهی و فرهنگ همانندی جریان دارد حقیقتی است انکارناپذیر. در زبان ارمنی مانند زبان ترکی بسیار پیوندها در آخر کلمه اضافه میشود. مثلاً: دونایتس (ایچ) یعنی: از خانه = خانه باز. و این همان است که در زبانهای تورانی مانند دارد.

من تجسس کوتاهی در زبانهای فنلاندی-مجاری-مغولی-و استونی انجام داده‌ام و تمام این تجسسهها مؤید مسئله‌ی فوق است.

برای مثال *Minum Kōti* بمعنی "خانه من" در زبان استونی و با اندک تفاوت که هر دو واژه‌ی *minum* و *kōti* با کلمات "من" و "کد" پارسی دارند، هم‌ریشه‌اند. زیرا "کد" پارسی کهن بمعنای "خانه" بوده است

(کدبانو) . در میان پارسی و ترکی صدها شباهت گرامری وجود دارد . مثلاً مقایسه شود: دفتريم با دفترم ، که "يم" علامت ضمير متصل است و به آخر کلمه میچسبد . "من گلدیم" که ترتیب فاعل و فعل و حرف اتصال "يم" را نشان میدهد .

اگر میان فارسی و ترکی تفاوتهائی موجود است اختلافات بسیار میان پارسی و بلوچی با ارمنی و اوستائی هم وجود دارد . بدین ترتیب هرگز نمیتوان آنها را از دوتبار جداگانه شمرد .

قرابت السنه‌ی تورانی با زبانهای فارسی و مانند آن البته در واژه‌ها و ریشه‌ها بیشتر است تا دستور ، و این نشان میدهد که دستور زبان تورانی بطور جداگانه تکوین و تحول یافته است . با همه این اوصاف ، هم ترکی و هم پارسی هر دو در آغوش ایران پرورده شده‌اند و باید هر دو را گرامی داشت و بسان برادران همخون و دوقلوبه آنها نگریست . اگر جز اینهم باشد حقیقت و انسانیت و اسلامیت ایجا نمیکند که در کنار فرهنگ عظیم فارسی ، بفکر سایر اقوام ساکن در ایران از گروههای کوچک همانند آرمیان کردستان و براهویان بلوچستان گرفته ، تا توده‌ی چند میلیونی آذربایجانی باشیم و ذخیره‌های فرهنگی آنها را در کنار گنج فرهنگ فارسی پاس داریم . حقیقت هم اینست که این اقوام در گهواره‌ی یکسانی پرورده شده و پیوندهای فراوانی دارند . بی‌توجهی یا این پیوندها در حقیقت بی‌توجهی بفرهنگ و انسانیت ، و اسلامیت است .

زبان ترکی که امروز در فضای وسیعی از کره‌ی زمین یعنی از کناره‌ی دریای چین تا میانه‌ی اروپا بکار میرود حاصل مهاجرت اقوام تورانی از ایران و آمیزش آنها با اقوام دیگر است . در اثر آمیزش تورانیان با زردپوستان زبانهای مغولی - منچوری و نیز شعبه‌های دیگر زبان ترکی مثل یا کوت (یا قوت) پدید آمده است .

مردم ترکیه از ابتدای تاریخ روابط وسیع فرهنگی و اقتصادی با ما داشته‌اند اقوام زاگروکاسپین و از جمله اورارتوها - هیتی‌ها - فریگی‌ها با ساکین اولیه ایران مثل سومریان و ایلامیان شباهتهای بسیار داشته‌اند . آریاها مهاجر که بگمان من با این اقوام بستگی فرهنگی و زبانی داشته‌اند در هر دو منطقه مهاجرت کرده‌اند . پس از پیروزی البارسلان شاه ایران بر رومانوس دیوجانس امپراطور روم شرقی دروازه روم به روی ترکان و فارسیهای ایران گشوده شد و بقسمی ایرانیان اعم از ترکان سلجوقی و کردان و دیگر گروهها به

ترکیه مهاجرت کردند که حدود صدسال پیش از فتح استانبول زبان فارسی در همه جای ترکیه فهمیده میشد. بعدها در اثر حوادث تاریخی و رشد دولت عثمانی امپراطوری مسلمان عثمانی پدید آمد و سرانجام ترکیه کنونی از آن زاده شد بدین دلیل در می‌یابیم چرا قرن‌ها زبان فارسی در ترکیه رواج داشته و سلاطین عثمانی بفارسی شعر گفته‌اند و نامهای کیکاوس و کیکاووس و پروانه کاشی و دیلمی را در ترکیه می‌بینیم.

نه فقط میان فارسها و ترکهای ایران، بلکه میان ایران و ترکیه پیوندهای برادری و فرهنگی جاودان در کنار آئین عزیز اسلام وجود دارد. راستی چرا بر سر نکات بیهوده کشاکش کنیم و اینهمه برادری و اشتراک فرهنگی را پاس نداریم. بفرض زبان ترکی زاده‌ی ایران نباشد، آیا ترکان و فارسها قرن‌ها در ایران با هم زندگی نکرده‌اند؟ آیا دهها هزار واژه‌ی مشترک دخیل و غیردخیل میان این دوزبان وجود ندارد؟ آیا آسیای صغیر یکی از حوزه‌های فرهنگ فارسی و بعضی مناطق ایران از حوزه‌های زبان ترکی نبوده‌اند آیا مردم ایران و ترکیه اعم از فارس و ترک و کرد با هم ازدواج نکرده و نسلهای مشترک پدید نیامده‌اند؟ چرا اینهمه پیوند را ندیده بگیریم و به دیواری که بعضی از نویسندگان غرب میان ما بنام اورالی-آلتائی و آریائی کشیده‌اند نگاه کرده، دم از افتراق بزنیم؟ لااقل همه‌ی ما مسلمانیم و مسلمان و مؤمن در حکم برادران مذهبی هستند. والسلام

تهران . شهریور ۱۳۵۷ (دکتر سید محمد علی سجادیه)

* آتالار سۆزو *

- * آداملیغی آدامدان ایسته، خوش اییی قیزیل گولدن .
- * آداملیق پولونان دگیل کی، بازاردان آلاسان .
- * آدام مین آجینی اودار، بیر شیرینین خاطرینه .
- * داش وار قیزیلدان قیمتلی، قیز وار اوغولدان غیرتلی .
- * داش، داشا سویکه نر دیوار اولار .
- * دامارا باخارلار قان آلارلار .
- * داما - داما گؤل اولار، دادا- دادا هئج .
- * قوردون آبادانلیغا گلمه سی ایتین هیزلیگیندن دیر .
- * قوردو گؤرمک مبارک، گؤرمه مک داها مبارک .
- * قوردا سن تیکمک اؤگرت، بیرتماق . دده سی . پشه سی دیر .
- * قونشو تویوغو نظره قاز گلر .
- * قولون سینییغی بویونا بیر یوکدور .
- * قویون قوزو آیاغی باساماز .
- * بی وقت بانلایان خوروز، باشین بادا وئره ر .
- * آختارماغینان دگیل، راست گلمه گینن دیر .
- * آتا قیرخ یاشیندا تعلیم وئره ن قیامت میدانیندا چاپار .
- * آینایا نئجه باخسان، اؤزونو ائله گؤره رسن .
- * آی همیشه بولود آلتیندا قالماز .
- * آیین اون بئشی قارانلیق اولسا، اون بئشی آیدینلیقدیر .
- * دوز آغاجی اودا قویمازلار .
- * ائشکه قیزیل چاتماقلا قیمتی آرتماز .
- * عیب سیز دوست آرایان دوست سیز قالار .
- * ائل اوچون آغلایان گؤز سیز قالار .
- * دوز یثیب، دوزلاغی باتیرما .
- * دولتلی نین الین بیچاق کسه ر، کاسیب کؤینگینی جیرار .
- * دویماجی خاتون یئیه ر، یوموروغو یتیم .
- * درگاهین قاپیسی آچیق اولاندا ایتین یوخوسو گلر .
- * دمیری کوره دن، دمیر چیخاردار .

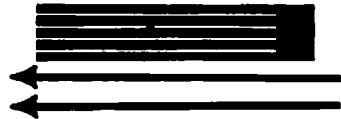
وارلیق مجله سینین

۲



ایکینجی جدولی:

علی اسماعیل فیروز ثمرین



۱- سوقالا (قلعه) تبریزین ان تاریخی آبدہ لریندن سایلیبر - شمالی آذربایجانین گنجه شهرینده آدلی بستانه کارکی کتچمیش یلده اولد و
۲- ایراندا آلیق تورکوچه وفارسجا مجله
-افتخار - ۲- روسیه نین پول واحدی - خام
و یئتیشمه میث - " بنیاد شهید " طرفیندن
نشر اولونان مجله - ۴- بیرنوع شعر قالبی کی
آذریجه ده اونونلا غملی و نیسکیلی سو زلری
سو یله ییب اوخشا یارلار - مجنونون سو غمی
سی - گونش (شمسی) ایلینده بیر آی - ۵ -
چنگ سمبلی اولان رنگ - بیر شیتی ایسته یین
دشیر - شیمیایی ماده - قاریشمیش " نقل "
- صونسوز سبد - ۶ - بیر حرفین تکراری -
آغیزدان چیخار - او زگه - ۷ - روح - وفالی
حیوان - حق عاشیقلار ریمیزدان بیر - ۸ -
پسیغمبر حضر تلرینین لقبی - عربجه ده آتا -
قانی باغلا یان ویتامین - ۹ - یاریم نشان
- اصول دینین بیر - تورکوچه ده ایکینجی ضمیر -
ایلین بیر موسمی - ۱۰ - یاردیم - فلز
- مریش - ۱۱ - قاریشمیش " سیز " - گو یدن
یا غار - آلکولون گاشفی - لازم اولما سادئیرلر
- ۱۲ - آسیادا بیر کشور کی دونیانین ان بویوک
داغی اورا دایترله شیب - مکتوب - ۱۳ -
کویتین پول واحدی - نماز قیلا ندا گرهک اونا
ساری دورلار فاصله حرفی - ۱۴ - نجارلیق
آلتی - زیسان - اونبیر - جنت ده کی باغ
۱۵ - فارس ادبیاتینین اون بیرینجی هجری
قرنینده یاشایان دونیا جا تانیشمیش شاعری .

۱- تورکا تلرینین بابک یوردو - دوستاق
۲- " رومثووزولیت " اثری نین یازیچی سی -
۳- اطلسا و قیانوسوندا انقلا بی بیر کشور -
چوبان سازی - شرقی آذربایجاندا یترله شن
شهرلردن - ۴- قیزیل - بیر شکیلچ سی
(پسوند) - عربجه ده نفی کلمه سی - ۵ -
شوکت زمین - مسلمانلارین سگیز یینجی مامی
۶- آلداتماق اوچون ویرارلار - امتحان ایل
مگ - تهران حومه لریندن بیر - ۷ -
ادبیاتدا بیر سبک - او لچمک وسیله سی -
عربستان خلقینه دئییلر - ۸- شیعه لرمجه تدن
اندرلر - دده - ۹ - درویش لرین تکیه کلامی -
ایراندا بیر طایفا - آسپازخانادا اولار - ۱۰ -
اون ایکی آی - جنس قالدیرماق یتری - ۱۱ -
باشسیر " کیف " - یاز یاغیشی - ده لیلز و
سالن - ۱۲ - رستمین آتی - قلیب - او یا -
۱۳- آسیا دایرچای کی ترکیه دن کتچیر -
انگلیسجه ده تصدیق کلمه سی - گفجه لریشر
گو بی ایشیقلا ندیرار - ۱۴ - اوددان
چیخان قارا - یازیچی - یورولان آدامین
بدنندن چیخار - ۱۵ - اوستاد شهریارین
تورکوچه شاه اثری .



خسته قاسم

(۱)

"دده" حق عاشیقلاری آراسیندا آخرین مقام دیر و "دده" لرین ان مشهوری "دده قورقود" دور. دده قورقوددان صونرا، اوچ آیری "دده" مقاملی عاشیق واریمیزدیر.

۱- تراب دده ۲- دده یاب یاز (یاب یاز) ۳- دده قاسم کی، همان " خسته قاسم " اولمالی دیر.

عاشیقارین تذکره کتابلارین وراقلاياندا بللی اولونور کی، خسته قاسما راجع چوخ محدود و آشاغا سهوییهده اطلاعات اله گلیبدیر وائله بو آرز و ناقص اطلاعات بو کتابدان او کتابا و بو تذکره دن او تذکره یه کؤچوبدور، دئمک اولار کی، قاسمین سؤزلری ده اموز شخصی شرح حالی کیمی ناقص و بعضا ده غلط و قاریشمیش توپلانیب و یاییلمیشدیر.

قاسم، اموز تخلصون و شعر آدین " خسته " قویموش و بو آدیله روحونون ، جامعه درد لریندن ناساق و ناخوش لوقون گؤسته ریر، بییر پارا یازچییلار دا، اونو " ملا قاسم " آدلاندیریب و بو باخیمدان اونون دینی و اسلامی شخصیستی نظرده آیینیدیر.

قاسم بییر یئرده اموزونو "قاسم دلخسته" آدلاندیریبدیر، نجه کی

دئییر :

بت دل بازسن گوزلایلین جادو شادلییام آرادا، قالمایا بدگو
" قاسم دلخسته " سنه دعاگو ورد زبانیمدیر : م و ل و ی
بییر معما مضمونلو و مستزاد فورملو شعرینده ده اموزونه " شکسته
قاسم " خطاب ائدیپ بویورور :

آلتی مین، آلتی یوز، دریا اوزونده آلتی مین آلتی یوزسینا دوزونده
" شکسته قاسمین " شرعی سؤزونده عالم، فاضل، مجتهدلر اولدو مات
بیلمز کلمات .

بییر بنده ده تخلصون " شکسته قاسم " گتیریپ و دئییدیر :

نه قدر فکر ائدیرم هئچ انسان بولمز بو سؤزو
" شکسته قاسمین " واردیر گویا بییر اؤرگه ده نی
آذربایجان شفاهی خلق ادبیات کتابی نین مؤلفی پاشا افنسدیف
پازدیغیندان بئله نظره کلیر ۱۹ نجی عصرین صونلاریندا م . محمود بیگه

شاماخی تیرجان کندینده عاشیق اوروجدان خسته قاسم داستانین توپلا-
 بیب و کاسپین غزه ته سینده (۱۸۹۵ - نمره ۱۳۷) چاپ ائتمیشدیر، دئشک
 اولارکی، عاشیق اوروج گونئی آذربایجاندا مهاجرت ائدیب و شاماخی -
 نین تیرجان کندینده ایلشمیش ایمیش، عاشیق اوروج وئرن اطلاعات نظره
 چوخ ناقص و نادرست گلیر، نئجه کی، اونون اورگشدیگ لرینه گئوره
 خسته قاسم " شاهزاده نورالدین " اوغلودور، حال بوکی، قاسم بیر
 کندلی و اکینچی و یوخسول کیشی نین اوغلو اولابیلر نئجه کی اونون
 تخلی و شعرلری نین مضمونو بونظریه نی اثبات ائدیر .

خسته قاسمین آنادان اولدوغو یئرین باره سینده ده اطلاعات چوخ
 آزدیر، بوتون یازیچیلار یالنیز تیکمه داش عبارتینی اونون آنادان
 اولدوغو کندین آدین بیلیب و بیر گرایلی سیندان مختلف واریانت دا
 نقل ائدیبلر، بیزیم الیمیزه چاتان ال یازمالاردا تیکمه داش دا شعره
 گوجوب نئجه کی بیر گرایلیدا بئله گئچیبدیر :

" خسته قاسم " تیکمه داشلی تیکمه داشلی گوزو یاشلی
 گولدن چیخیب یاشیل باشلی چالپانیر صونالار کیسمی
 کی بو بندی بیر ال یازمادا دا بئله یازیبلار :

"خسته قاسم " تیکمه داشلی گولوغملی ، گوزو یاشلی
 گولدن چیخان یاشیل باشلی سیلکه نیر صونالار کیسمی
 گئنه بیر یئرده بو بندی بونوع گتیریبلر :

" خسته قاسم " تیکمه داشلی الی قانلی گوزو یاشلی
 گولدن چیخدی یاشیل باشلی سیلکیندی صونالار کیسمی
 دده قاسم ، آیری یئرلرده ده تیکمه داشلی اولدوغون بیبان

ائدیبدیر . اما ، تیکمه داش جنوبی آذربایجاندا هانسی شهره مربوط
 اولدوغونا گوره آز تدقیق اولونوبدور . ائل شاعرلری کتابیندا کی،
 باکی دا چاپ اولونوبدور ، بوباره ده یازیلیبدیر : (تیکمه داش زنجان
 یاخینلیغیندا قارا چمن کندی ایله حاجی کندی نین آراسیندا دیر ،
 خسته قاسمین آنادان اولان یئری دیر .) آیری یازیچیلار عمدا و سهوا
 تیکمه داش آدینی گتیره نده زنجان کلمه سین یاددان چیخاریب ویالنیز
 تیکمه داشی جنوبی آذربایجانین بیر کندی سایبلار . ایران جغرافیائی و
 فزهنکی نین ایکینچی جلدینده " تیکمه داش " عبارتی نین آردیندا
 یازیبدیر زنجانین قره بشلو دهستانیندان دیر و بو دهستان ۳۱ کنده

شامل دیر" و ائله بومعنانی دهخدا ائوز لغتنامه سینه کؤچوردوبدور .
 همدان - قزوین - قروه - اسدآباد - ساوه - شهریار - تاکستان ،
 اراک ، ملایر و فریدن تورک لری آراسیندا خسته قاسمین چوخ شهرتی
 واردیر و بو اؤلکه لرین عاشیقلاری اونون داستانینی چوخ - چوخ
 یوکسک سه وییه ده و اونون سؤزلرینی بیر عالی کیفیتده بیلرلر ، خسته
 قاسمین بو منطقه لرده معروف اولماغی و سؤزلی و داستانی نیسن
 یاییلماسی نشان و ثریر ارضی بابتدن اونون آنا یوردو اورتا ایران
 تورک لری نین یوردلارینا چوخ یا ووق (یاخین) ایتمیش یعنی تیکمه داش
 خسته قاسمین آنادان اولدوغو کند زجان کندلریندن دیرکی ، سؤزلی
 او وسعت و سرعتلن بو منطقه لرده یاییلیب دیر . بوباره ده بیر آیری
 دلیلیمیز ده بودورکی اصطلاحلار و باخیملار خسته قاسم دیلینده وگؤز
 نده ائله اونلار دهر کی اورتا ایران تورک لری ده دئییب وگؤرورلر .
 درگی (مجله) میزین بو صاییندا خسته قاسمین حالاتی باره سینده کلامی
 قیساسال دیب سیزه اونون شعرلریندن نئچه نمونه گؤسته ریریک ، سؤزومو -
 زون آردین گلن صایی لاردا توتاریق ، ایندی بوسیز و بودا نئچه پارچا
 خسته قاسمین شعرلریندن :

﴿ شمعہ پروانہ لہر کیمی ﴾

یادی بیگانه لہر کیمنی	نه باخیرسان مارال گؤزلوم
شمعہ پروانہ لہر کیمی	اوتور دولانیم باشینا
راغب لہر گؤره ر سئوینسی	بووغان لار بسلہر ائوینسی
توپ دگمیش قلعه لہر کیمی	سن بیخیدین گؤولوم ائوینسی
یارپاقین یئره سالماسین	بووغان لار بسلہر آلماسین
کهنہ قبالہ لہر کیمی	من اوخورام یارناماسین
تیکمه داشلی گؤزو یاشلی	"خسته قاسم" تیکمه داشلی
چالپانیر صونالہر کیمی	گؤلدن چیخیب یاشیل باشلی

﴿ میداندا اسریری بیر نر ﴾

بئش مین غزلیم وار ، اون مین مخمس	سؤیله لہر تورکونو ، گفتاری چندی
جوابینی وئرمز جمشید جمس	اون مین قافیہ م وار عارف پسندی
ساناسان میداندا اسریری بیر نر	گر نئچه گون دئسم ، دئیہرم ازبیر

اوزماندا جان تیتیره شیرگوزقزر
یوزمین تجنیسیم وار بیربیریندن نو
شهباز کیمی صف شکنم تیزرو
محروم اولما زشاه الیندن نوش ائدن
امانتدیر گفتارمه گوش ائدن
آریتدین گؤلولومو قالما دی پاسیم
بیزکس یوخدور دئیهای "خسته قاسم"

افلاطون حکمونده چکمزدی نفس
حئیف گفتارمه وئیریندی کلو
پای بندا ولموشام اندرین قفس
نچه مدعی لری نمدپوش ائدن
قال قاتیب سوزومه ائیلمه سین س
حالینان آگاه دیر بنده شناسیم
بسدی اوزون اؤیدونا ییندی بسدی بس

‡ اصول دین †

ای آقالار سیزه تعریف ائیله ییم
اولی "توحید" دیر، تکدیر کردگار
دومو "ئدل" دیر، حقدیر دیوانی
عالم زرده، قرار وئردی شیطانی
سیم "نبوت" دیر، امر اولدو کاغاذ
بیت المقدسه اولدو پیشنماز
چهارم "امامت" یا شاه مردان
مسلمانا واجب اولوب بیر امام
"قاسم" دئییر، پنجم "معاد" قیامت
یئتمیش ایکی صفده ازل محمد

اصول دین بئشدیر، بیرمکانی وار
مبارک آدی نین مین بیرسانی وار
اوسیدن عدل ائیلهدی دونیانی
آدمی هوادان، بیر نشانی وار
حضرت محمد (ص) آلدی دستماز
یوزایگیری دؤردمین قرانخوانی وار
سر یداله دیر، آیه، قرآن
اون بیرا وغلوبینان بیرمکانی وار
قیامتده گلیر ائیلهر شفاعت
زبرجددن تخت نور افشانی وار

‡ یاری مندن منی یاردان آبییران †

الهیمن سودا گلسین سرینه
علی ذوالفقاری دگسین بئلینه
یا رالارین ایلیم، ایلیم ایلنسین
بالالارین، قاپی قاپی دیلنسین
یا رالارین او یوم، او یوم او یولسون
نسیم کیمی درین ترسه سویولسون
گئدن گئتمه من ده گلیم، یئعتیشیم
"قاسم" دئییر قاپیسیندان یا پیشیم

یاری مندن، منی یاردان آبییران
یاری مندن، منی یاردان آبییران
قبرین اوسته سرین سولار، چیلنسین
یاری مندن، منی یاردان آبییران
ایلان، عقرب مرهم اولسون قویولسون
یاری مندن، منی یاردان آبییران
من سنیلن عشق اودوندان دانیشیم
یاری مندن، منی یاردان آبییران

۴ ائل باشین ساخلادان ۴

ار، اودورکی، ائل باشینی ساخلادا
دوشمن باریشدیرا، قانلار باغلیا
یا لان سوز بعضینه، شوکتدی، شانندی
یئیرنانی نمک، گئدر، دوشمنندی
نامرد جهدی، اونو مرده یئتیرمز
اوت کؤک اوسته بیتر، اصلینا یئتیرمز
"خسته قاسم" سن دوشمنین آتگینان
شاه مردان دامیننی دوتگونان

البته اوز باشین ساخلار هر کیشی
اودور ائل ایچینده معتبر کیشی
آخسام سوزدانیشیر، صبحی پشما ندی
ائله آدام، نه آرواتدی، نه کیشی
قوناق گلسه پارا چوره ک گتیرمز
اینا نمیرسان، ائیله گینن تفتیشی
متاعیننی خریدارا ساتگینان
آلاهی سن چا غیر ائتمه تشویشی

۴ داغستان قیزی ۴

من گلیردیم داغستاندان
منی گورجک حجاب ائتدی
داغستانین گولو، گولدور
دستمالداکی قیزیل گولدور
داغستاندا من بیر آدام
الینده نقل ناباتام
سگ رقیبلر توتسون آزار
خیری قویوب، شیری یازار
"قاسم" دئر چا غیرام تباری
بیرده گوروم نازلی یاری

بیر قیز گوردوم بولاق اوسته
روان دوردو آباق اوسته
سوسن - سونبول مقابلسدیر
گول دوزلوب بوخاق اوسته
جمالین گورؤکجه شادام
قند ازلیب دوداق اوسته
یاری بیزدن ائتدی بئزار
مین قارانی بیر آق اوسته
گؤتور گؤلومدن غباری
دوداق قویوم دوداق اوسته

۴ قوربانلی ۴

غریب ائله منه همد اولان یار
بوسینیق گولومه مرهم ائدن یار
اونه مودور؟! ونه خال دیر؟ نه بردیر؟
نوقول دگیل، نابات دگیل شکر دیر
ائتدیم گلدیم، قارلی داغلار بظیندن
بیرجه نامه نازلی یارین دیلیندن

گل یانیم آیاقلارین قوربانلی
دیلین دیشین یاناقلا این قوربانلی
زولغلرین ابریشم، تغلرین زردیر
سال آغزیم دوداقلارین قوربانلی
جدا دوشدوم اولوسومدان ائلیمدن
یا زدیر گونده ربارماقلارین قوربانلی

خسته قاسم "مجلس لرین زبیبی سن
اوخویوسان الف، بی تی سن
صحتی سن مزه سی سن مئی سی سن
جئویر در سین ورق لرین قوربانی

{ داليجا }

داد آقالار بیر جئیرانی ایتدیم
اونو توتان، خئبر و بهره گورمه سن
من او خورام "الف" اوچون "ب" اوچون
ده لی گؤلوم، غمیئیر سن نه اوچون
من او خورام قل هو الله، اولنلر
خنجر آلیب، باغریم باشین ده لیلر
من او خورام سی جزء کلام الاهی
اودو چیخدی گؤزه لرین گمراهی

بیرجوت قوزو بالاسی وار داليجا
من فقیرین نالاسی وار داليجا
"لام الفلا" یازیلیدیر "ی" اوچون
غملی کونون صفاسی وار داليجا
گؤزه ل سئومک آسان اولما زیارانلار
یوزمین بوزمین بلاسی وار داليجا
"خسته قاسم" هاچا غیریر آلاهی
درد وئریبن دواسی وار داليجا

{ کافر لر گلیر ایمانه }

گذاریم دوشدو، خوبلارین یئرینه
"مئی" دن مست اولودور سبقت گولوم - گؤتورنقا بیوی گورست "ر" و "خ"
"رخ" ون، شعله سالیب جمله جهانسه
کافر لر ده گورسه گلیر ایمانه
"ماه" منورسن، خورشید خاور
هرادینی وئرسین، ساقی کوشر
"شکر" خجل اولور پسته دهاندا
نه قدر پشتیا ووردوم. جهاندا
"بوت" دلپازسن، گؤزلرین جادو
"قاسم دلخسته" سنه دعاگو

وئردی ساقی لیدن منه "م" و "ی"
عشقیندن اولموشام، ده لی - دیوانه
گورمه دیم سین تک "م" و "الف"، "ه"
قدین عرعدی یا سرو صئویر
آیرام لیلردن "ش" و "ک" و "و"
گوزوم آغلاما قدا، گؤلوم اغاضدا
گورمه دیم سنین تک "ب" و "و" و "ت"
شادلی یام، آرادا، قالما یا بدگو
وردزبانیمدیر "م" و "ل" و "ی"

لزگی احمدایلین خسته قاسمین دئیشمه سی

گل، گل، عاشیق سندن خبر آلایم
نئچه زاددان یاراتدیلار آدمی
اونمه دیر، یئممه دیلر، دویدولار؟
او کیمیدی، دری سینی صویدولار؟
نمه دیر؟ آق اوستدن، قاره دوشوبدور
اول آدم نه دیارا؟ دوشوبدور
کیمین ایشین، قیامته قویسدولار؟
پس هانسی شهرده، دارا دوشوبدور

اونمه دیر، گوگدن گلیر، ساللانیر؟
اونمه دیر قابیرقادان ناللانیر
اونمه دیر بربرده باغلادی بندی
اونمه دیر عرشدن امر اولدواندی

اوکیمدیرکی، هرنه وئرن آنلانیر؟
کیمین دوکانیندا بنده دوشوبدور
اونه دیردونیانی، دولانندی دؤندی؟
"لزگی" دیرکیمدیر غاره دوشوبدور

لزگی احمدایلن خسته قاسمین دئیشمه سی

(۲)

گل، گل، عاشیق، سنه خبرین وئریشم
آبی، آتش، خاک کی با ددان یا راندندی
"بهشت میوه سین" یشمه میئن دویدلار .
"نسیمی" دیر، دریسینی صویدولار .
او "بولوت" دور، گوگدن گلیر ساللانیر
او "سکه" دیر اورتاسیندان ناللانیر
"علی" دیر، بربرده باغلادی بنندی
او "آیه" دیر عرشدن، امر اولدواندی

"الف" دیر آقا وستدن، قاره دوشوبدور
اول "آدم" دیر سرندیبه " دوشوبدور
"حق دیوانی" ن قیامته قوییدولار
"منصور" دور بغداددا، داره دوشوبدور
او "اشاق" دیر هرنه وئرن آنلانیر
"صراف دوکانیندا" بنده دوشوبدور
او "گون" دور دونیانی، دولانندی دؤندی
"قاسم"، اصحاب کهف" غاره دوشوبدور

دیر یانیم گل منیم

جفا چکیب، اوزاق یوللار کلمیشم
هردم-هردم، سن یا دیما دوشنده
داغ باشینی دومان آلدی، قاردوشدو
یا ز دیر حرامزادا، یارین، یارتوتدو
یوز جورونان، بیرباغ سالدیم آموزومه
هرنه ائیلهرم، بیرباخاران اوزومه
"خسته قاسم" دالداردان باخان یار
منی گوروب قاش، قاباغین، بیخان یار

اینجیدیدیر، آیا قلاریم، یول منیم
گئدرگوزلریمدن، قانلی سئل منیم
بولبول اولدو، اونون یئرین سارتوتدو
باشا چالیر، قوهوم، قارداش ائل منیم
قوهوم، قارداش، تیکان اولدو گوزومه
اشوی یانمیش، بیراوزومه گل، منیم
قیزیل گوللر، دال گردنه تاخان یار
آموزدو نموش، بیر یانیم گل منیم

هرجاشی دیر گلن یار

ای آقار، من گنهکار الموشام
دیلمیم، آغزیم، دودا قلاریم، یانایدی
بیر دئمیشم، هرجاشی دیر، گلن یار
هاچان دئدیم، قوللوقوندا یالان یار

هرنه ایسته رن، گفدیم آلیم با زاردان سئی رقیبیلر، قورتولما سین آ زاردان
 نه دن اولدو، منی سالدی نظر دین یا دلارینان اوینا ییران، الان یار
 ائودن چیخار، آل قماشین گفینر بیکنس جانیم یا رگولوجک سورونر
 یاردان بیزه، بیوفالیک گورونر یا دلارینان اوینا ییبسن، گولن یار
 "خسته قاسم" نه یا تمیسان اوطا قدا قوشا خال لار، چین، چین اولور بوخا قدا
 من گوره ن گول قالما ییبدیر بونا غدا مگر گلیب باغینیزا، تالان یار

‡ مستزاد - معما ‡

بیر چا رسودا دورد درویشه اوغرادیییم
 اونلار بیر بیرلن فیلرا اختلاط - حی اولور معات
 هر بیر نین دیلی اوزگه دمی بیر
 ایکیدن بیر گلدیکه ولدوق شجها ت، علی کائنات
 آلتی فرد اولونجه سرگردانییدی
 اون ایکی یا شیندا آموزون تانییدی
 اوچ یوز آلتیش آلتی پاسبانییدی
 عربدیر، عجمدیر، بیر ترک، تات، بیر شکل صفات
 آلتی دو ققوز اولور اونون بنا سایی
 اوتوز جلاسی وار، آچیخ سیناسی
 یوز ایگرمی دورد مین واردیر بنا سایی
 کیمی یا هوچ کر کیمی مناجات - کیمی ایسته رنجات
 آلتی مین آلتی یوز دریا اوزونیده
 آلتی مین آلتی یوز سئینا دوزونده
 "شکسته قاسمین" شرعی سوزونیده
 عالم، فاضل، مجتهدلر اولدوم ات بیلمز کلمات

‡ هئی - ۱ ‡

عاشیق دیر دنیا نه دن یارانندی او کیم دیر قولوندا واردیر هنر هئی؟
 او کیمیدی نردبانان چیخردی او کیمیدی نردبانان ائنه ر هئی؟
 گوگلردن آسیلان اونه کمند دیر حقین بو یورد و گونه یغرده بند دیر؟
 السیز، آیا قسیر اونه سمند دیر او کیمدی کی، او سمندی مینر هئی؟
 او نه دیر کی، سحر - سحر چوخ اولور اونه دیر کی، گون چیخمه میش یوخ اولور؟

اونه دیرکی، یونولما میش اوخ اولور
 اونه دیرکی، آغزی یوخدور دیشی وار
 اونه شهردیرا یچینده بیر قوشی وار
 اونه داغ دیر کی، قار یا غار اریمز
 اونه دیرکی، اؤلمز، ایتمز، قریمز
 اوکیمیدی اؤزو نوردور گؤگو نور
 اونه دیرکی خوردا ولما میش یوگونور
 "قاسم" دیر کیمدیر حقین عاشقی
 اونه شهردیر یوخدور اونون ایشیقی

اونه دیرکی، چکیلمه میش دولارهئی؟
 اونه دیرکی، آغلاما میش یاشی وار
 قوناردالدان دالا پروازا ئلرهئی؟
 هانسی داغ دیرکیا ه بیتمز بوریمز
 ایلرینن خیروشری یازار هئی؟
 اونه دیرکی، اؤز اؤزونه دؤگونور
 اونه دیرکی سرعملی دؤنر هئی؟
 حق نهدن وئریب دیراونا عشقینی
 اونه پیلته اود گؤرمه میش یانارهئی.

۲ - هئی)

اشیق دئیر دونیا نوردان یارانندی
 او جا هلدیر، نردبانا چیخردی
 گؤگدن آسیلاندیر اجل کمنندی
 السیز، آیا قسیر تابوت سمنندی
 او ملک دیر، سحر- سحر جوخ اولور
 اوکیپر یکدیر یونولما میش اوخ اولور
 او خرما دیر آغزی یوخدور دیشی وار
 گؤیول شهردیرا یچینده بیر قوشی وار
 قاف داغی دیر کی قار یا غار اریمز
 خضر نبی اؤلمز، ایتمز، قریمز
 او خدا دیر اؤزو نوردور گؤگو نور
 بنی آدم خورد اولما میش یوگونور
 "لزگی" دیر بیزیک حقین عاشیقی
 گؤیول شهردیر یوخدور اونون ایشیقی

آقام علی قولوندا وار هنر هئی
 او قوجا دیر، نردبانان یئئر هئی
 حقین بویوردوگو اجله بنددی
 جاندان اولان او سمندی مینر هئی
 او اولدور دورگون چیخمه میش یوخ اولور
 قاش کمان دیر چکیلمه میش دلار هئی
 غملی اوره ک آغلاما میش یاشی وار
 قوناردالدان دالا پروازا ئله رهئی
 طور داغی دیر گیاه بیتمز بوریمز
 ایلرینن خیروشری یازار هئی
 او حیواندیر اؤز اؤز ییلن دؤگونور
 چرخ فلک سرعملی دؤنر هئی
 حق بوندا وئریب دیر بیزه عشیقی
 عشق پیلته سی اود گؤرمه میش یانر هئی

۴ قاسم تک بینوالر دن

دهلی گؤوول ، اوسانمادین
 پشت پا ووردون جهانه

نه ذوق و نه صفالردن
 نه گؤردون بی وفالردن

"الف" اوخودم "دال" اولدوم	"زنبور" بسلهديم "بال" اولدوم
هر گئچندن احوال آلدوم	آدميدن ، حوالا سردن
سنه دئيم ، طيب ناشي	سيزيللار ، باغريمين باشي
يانديريب ، حسنون گونشي	چيخه بيلمم سايا لردن
گول چيخيدير ، هوالا سردن	ايچديم دولو بادال سردن
هئچ ايستمه جفال سردن	هئي ائلر بو ادا لردن
باد سم ، تک سن ، اسهرسن	صبري قراريم ، کسه رسن
هجران غمي نه ايسه تهرسن	"قاسم" تک بينوال سردن

=====

غلامحسين - آبانار

پارلادی وارلیق

گون چيخدی ، کونول ! ، ياز چيچگی پارلادی وارلیق
ایرانداکی تورکون دیلگی پارلادی وارلیق

تاریخی ائدر گوزگو کیمی ائلده نمایان
باخدیقجا اونا فخر ائله ییر ، شاداؤلور انسان
هر کلمه سی آنلاقلی یا بیر دورری - درخشان
شاد ائتدی سیخيلمیش اوره گی پارلادی وارلیق

•
عالمیری ، شاعرلری بیر-بیر تانیدیدیر
هاردا واریمیش علمده ماهر ، تانیدیدیر
ایتگین نه کی وار ، باطن و ظاهر تانیدیدیر
تانریم اوزو اولسون کومگی پارلادی وارلیق

اولموش لغتین ایندی تمام ائللره بللی
ایراد ائده نه قویمادی بیر شبهه محلی
دوشمن باخیب ، اوز باشینا ووردی یکی اللی
چون گوردو اولوب زای عملی پارلادی وارلیق

✽ انجمن سعادت ایرانیان (استانبول) ✽

پیش از شناخت انجمن سعادت و نقش تاریخی بس ارزشمند آن لازم است که با تاثیر شهر استانبول در رویدادهای تاریخی سدهٔ اخیر میهنمان مختصری آشنا شویم. این شهر نه تنها پل تجارتي ایران و اروپا بود، محیطش برای آزادیخواهان ایران به ویژه آذربایجان روزنهٔ امیدی محسوب می شد، چون جو اختناق آمیز و استبدادزدهٔ ایران عصر قاجار به ویژه دوره ناصرالدین شاه، امکان هرگونه فعالیت سیاسی را از ملت ایران سلب کرده بود، لذا اغلب آگاهان و پیشگامان جامعه ایران آن روزی برای مبارزه با خودکامگی و بیدار ساختن ملت ایران ناچار بودند به خارج از کشور مهاجرت کرده و در یک نقطهٔ مناسب به فعالیت خود ادامه دهند، شهر استانبول یکی از این نقاط برون مرزی بود. به عنوان مثال نخستین روزنامهٔ آزاد، متعهد و غیردولتی ایران یعنی روزنامهٔ "اختر" به دست سته تن از روشنفکران تبریزی در این شهر منتشر شده است.

اگر تاریخ مطبوعات میهنمان را خوب بررسی کنیم خواهیم دید جرایدی که پیش از این روزنامه، در داخل کشور منتشر شده اند جملگی دولتی و فرمایشی بودند و چون زمینهٔ نشر هیچگونه روزنامهٔ آزاد در درون مملکت نبود لذا آن سته تن احرار آذربایجانی چاره ای جز انتشار روزنامه در بیرون مرزها نمی بینند و به شهر استانبول که از هنر نظر برای این کار مناسب بوده مهاجرت کرده و به مدت ۲۰ سال این نشریهٔ مترقی را چاپ و با وسایل گوناگون به درون مرزها وارد می کنند و همین روز-نامه پیشگام و مترقی سبب اغلب تحولات و دگرگونی های سیاسی، اقتصادی فرهنگی و اجتماعی میهنمان می شود که این بحث از حوصلهٔ این سطور خارج است^۱.

علاوه بر این چون محیط استانبول دارای سطح فرهنگ پیشرفته ای بود اغلب ایرانیانی که به این شهر مهاجرت و یا رفت و آمد می کردند چشم و گوششان باز شده و با یک دنیای دیگری آشنا می شدند و در نتیجه در فضای باز محیط استانبول خیلی از واقعیات دنیای آن روزی را لمس کرده و با یک زیربنای فکری مترقی و انقلابی به میهن بازگشته و مصدر خدمات و

(۱) برای شناخت بیشتر این روزنامه مراجعه شود به تاریخ روزنامه و مجله های آذربایجان - ج ۱ - به همین قلم.

تحولات فراوانی می شدند و در واقع می توان گفت که محیط استان بول بود که شخصیت های مهم فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و انقلابی مثل علی مسیو، حاج رسول صدقیانی، سعید سلماسی، حسین طاهرزاده، بهزاد، شیخ اسداله ممقانی، حاجی خان پسر علی مسیو، میرزا تقیخان رفعت و... را برای ایران تربیت کرد که هر کدام از آنان توانستند در داخل کشور دست به کارهای ارجداری بزنند.

از جمله گام های مؤثری که همزمان با درگیری نهضت مشروطیت ایران در این شهر تاریخی برداشته شد و در پیشبرد انقلاب بس مفید افتاد تا سپس یک انجمن مقاوم و مبارز به نام سعادت ایرانیان بود که توسط چند تن از بازرگانان غیرتمند و آزادخواه آذربایجان جهت کمک به انقلابیون داخل کشور ایجاد شد.

احمد کسروی می نویسد: "در تهران چون مجلس با آن زبونی از میان رفت و با یک تکانی دستگاه مشروطه از همه جا برچیده شد، در اروپا و دیگر جاها نام ایران خوار گردید و ایرانیان نزد مردم سرافکنده گردیدند لیکن چون در پی آن آگاهی از ایستادگی های مردانه تبریز رسید، ایمن مژه های به ایرانیان بود و در همه جا از هندوستان و شهرهای قفقاز و خاک عثمانی و کشورهای اروپا، ایرانیان به جنبش آمدند و به هواداری تبریز برخاستند. به ویژه که کم کم تبریز فیروزی یافت و روزی یادآور گردید های ستارخان و دیگران به روزنامه های اروپا افتاد. این ها در همه جا مایه شادمانی ایرانیان غیرتمند گردید. به ویژه در استان بول و قفقاز که چون ایرانیان در این دوجا بسیار می بودند تکانی در میان ایشان پدید آمد و نتیجه هائی پیدا شد.

در استان بول ایرانیان انجمنی به نام "انجمن سعادت ایران" بنیاد نهادند که این انجمن در بیرون از ایران خود را نماینده انجمن ایالتی آذربایجان شناسانیده، میانه تبریز و نجف و شهرهای اروپا و دیگر جاها میانجی گردید. بدین سان هر آگاهی که از انجمن تبریز می رسید آن را به همه جا می پراکند و هر درخواستی که انجمن تبریز می کرد آن را به پارلمان های اروپا می رسانید. گذشته از این ها از ایرانیانی که در شهرهای عثمانی یا در کشورهای اروپا و یا در هندوستان می بودند پول "اعانه" برای تبریز گرد می آورد و آن را با تلگراف می رسانید.

این کارها هر کدام پشتیبانی ارجداری می بود و مایه دلگرمی تبریزیان

می شد. باید نام "انجمن سعادت" در تاریخ مشروطه ایران بماند. حای افسوس است که ما نام‌های بنیادگزاران و راهبران آن رانمی دانیم و از برخی که پرسیده ایم آگاهی استواری نشنیده ایم و رویهمرفته بیشتر کار را بازرگانان آذربایجان می کرده اند^۱

کریم طاهرزاده بهزاد این افراد را به عنوان رئیس و اعضای انجمن نام می برد "رئیس آقای شیخ اسدالله ممقانی، اعضا: مرحوم مرتضی امین زاده، آقای عبدالرحیم هندی (شبا هنگ)، حاج حسینقلی فرخنده پی، حاج حسن عمو قالیقچی، اهرنجانی، سیدحسن تبریزی، شمس.

شخصیت‌های مهمی که با این انجمن همکاری می کرده اند به شرح زیر می باشد: مرحوم معاضدالسلطنه، توفیق بیگ (مدیر روزنامه "توفیق" دهخدا و شیرازی نامی که مخبر روزنامه‌های انگلیسی و آمریکایی بوده و به زبان انگلیسی آشنائی داشته قلم در ترجمه، تلگرافات کمک می کرده است. احمد آقا و غلو (آقایوف) نویسنده معروف قفقازی^۲

انجمن سعادت پس از تاسیس طی بیان نامه‌ای از تمام ایرانیان برای کمک به انقلاب مشروطیت یاری می طلبید. در بخشی از این بیان نامه آمده است: "هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق - امروز جای هیچگونه شبهه نیست که وطن مقدس در خطر و دچار هزاران گونه فلاکت و بلایای جانگداز خانه براندازست.

بلی دشمنان ما یکبار پاره پرده از روی کارکنار و افکار ظالمانه و اندیشه‌های غدارانه خود را در حق وطن عزیز ما که در سینه می پروردند واضح و آشکار نموده

روس و انگلیس که از اعصار بی شمار با یکدیگر دشمن و رقیب سیاسی بودند اینک با هم طرح یک رنگی ریخته دست اتفاق بهم داده بی باکانه آرزوی درونی خود را درباره تقسیم خاک مقدس ما اعلنی و آشکار نمودند... ای گویندگان لا اله الا الله ای ملت ایران به خود آثید از ننگ اسارت بپرهیزید که وقت درنگ نمانده، بیدار شوید که خواب شما طولانی گشته، هشیار گردید که بی هوشی شما هوشیاران را بر شما چیره نموده. بر- خیزید که ابر بلا باریدن گرفته، برخیزید که سیل ربه خانه‌های شما آورده بلند شوید به حول و قوه الهی، دست به کار شوید به قوت ایمان، یاری طلب

۱) احمد کسروی - تاریخ مشروطه ایران - صفحه ۷۲۴

۲) طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران ص ۳۶۱

نمائید از باطن انبیاء و اولیاء مردوار برخیزید به استظهار فرموده
مخبر صادق، به استقامت کلام خدا برخیزید با خون های مهیجانه، بر-
خیزید بادل های قوی، مردانه برخیزید. پیش از آن که مانند زنان
در رختخواب، زندگانی را وداع گوئید. وقت ننگ است دشمن شمارا احاطه
نموده، دین و وطن در خطرست بر خود میسندید که محارم شمارا اجانب به
سربازهای خود واگذار نمایند. سرافرازانه برخیزید پیش از آن که در
نزد دوست و دشمن سرافکنده شوید، پیش از آن که به بی غیرتی سمر
شوید غیرت آرید. برخیزید مانند شیعیان پاک، تابه بی دینی و بی
تعصبی شهره آفاق نگردید. در این چهار سال اقلای چهل هزار قربانی
داده اید که جشن آزادی را دریا بید. اگر غفلت ورزید دچار اسارت خوا-
هید شد. اسارت قدیم، شمارا در شکنجه برادران وطنی داشت و در او امید
رهائی می رفت ولی این اسارت، اسارتی است که تحمل کردنی نیست
برخیزید قبل از آن که به ندامت دچار شوید و زبان حالتان گویای این
مقال باشد. الان قد ندمت و ما ینفع الندم. والسلام علی من اتبع
الهدی مرکز کمیته سعادت ایرانیان " ۱

پس از آن که شهر تبریز از چهار طرف مثل نگین انگشتی توسط
نیروهای دولتی محاصره شده و رابطه اش با دنیای خارج قطع می گردد
انجمن سعادت استانبول در افشای استبداد صغیر و بیان خواست های ملت
ستم دیده ایران تلاش فراوان به خرج می دهد و در برقراری ارتباط مابین
انجمن ایالتی آذربایجان با سایر مناطق نقش مهمی بازی می کند. در
این زمینه تلگراف های زیادی مابین تبریز و انجمن سعادت در کتب
تاریخی درج شده است. مثلاً پس از آن که عین الدوله در تاریخ ۲۵
شعبان ۱۳۲۶ یک مهلت ۴۸ ساعته به تبریزیان داد، انجمن ایالتی
آذربایجان تلگراف زیر را به انجمن سعادت فرستاد: " دولت قتل عموم
ملت را از بیست و پنجم ماه ۴۸ ساعت اعلان داده، ملت حاضر مقابله،
انجمن ایالتی "

این تلگراف مایه تشویش ایرانیان مقیم استانبول گردیده مضمون
تلگراف را به جاهای لازم از قبیل نجف و لندن اطلاع دادند.
... پس از آن که اولتیماتوم عین الدوله با شکست مواجه شد، انجمن ایالتی

(۱) گوئل کهن - تاریخ سانسور در مطبوعات ایران (ج ۲) بخش ضمیمه

شکست دولتیان را به انجمن سعادت استانبول تلگرافی اطلاع داد و انجمن سعادت هم به جاهای لازم فیروزی مجاهدین را مخابره کرد " ۱

ویا پس از فرار سران انجمن اسلامی این تلگراف از تبریز به استانبول مخابره شد: " استانبول، انجمن سعادت، از توجه حضرت حجت (ع - ف) ملت غالب و مجاهدین غیور تمام شهر را تصرف و مفسدین فرار، به حجج عتبات و جاهای لازم اطلاع. انجمن ایالتی تبریز"

جواب از استانبول: " انجمن ایالتی تبریز - تلگراف مظفریت به همه جا تلگرافا تبلیغ، تبریک می کنیم، انجمن سعادت " ۲

یکی از مهمترین اقدامات انجمن سعادت استانبول برقراری ارتباط مابین رزمندگان تبریز و مراجع تقلید مقیم نجف شادروانان آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین تهرانی بود. علمای سه گانه نجف که همواره با پشتیبانی خود مجاهدین جان برکف آذربایجان را از نظر روحیه تقویت می کردند توسط انجمن سعادت اعلامیه ها و پیام های خود را ابلاغ کرده و افکار عمومی جهان را از واقعیات داخل ایران آگاه می کردند. از جمله این تلگراف از استانبول به انجمن ایالتی آذربایجان راجع به احکام حجج الاسلام می رسد: " انجمن ایالتی تبریز تلگراف امروزی عتبات را عینا عرض می کنیم. عموم ایرانیان تلگراف ذیل را نسخه عدیده اوراق دولتی گرفته به جمیع نقاط برسانید؛ " عموم غیرتمندان عشایر آذربایجان و قبیله مؤمنین ایران دامت تا پیدایتم، از غیرت دینی آن برادران امید جانفشانی در نصرت دین مبین داشتیم. این دفعه برادران غیور تبریز را چنین تنها گذاشته، جنود ظالمین درصد جمع آوری و هدر دماء و اعراض و اموالشان هستند، لهذا صریحا به شما می گوئیم که اهتمام مشروطیت دولت ایران موجب حفظ اسلام و به منزله جهاد در رکاب معصومین (ص) و اعانت ظلمه مستبدین و تعرض به مشروطه خواهان محارب با آن بزرگواران است. اعزکم الله علی ذلک. عبدالله المازندرانی، محمد کاظم خراسانی، نجل میرزا خلیل طهرانی محمد حسین " ۳

ویا پس از بسته شدن راه آذوقه به روی مردم تبریز علمای نجف این تلگراف را به انجمن سعادت می فرستند:

۱۳۰۲ - حاج اسماعیل امیرخیزی - قیام آذربایجان و ستارخان -

ص ۱۹۹ و ۲۵۴ و ۲۲۹ و ۲۲۳

"در سعادت^۱، انجمن سعادت ایرانیان، تلگراف ذیل را اوراق جدیده دولتی از تلگرافخانه دولتی گرفته سریعاً به جمیع مسلمانان غیور آذربایجان و عشایر ایلات برسانند و تلگرافا مخابره نمایند بسنتن آذوقه به روی اهل تبریز مثل آب بستن در کربلا برای اهل بیت رسالت و آذوقه رساندن به ایشان، آب رساندن به اهل بیت است. چه شد جمعیت دینی؟ کجارت غیرت مسلمانان؟ تا کی مساعدت با جنودیزید؟ انالله وانا الیه راجعون. محمدحسین نجل المیرزا خلیل طهرانی - محمدکاسم الخراسانی - عبدالله مازندرانی" ^۲

مرحوم امیرخیزی می نویسد: "این انجمن به اندازه ای علاقمندی و دلسوزی به خرج داد و چنان در روزهای سخت به فداکاری پرداخت که می توان گفت ثانی انجمن تبریز بود. تلگرافاتی که از تبریز به نجف یا از نجف به تبریز مخابره می شد غالباً توسط انجمن سعادت بود و روز به روز بر اهمیت آن افزوده می شد تا این که مرحوم آخوند خراسانی بر آن شد که از طرف حجج الاسلام نماینده ای به انجمن سعادت بفرستد. قرعه این فال به نام آقای حاج شیخ اسدالله مقانی برآمد، مشارالیه از راه حلب و شام عازم استانبول شد و مرحوم شیخ سلیم نیز آن وقت در نجف بود با آقای مقانی به طور خصوصی تا استانبول رفاقت کرد.

آقای مقانی ۲۶ شوال ۱۳۲۶ وارد استانبول شد و به ریاست انجمن سعادت منتخب گردید. شرکت آقای مقانی به علت آن که نماینده حضرات حجج الاسلام بود بر اهمیت انجمن سعادت افزود و دولت ترکیه به نظر احترام به انجمن مزبور می نگریست تا آن که مرحومان میرزا قاسم خان صوراسرا - فیل و میرزا علی اکبرخان دهخدا و معاضدالسلطنه هم به استانبول رسیدند و با اعضای انجمن در پیشرفت امور شرکت کردند" ^۳.

محاصره تبریز چنان شدید بود که حتی نزدیکترین شهرهای آذربایجان نیز از وضعیت تبریز نمی توانستند اطلاعی به دست بیاورند در نتیجه از انجمن سعادت استعلام می کردند. چنان که پس از شهادت شاد - روان سعید سلماسی درخوی، خلیل بیگ طی تلگرافی ضمن اعلام این خبر به انجمن سعادت از وضع تبریز جوایمی شود. متن تلگراف چنین است:

"عدم مخابرات تبریز اعلام..." ^۴

۱) در سابق استانبول را در سعادت نیز می گفتند. (۳۰۲) حاج اسماعیل امیرخیزی - پیشین ۵ ص ۲۳۸ و ۲۷۶ - (۴) احمدکسروی - پیشین - ص ۸۷۶

همچنین خبرقیام مردم گیلان، اصفهان و سایر نقاط کشور توسط انجمن سعادت به تبریزیان و علمای نجف اطلاع داده می شد. این تلگراف را مصمصام السلطنه به انجمن سعادت کرده و انجمن سعادت هم به تبریز مخابره نموده: "تبریز انجمن ایالتی عین تلگراف اصفهان از علیه از طرف انجمن سعادت: اصفهان انجمن تشکیل، شهر منظم اجانب محفوظ، منتظر همراهی مصمصام السلطنه - در باب قاضی فتاح اقدام شد، وضع گوگان تلگراف میسود، انجمن سعادت"

راجع به خراسان:

سواد تلگراف انجمن ایالتی تبریز در خصوص انقلاب خراسان که در تاریخ ۲۱ ذیقعده وارد شده. استانبول انجمن سعادت، سواد تلگراف خراسان عینا درج، به نجف اطلاع، اقدام فوری لازم:

"انجمن ایالتی، عموم علما و اهالی خراسان برای اجرای احکام حضرات حجج در مسجد جامع متحصن، به نجف ابلاغ دارید"^۱

نظیر این که این انجمن در شهر استانبول مستقر بود بیشتر و بهتر در جریان اوضاع بین المللی قرار داشت لذا در امور سیاسی و انقلابی مراقبت کرده و نظرات صافی ارائه می داد. چنان که مرحوم امیرخیزی می نویسد: "آقای مقانی می گوید روزی تلگرافی از سفیر ایران در روسیه به انجمن سعادت رسید. بدین مضمون: (فوری به سردار اسعد و سپهدار تلگراف کنید که به تهران حمله نمایند و الا قشون روس تهران را اشغال خواهد کرد). من این تلگراف را به مرحوم معاضد السلطنه پیرنیا ارائه دادم، گفت به سردار اسعد و سپهدار تلگراف کنید که هر چه زود تر به تهران حمله کنند. انجمن نیز بر طبق دستور ایشان به هر دو سردار تلگراف کرد که در حرکت تعجیل کنید"^۲

و در تلگراف دیگری که به سپهدار تنکابنی مخابره می شونده تنها وی برای فتح تهران ترغیب می گردد بلکه پس از تشریح موضع دول خارجه نسبت به سلطنت محمدعلی شاه برای انجام این کار دستور العمل لازم نیز ابلاغ می شود. در بخشی از تلگراف چنین آمده است: "... خلاصه مطلبی که فوری و قابل دقت و اعتناست این است که بنا به لزوم میرم باید همه حال اردوی اصفهان و اردوی مبارک حضرت اشرف عالی تا دم دروازه تهران

(۲) حاج اسماعیل امیرخیزی - پیشین - ص ۲۳۹ و ۲۹۹ و ۲۲۳

برود و تاقط ماده استبداد باید همه جا پروگرام اردو را مطابق ذیل تلگراف و اعلان فرمائید چنانچه عثمانی ها کردند تا محاصره استانبول چنان رفتار نموده و بعد از محاصره نهایت مقصودشان را فعلا اجرا نمودند :
اول- مقصد اردو، فقط تامین استقرار مشروطه و آسایش مملکت است.
ثانیا- عموم اهالی و لشکریان بی طرف از هر جهت در تحت تأمین اردو و از هرگونه تعرض مصون است.
ثالثا- سفراء محترم و تبعهء اجانب مهمان های عزیز ایرانیا نند و لازمهء احترام و محافظه ایشان یکی از اصول مقاصد اردو است.
رابعا- هرکس از نظامی و غیرنظامی برخلاف اردو حرکتی نماید و به هر طریقی مشکلاتی به اجراءات اردو وارد آرد در حکم دشمن ملت و محارب با ملت شمرده خواهد شد.

به هر وسیله است حضرت مستطاب عالی تلگرافا جناب صمصام السلطنه را ترغیب و تشویق به حرکت فرمائید و پروگرام مزبور فوق را هرچندی که تلگرافا عرض نموده ایم حضرت اجل هم اخبار نمائید که به جهت حرکت موقعی بهتر از این نمی شود. مملکت در خطر و دول معظمه خارجه هم فساد و ستمکاری محمدعلی شاه اطلاع کامل به هم رسانیده اند ایدا به مقام توسط نخواهند آمد عموما منتظر حرکت این دو اردوی حریت طلب و آزادیخواه هستند...

در ضمن اظهار حسیات خالصانه، متوقع ارجاع خدمات هستیم، معلوم است که اینجانبان را از فیض زیارت دستخط مبارک و شرح وقایع آن سامان محروم نخواهند گذاشت. انجمن سعادت^۱
پس از فتح تهران و به قدرت رسیدن سردار اسعد و سپهدار چون بر اثر نفوذ کهنه درباریان و فرصت طلب های میوه چین، مشروطیت از مسیر واقعی خود منحرف می شود: انجمن سعادت نیز چون با دقت تمام اوضاع کشور را زهر نظر داشت از این وضع نا راحت و نگران می شود و در تلگرافی به تاریخ ۱۶ رجب ۱۳۲۷ خطاب به صادق مستشارالدوله نگرانی خود را ابراز کرده و اعتراض می کند: " خدمت ذی شرافت جناب مستطاب اجل اکرم افخم عالی آقای مستشارالدوله دام اقباله عالی
قبول وزارت حضرت مستطاب اجل آقای سردار اسعد و حضرت سپهدار اعظم

(۱) یادداشت های سپهسالار تنکابنی - به اهتمام محمود تفضلی - ص ۸۷

در این صفحات قدری مایه سوء تاثیر و در داخله نیز چنان که خاطر دقیق محترم مسبق است مایه خیلی رقابت ها و اغتشاشات است. لهذا شرح مفصلی نوشته مطالعه فرمائید اگر محذوری ندارد عینا یا مضمونا ابلاغ فرمائید که خیلی قابل توجه است و موجب ایراد بعضی مراکز شده است (مہر انجمن سعادت ایرانیان ^۱)

در صورتی که قبلا مجاهدات تبریزیان و سملشان ستارخان سردار ملی چنان حس احترام این انجمن را برانگیخته بود که برای سردار ملی نشان افتخار فرستاده بودند چنان که مرحوم امیرخیزی می نویسد: " در این روزها نشانی از استانبول برای سردار فرستاده شده بود که سردار روز جمعه ۱۸ شوال در منزل خود جشنی برپا کرد و مردم برای عرض تبریک در آن جشن شرکت کردند و عکسی از سردار در حالی که نشان را بر سینه زده بود برداشته شد. بنا به نوشته روزنامه انجمن نشان مزبور از طرف انجمن سعادت ایرانیان به عنوان یادگار ملی فرستاده شده بود. و به عقیده برخی از طرف حزب اتحاد ترقی توسط انجمن سعادت ارسال شده بود. در هر صورت در یک طرف نشان طفرای دولت عثمانی بود و در طرف دیگر عکس انورپاشا و نیازی بیگ " ^۲

خدمات این انجمن و فعالیت های انقلابی چنان گسترده و مفید واقع می شود که قدرت و نفوذش روز به روز زیادتر شده و به یک وزنه مهم بین المللی تبدیل می گردد. به قول کسروی: " نیروی انجمن تا به آنجا رسید که ارفع الدوله که ما می شناسیم چه دشمنی با مشروطه می داشت، از ترس خود مشروطه خواهی می نمود و به درخواست های انجمن گردن می گذاشت. سه هزار منات هم "اعانه" برای تبریز پرداخت " ^۳

ورئیس انجمن یعنی شیخ اسدالله مقانی: " در آنجا با رجسالت معروف ترک مخصوصا با انورپاشا (از قهرمانان اسلام) و طلعت پاشا ارتباط یافت و ریاست ایرانیان مقیم استانبول را به عهده گرفت و تقریبا شیخ الاسلام شیعه در با بعالی گردید " ^۴

در نتیجه دامنه ارتباط انجمن در سطح بین المللی گسترش یافته و انجمن طی تلگرافی خطاب به میکادو امپراطور ژاپن پیروزی نیروهای این کشور را بر قوای روسیه تزاری تبریک می گوید ^۵ و از انجمن ایالتی

۱) خاطرات و اسناد مستشارالدوله (ج ۲) - (ص ۲۵۶ - ۲) حاج اسماعیل

امیرخیزی - پیشین - ۲۷۵ - ۳) احمد کسروی - پیشین - ص ۲۲۶

۴) دکتر مهدی مجتهدی - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت ص ۱۵۱

۵) اوراق تازه یاب مشروطه به کوشش ایرج افشار - ص ۴۵۹.

آذربایجان می خواهد که گشایش مجلس مبعوثان عثمانی را به ملت عثمانی تبریک گوید. متن تلگراف بدین شرح است: "انجمن ایالتی فوری افتتاح مجلس مبعوثان عثمانی را تبریک فرمایند - انجمن سعادت"

جواب به این مضمون مخابره شد: "استانبول مقام منیع مجلس مقدس مبعوثان عثمانی، کپیه انجمن سعادت، به مناسبت افتتاح آن مجلس مقدس تبریکات صمیمانه خود را به نام ملت ایران تقدیم می نمائیم. انجمن ایالتی" ^۱

از جمله اقدامات مفید و مؤثر انجمن سعادت استانبول انتشار روزنامه - ای به نام شمس بود. نظر بر این که تنها استفاده از تلگراف برای رساندن پیام انقلابیون داخل کشور به جهان خارج و بالعکس کافی نبود لذا انجمن دست به نشر روزنامه‌ای می زند. روزنامه شمس گرچه بنا به نوشته کسروی اشتباهات و لغزش‌هایی داشت ولی رویهمرفته خدمات فراوانی به انقلاب مشروطیت انجام داده است. مرحوم صدر هاشمی که این روزنامه را دیده است درباره اش نوشته است:

"شماره اول روزنامه شمس به مدیریت سید حسن (تبریزی) در ۸ صفحه به قطع پستی بزرگ ۶ و نیم در ۹ اینچ با چاپ سربی چاپ و در تاریخ ۸ شعبان ۱۳۲۶ ه.ق منتشر شده است. در این شماره قبل از سر مقاله عکس شهید آزادی آقا میرزا نصرالله ملک المتکلمین چاپ شده و در زیر آن، مقاله افتتاحی روزنامه این چنین شروع می شود:

"به نام یگانه‌ای چون ستایش مراورا سزا است که در این مشت خاک روان پاک دمیده و بر همه آفریدگان خود برگزیده خرد و هوش بخشیده تانیک را از بد و خوب را از رد توانند شناخت. هر آن کوره به راستی پیوید رستگار شود و کسی که کجی پیشه سازد سرنگون و گرفتار آید... (پس از این مقدمه می نویسد) ما به نشر روزنامه هفتگی که از منابع و نشر مقاصد ملی در او یاد شود مبادرت ورزیده و بدیهی است که با فداکاری یک تن این مقصد مقدس حاصل نخواهد شد لهذا از پیشگاه منزه وجدان خداوندان افکار صائبه کمک می طلبیم"

پس از سر مقاله یاد شده، مقاله دیگری به عنوان (مقاله مخصوص) و بعد مقاله (ایران و ایرانیان) سپس اخبار داخله و تلگراف‌های مربوطه به ایران چاپ شده است....

طرز انتشار روزنامه هفتگی بوده و در بدو تاسیس هر روز جمعه و بعد

(۱) حاج اسماعیل امیرخیزی - پیشین - ص ۲۷۵

روزهای پنجشنبه چاپ و توزیع می شده، کلیه کارهای اداره و تحریریه با مدیر روزنامه سیدحسن تبریزی ولی مدیرمسئول محمدتوفیق است که نامش در انتهای صفحه آخر دیده می شود...

مندرجات روزنامه پس از درج مقاله اساسی و مقاله های مختلف بیشتر رویدادهای مربوط به ایران ویا ترجمه مطالب و اخباری است که روزنامه های خارجی درباره ایران نوشته اند و چون روزنامه در خارج از ایران منتشر می شده و نویسنده آن فکری باز و قلمی آزاد داشته از این جهت بدون پروا و مانع در قضا یا بحث و گفتگو می کند و از خائنین و درباریان بدگوئی می کند.

همین حقیقت نویسی و بی باکی مدیر شمس سبب گردیده که روزنامه از همان ابتدا طرف توجه ایرانیان قرار گیرد و برای خواندن مطالب آن روزنامه دست به دست بگردد. در این باره در شماره ۱۹ سال دوم به عنوان عرض تشکر و اعتذار این چنین می نویسد: " در این اواخر از هموطنان محترم و معزز مکاتیب عدیده واصل و این خادم ملت را نهایت مرتبه به غیر لیاقت تلطیف و مورد انواع محبت فرموده اند. اداره شمس از ادای تشکر آن عاجز است. هموطنان محترم درباره روزنامه شمس در زمان اندک حسن ظنی که حاصل نموده و به خلاف معمول نائل رغبت و مظهر توجه عامه فرموده اند ما را در توسعه دائره خدمت به وطن تازیانه غیرت خواهد شد."

در جای دیگر همین شماره می نویسد: " بر اثر توجه عامه مردم به خواندن روزنامه شمس کار به حائی رسیده که بعضی شماره های آن در تهران و شهرهای دیگر به قیمت یک تومان و زیادتر خرید و فروش شده است " و این خود اهمیت روزنامه شمس را در بین مطبوعات فارسی می رساند...

شماره ۱۲ و ۱۳ سال دوم روزنامه از ورود به ایران ممنوع شد و در یکی از شماره های بعد خطاب به علاء السلطنه راجع به توقیف روزنامه چنین می نویسد:

" حضرت علاء السلطنه از قراری که در چند مکاتیب نوشته اند گویا شماره های ۱۲ و ۱۳ روزنامه شمس را امر به توقیف داده اید نمی دانم در این زمان آزادی و مشروطیت با کدام قانون و کدام وجدان و با حکم کدام محکمه این امر استبدادی از اداره آن حضرت صادر شده "

مقاله یاد شده با این جمله ها پایان می یابد: " بلی آشکارا می بینیم

که ما را مجبور خواهید کرد چنان که امیل زولا در مسئله دریغوس با عنوان "ژاگون" تمام خفایای اکابر و اعیان فرانسه را کشف کرد ما هم پرده از روی کار برداشته و کشف حقایق نمائیم".

روزنامه "حکمت چاپ قاهره در شماره ۹۲۴ به تاریخ ۱۵ ذیقعده ۱۳۲۶ هـ.ق پس از نوشتن مقدمه‌ای مبنی بر این که اساس آزادی برروز-نامه و مدرسه است درباره "طلوع روزنامه" شمس این چنین می نویسد:

"ما راهم تا جمادی الاولی دلخوشی که در جهان بود اول مجلس شورای ملی بود و دوم فراوانی روزنامه‌های فارسی در داخل که به ناگاه بارانی وزید و مجلس شورای ملی خراب و جریده نگاران برخی شهید و بعضی نایاب شدند تا ناگهانی در هفته گذشته سه شماره (۱۱-۱۰-۹) شمس از افق استانبول تابیده و به اداره "حکمت رسید لهذا صاحب امتیاز حریده" شمس صاحب کتابخانه شمس را تبریک می نمائیم و بقای آن را خواهانیم" ۱

(۱) محمد صدرهاشمی - تاریخ خرابی و محلات ایران - (ج ۳) - ص ۸۴ - ۸۲

نسی‌خزری

"اوغرو!"

مین لکه‌لی بیر کلمه دیر بو
او بیر قاییق دیر سا ، دیبی سینیق دیر
قافیه گل‌سده "اوغرو" یا "دوغرو"
بیری ظلمت دیرسه ، بیری ایشیق دیر.

خالق فكري

بايا تيلار

انسانلىغىن يوللار يندان كنجىدىم
هرزه ليكى تيكانلىقسا بنزه ديب
سرين ، سرين سولاريندان ايچىدىم
اوراق اولوب هرزه لرى بېچىدىم

•

سۇيله منه دونيا كيمه ساز گله ر
دير يلىكده جان تك منى ايسته ين
پاي، قيش گنذر ، پاييز گنذريا زكله ر
اؤلولوگده قېرىم اوسته آز گله ر

•

بودونيانان بيرقسا ليبيدېر هائ منه
اؤله نهچن آينلماديم يوخودان
فلك وئردى غم ، غصه نى پاي منه
گنتمه لى يم - گنتمه لى يم واي منه

•

ايندى بيلدىم كؤچرگى يم كؤچه رم
اگر منه امان وئرسه اجليم
آيرىليغىن باده سىنى ايچه رم
يا خشىلىقى يا ما نلىقدان سئچه رم

•

جان وئره نين غم سینه سين داغليير
بير مثليير واي اؤله نين حالينا
بو دونيادان حسابىنى باغليير
هر آغلايان ، اؤز حالينا آغليير

بئشليك لر

من دئير ديم عومور سورمك بيزيمدير
اوينايپ ، دانيشماق گولمك بيزيمدير
صاچلارى دارايپ هور مك بيزيمدير
بيلمز ايديم ، اوشاقلاردا قوجالار

غملر گليب شادلىقلادان اوجالار

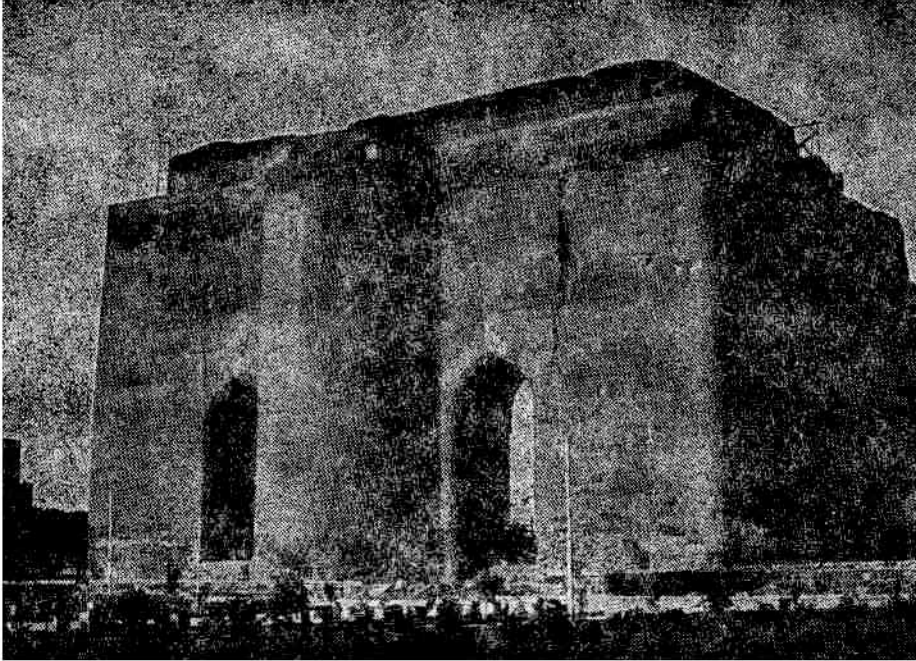
بىزى يامان گونه سالدى آيرىلىق
ائلر كؤچدى بىزه قالدى آيرىلىق
ائلر قوه سىنى آلدى آيرىلىق
آيرىلىقى هامى گورور كوزيله

دونيما مالىن كيم آپاريپ اوزيله

هئچكسین صبهه جن چيراغى يانماز
سوزون گر چكىنى دئيهن اوتانماز
اؤلوم يوخوسونا گنذن اويانماز
من گنتميشم بو انئيشى - يوققوشو

ياخشىلىقلا ، يا ما نلىقلار توققوشو

عومور يونون دارار فلک داراغى
بېچين لرى بېچەر اجسل اوراغى
الچيم - الچيم تۆكەر، گلmez سوراغى
گنذن گنده ر داخى بيرده قئتمهز
انسان اولان دوز يولى اگري گنتمهز



ارک تبریز

وارلیق

مجله ماهانه فرهنگی، ادبی و هنری

(به زبانهای فارسی و ترکی)

تحت نظر هیئت تحریریه

صاحب امتیاز و مدیر: دکتر جوان هیئت

تهران، خیابان ولی عصر، کوچه بیدی شماره ۱۷

تلفن عصرها ۶۴۵۱۱۷

چاپ کاویان - میدان بهارستان

شماره ۱۵۰ سال